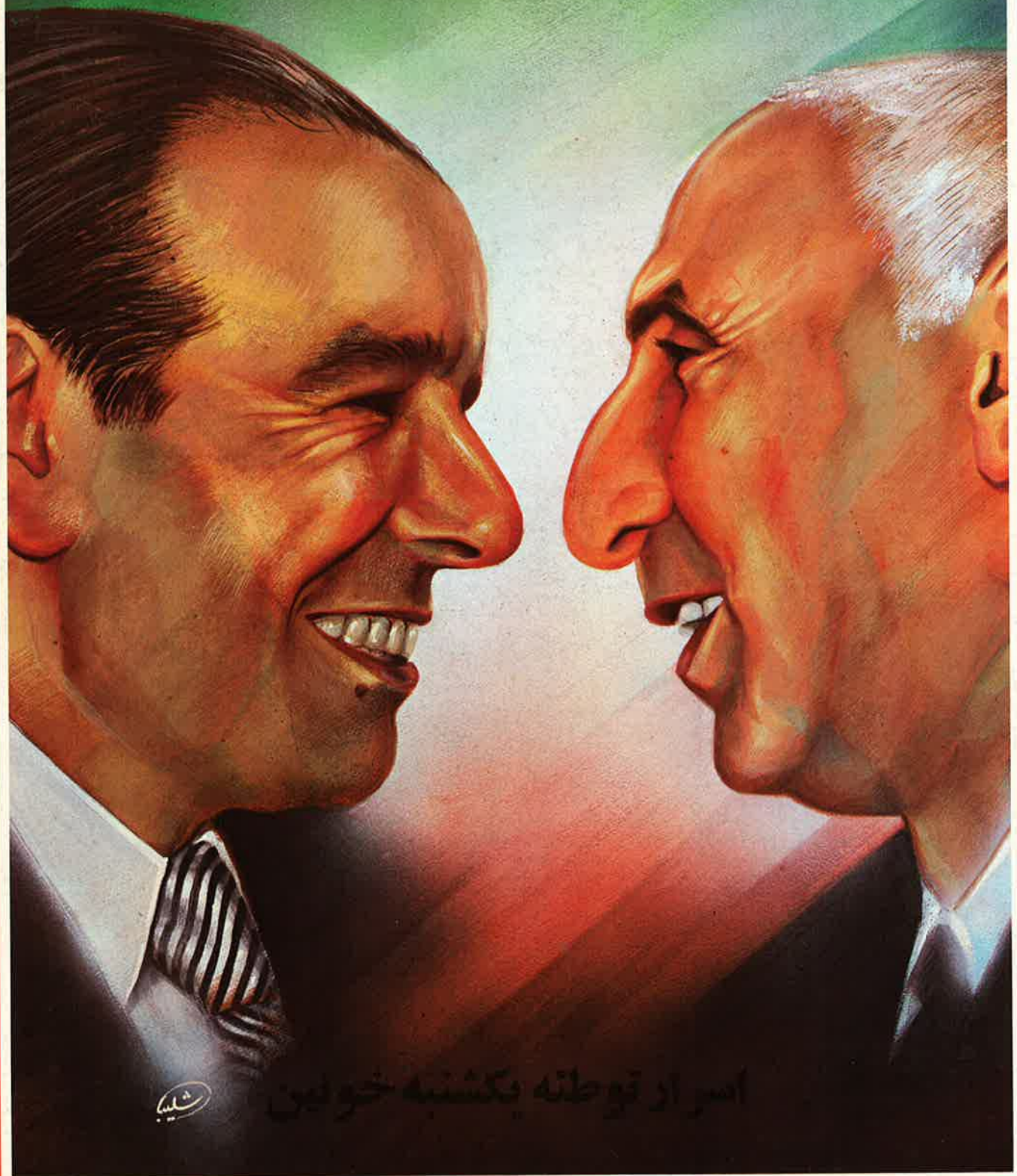


گلایه های احمد شاملو از انقلاب

اهلبدايران

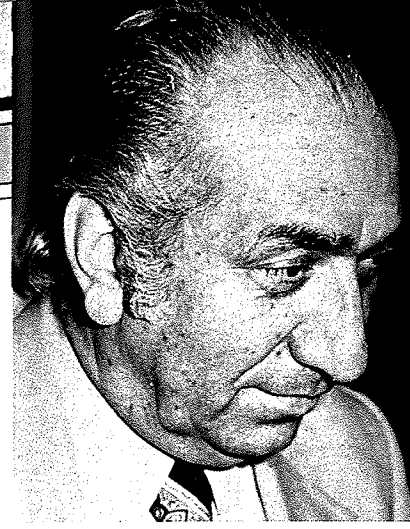


اسرار توطنه یکشنبه خولین

دوره جدید شماره ۲۹ - مسلسل ۱۰۲۱
دوشنبه ۲۹ مردادماه ۱۳۵۸ - بها ۵۰۰ ریال

گروه ضربت فلسطین در تهران!

۲۸ مرداد بروایت «نزیه» از قول «نریمان»



آزاده‌ای که بایاد و عشق مصدق تا پایان عمر در فقر و درد زندگی کرد

حسن نزیه مبارز آزاده، رئیس کانون وکلای دادگستری، و سرپرست شرکت ملی نفت ایران، از جمله چهره‌هایی است که بسبب پیشینه روشنش، و دوران طولانی درگیریش با رژیم استبدادی محمدرضاشاهی، یکی از معدود شخصیت‌هایی است که بعنوان انسانی با هویت از سوی قشرهای آگاه و روشن اندیش جامعه پذیرفته شده است. نزیه از مجاهدان روز یکشنبه نیست. از رده آخوندها و آخوندنماهای مداح رژیم و حقوق بگیر ساواک که ناگهان از فردای هفده شهریور مجاهد شدند نیز نیست. حتی مثل آن سفیر سابقا ملی سوزمین گلها و فرانکها، هیچگاه از عضویت در جنبه‌ملی و نهضت آزادی و از همدلی و یاری با مصدقی‌های مومن، استعفا نداده است.

مردی است عاشق آزادی که ملاحظه شغل و مقام را نمیکند و دو روز پیش از انتخابات انتصابی مجلس خبرگان، در حالیکه میدانند انتخاب میشود، از نامزدی کنار میروند چون دریافته است انتخابات نمایشی بیش نیست.

با اینهمه هزاران تن به او رای میدهند. بمناسبت یادروز کودتای ننگین سیا، ارتجاع داخلی و وابستگان و مزدوران دربار شاه مخلوع، از نزیه خواستیم بعنوان یکی از عاشقان راه مصدق خاطراتی از روزهای مصدق و سالهای تلخ پس از او برایمان نقل کند. با آنکه مسافر بود و به خوزستان میرفت اما مثل همیشه با ما سخن گفت. توضیری را از دیدارش با مرحوم نریمان همگارسر بلند و آزاده دکتر مصدق نقل کرد.

در سال ۱۳۳۵ یا ۳۶ بود که یک روز به قصد دیدن شادروان نریمان به خانه‌اش رفتم. شنیده بودم در سلسبیل زندگی میکند با تجسس بسیار خانه او را یافتیم. متأسفانه در خانه نبود. در بازگشت توی کوچه به نریمان برخوردیم از خرید برمی - کنت دو عدد بادمجان و یک عدد نان سفید خریده بود. ظاهراً "خجالت کشید و گفت از شما چه پنهان تدارک شام خود را دیدهام بادمجان سرخ کرده با نان سفید. مرا بخانه خود برد دو اطاق محقر در طبقه دوم یک ساختمان بسیار کوچک منزل او بود و در طبقه اول عده زیادی زن و بچه زندگی میکردند. مبلغان اطاق نریمان چیزی غیر از یک تختخواب آهنی ساده و یک میز و چند صندلی آهنی و فرش شیبه به زیلو بیشتر نبود از دیدن نریمان در چنان وضعی اشک بردیدگانم نشست. مرد آزاده بزرگ پس از سالها وزارت و خدمت در کمال قناعت با آنچنان زندگی ساخته بود. سر بلند و سرافراز بگفتگو بنسبتیم از خاطراتش راجع به ۲۸ تا ۲۵ مرداد پرسیدم نریمان گفت: روز ۲۵ مرداد هیئت دولت تشکیل شد من پیشنهاد کردم نسیمی و افسران دیگری که بازداشت شده بودند، بجرم قیام بر علیه مصالح ملی و نهضت ملی ایران فوراً" از یک دادگاه صحرائی محاکمه و اعدام شوند. این پیشنهاد متأسفانه به تصویب نرسید که شاید میتوانست مسیر تاریخ را عوض کند و اما روز ۲۸ مرداد هیئت دولت در اطاق کار و استراحت دکتر مصدق منعقد گردید. صدای تیراندازی از خیابان کاخ بگوش میرسید ناگهان چند گلوله شیشه‌های اطاق را شکست و بدیوار و نزدیک سقف اثابت نمود. دکتر مصدق روی تخت خواب نشسته بود، خون سرد و آرام به همگارش پیشنهاد مینمود جای خود را عوض کنند بطوریکه در تیررس قرار نگیرند. بایشان گفتم بهتر است از اینجا

هر چه زودتر خارج شوم. جواب داد همهی شما بروید ولی من میمانم و در این اطاق برسد، صاحبان سهام شرکت چه کسانی هستند جواب دادم اکثریت صاحبان سهام ایرانی و بعضی از ایران دکتر مصدق هستند و بکار عام المنفعه‌ای در این شرکت اشتغال دارند و ۱۰٪ سهام متعلق به یک شرکت تجارتي امریکائی که در ساختن محصولات شرکت همکاری میکند. نریمان گفت از قبول همکاری معذورم زیرا ۱۰٪ سهام متعلق به امریکائیا است، امریکائیا با ما بد کردند، علیه دکتر مصدق کودتا کردند و با اینکه صاحب یک شرکت تجارتي و ضد امریکائی در آن حساب دولت امریکا جداسمت معذالک برای من ناگوار است در شرکتی باشم که قسمتی از سرمایه آن متعلق به چند امریکائی است اگر چه فقط بیک صنعت و تجارت اشتغال دارند. شاید سهمی در سیاست هرگز نداشتند ولی هنوز کودتای ۲۸ مرداد که توسط هندیان و دیگر امریکائیا هم پی ریزی شد برای من دردناک است. بیان نریمان نشانه کمال وطن پرستی و علو طبع و بی نیازی او بود آنهم در شرایطی که در چنان اطاقی و با چنان شامی که گفته شد روزهای آخر عمر خود را در کمال سربلندی و مباهات طی میکرد و نمیخواست پرنسیب‌های خود را نادیده انگارد و بدریافت حقوق کلانی از یک شرکت تجارتي تسلیم شود واحیاناً عملی برخلاف معتقدات خود انجام دهد. در این فرصت باید همه بروان پاک او و یارانش که در کنارمان نیستند درود بفرستیم و از خدا بخواهیم که خاطرات غرورآفرین مردانی چون دکتر مصدق - نریمان - دکتر معظّم و امثال آنان سرمشقی در ایران پرستی و حفظ مصالح و منافع باشد.

اهمید ایران

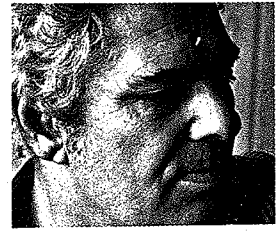
مجله هفتگی، سیاسی، اجتماعی
مدیر داخلی: مهدی فشنگچی
محل اداره: سعدی شمالی نرسیده به چهارراه
سیدعلی پلاک ۲۵۵ جنب بانک ملی ایران
تلفن: ۳۱۷۴۴۸
چاپ رایگان - تلفن ۳۹۲۶۰۸
حروفچینی: خدمات چاپ امید تلفن: ۳۱۷۴۴۸



روی جلد کار حجت شکنیا: دو عزیز و بزرگمان دکتر مصدق و حسین فاطمی آزاد مردانی که هرگز راضی نشدند حتی بقیمت جانشان یا فاشیسم و بیدادگری سازش کنند. خاطره آنها را در یادروز کودتای ننگین ۲۸ مرداد گرامی میداریم.



مذاکرات سیدجلال تهرانی در پاریس



سومین بخش از گفتگوی ما با جاودانه مرد، احمد شاملو



شهید کمال جنبلاط اسرار سازمان "امل" را فاش میکند.

- ۲ نزیه از ۲۸ مرداد میگوید
- ۴ یادداشت مدیر
- ۵ نگاه سردبیر
- ۶ دکتر علیرضا نوری زاده رویداد
- ۸ آخرین روزهای شاه
- ۱۰ آئینه هفته
- ۱۲ ایران در هفته‌ایکه گذشت
- ۱۴ دیدار با شاملو
- ۱۶ جهان در هفته‌ایکه گذشت
- ۱۸ گزارش هفته
- ۲۰ دانشگاه مرکز آراء و ایدئولوژی
- ۲۳ گاریگاتور
- ۲۴ نگاه اسماعیل خوئی به انقلاب
- ۲۶ شعر انقلاب
- ۲۸ انقلاب یا کودتا
- ۳۰ آیا ظلم در قدرتمندی است؟
- ۳۱ نامه بنی احمد به مردم تبریز
- ۳۲ بدون سانسور
- ۳۴ سازمان نظامی افسران
- ۳۶ سنگ و آبیگینه
- ۳۹ ورزش
- ۴۰ خاطرات ثریا
- ۴۲ جنبلاط از سازمان "امل" میگوید
- ۴۴ دادگاه دکتر شاپور بختیار
- ۵۰ خیلی محرمانه
- ۵۱ دیدگاه

سردبیر: دکتر علیرضا نوری زاده

با همکاری شورای نویسندگان

معاون سردبیر: علی زائر زاده

معاون فنی: سیاوش خورشیدی

دبیرعکس: ملک عراقی - مسئول آگهیها: شیرزاد - تصحیح: تارانتاش

مجله امید ایران برای هم میهنان خارج از کشور مشترک می پذیرد
اشتراک شش ماهه با بست هوایی ۲۵۰۰ ریال
اشتراک یکساله با بست هوایی ۵۰۰۰ ریال

پیش در آمد

پیرمرد، آن تک سوار گمشده‌ای بود که دیرگاه زمستان، در قصه‌های خوب پدر از راه میرسید و شهر ظلم و سنگستان را با حرفهای معجزه‌اش بیدار میکرد. چهار ساله بودیم که صدایش را گشتند، صدای مصدق را میگویم. ۲۸ مرداد ۳۲ شعبان جعفری، آن روحانی‌نمای همدست زاهدی، مشتی مزدور مرتجع، سیاو... آمدند و پیرمرد قهرمان ما را بزنجیر کشیدند. اما آزادی نمود. ما با قصه‌هایی که پیرمرد قهرمانش بود بزرگ شدیم. رژیم استبداد هر روز پدیدتر و وقیح‌تر میشد، اما ما زلال یاد مصدق را در سینه داشتیم. بنام او در سال چهل فریاد زدیم. صدای او پلی شد تا ما را به ۱۵ خرداد وصل کرد. و بعد باز خفقان بود و روزگار نیک‌بختی رجاله‌ها، ولی فرزندان و نوادگان مصدق بیدار بودند چنین شد که گلپای سهادت دامن ایران را رنگین کرد. و مردان بلند قامت و استواری با نام مجاهدین و فدائیان خلق خواب خوش استعمار و صهیونیسم و نوکران داخلیشان را آشفتم. پیرمرد عشق ما بود، عزیز ما بود و چه تلخ بود روزی که پیگرش را در خلوصی غریب همین آقای مهندس بازرگان در گور نهاد. و آقا طالقانی نماز گزارد. آنروز ما و پدرها با هم میگریستیم.

حالا در نخستین مرداد انقلاب فالانژها و فاشیستها نه از نام او خجالت میکشند نه از امام شرم میکنند بنام اسلام به خیابان میریزند تا صدای آزادی را خفه کنند. از آنطرف روز ۲۸ مرداد مجلس خبرگان را تشکیل میدهند تا حزب معلوم قانون اساسی مطابق میل خودش درست کند، و فردا حکومت و سرنوشت انسان آزاده ایرانی را بدست گیرند. قصه قشنگی نوشته‌اند منتها فراموش کرده‌اند که حالا مرداد ۳۲ نیست این ملت که شصت هزار گشته داده مجال نمیدهد که فاشیسم در هر لباس و شکلی بار دیگر بر زندگیش سایه افکند. اینها که از انقلاب، از مردم و از رهبر انقلاب شرم نمیکنند و به اسم دفاع از تعطیل شدن آیندگان و سایر نشریات، مردان و زنانی را که آرام و منظم قصد نشان دادن اعتراضشان را به توطئه نابود کردن آزادی دارند به خون میکشند چه فکر کرده‌اند؟ آیا خیال میکنند ما کنار میرویم نه آقایان، ما میمانیم. شما رفتنی هستید، همانطور که رستاخیزو ساواک و شاه رفتند. آنچه میماند آزادی است. عشق است، ایران است، مصدق است و... ما میمانیم و میعاد میگذاریم که یکشنبه آینده حتی اگر شده بقیمت خونمان مجله را بدست شما برسانیم. هر نوع تحولی را در این زمینه - شکل، اسم و طرح مجله را - از طریق روزنامه، شننامه و سیا فریاد، باطلاع شما میرسانیم. این یک هفته ما ارتکب کنید، با نامه، تلفن، دیدار - اگر شما با ما باشید بیگمان حیات با ادامه خواهد داشت.

در زمان شاه مخلوع بساط گسترده سانسور جلوی هر نوع اظهار عقیده آزادی را گرفته بود، نوشته‌های انتقادی و آموزنده سانسور میشد و استبداد و دیکتاتوری چنان بود که یکرز صبح مامورین ساواک اعلام می کردند "اکثر روزنامه‌ها و مجلات تعطیل هستند."

بدنبال این دستورامیدایران هم در ردیف سایر جرایم توقیف شد و ما بهر مرجعی مراجعه کردیم، می‌گفتند انقلاب سفید در جریان است، مگر نمیدانید شاهنشاه فرمان انقلاب صادر کرده‌اند، تصمیم تصمیم رهبر انقلاب سفید است در انقلاب خشک و تر با هم میسوزند باید تحمل و صبر انقلابی داشت و فرامین رهبر انقلاب را قبول نمود تا هر چه زودتر بدروازه تمدن بزرگ برسیم!

یکروز "احسنی" را بسط مطبوعاتی ساواک، نگارنده را به سازمان امنیت احضار کرد وقتی نزد او رفتم چند بسته اسکناس روی میز چیده بود او گفت انقلاب سفید شاهنشاه آریامهر بمانند سیل خروشان ظاهر شده و هر چه در مسیرش بوده کنده و برده. مناسبانه سنگ کهنی چون مجله "امید ایران" هم طعمه سیل و فدای انقلاب شده که گرفتن آن از امواج کف آلود دریا مشکل بلکه محال است. همه از این پیش آمد متاسفیم و کاری نمیتوان کرد شاهنشاه مبلغی پول داده‌اند که بعنوان جبران ضرری که از تعطیل امید ایران متوجه شما میشود شما تقدیم کنم، سپس او بسته‌های اسکناس را جلو من گذاشت و کاغذی بدستم داد که رسید "عظیبه ملوکانه" را بنویسم، خواننده عزیز، در آن لحظه جلوی چشم سیاه شده بود، در گوش صدائی مثل زنگ نواخته میشد، بدتم می‌ریزد و نمیدانستم چه کنم. بی اختیار قلم را برداشتم و در آن کاغذی که باید رسید پول را می‌نوشتم، نوشتم:

"من سابقه سی سال حرفه مقدس روزنامه‌نگاری را که بخاطر ازا که اندیشه برای تنویر افکار عمومی پیشه خود ساخته‌ام بنا پول معاوضه نمی‌کنم. با اینکه جقدر است آن را نمی‌پذیرم و زندگی‌ام را آلوده نمی‌سازم، زیر

با واژه آزادی مطبوعات را اعدام میکنند!

آن نامه را امضاء کردم و به تیمسار سرتیپ احسنی دادم. سرتیپ ساواک با وحشت گفت: چگونه عطیبه ملوکانه را رد میکنید؟ گفتم: شرف مطبوعاتی من فروختنی نیست. آقای دکترتمکن معاون وزارت ارشاد ملی چندروز پیش اعتراف کرد که آن نوشته را جزء اوراق ساواک شخصاً دیده و وجود آن را ایشان تأیید کردند در آن زمان تعطیل اجباری امید ایران پتکی بود که از طرف شاه خائن و بوسیله ایادی او بر مغز من کوبیده شد و همان ایام بود که شاه مخلوع در یک مصاحبه مطبوعاتی با مجله نیوزویک تعطیل جرایم را از افتخارات خود بحساب آورد. در آن زمان ما قلم بدستان خون میخوریم و در انتظار سقوط رژیم پهلوی دقیقه شماری میکردیم چون میدانستیم که بحکم تاریخ که شواهد بسیار دارد همیشه هجوم به آزادی فکر و قلم مقدمه سقوط رژیم‌های دیکتاتوری در جهان بوده است.

طولی نکشید صدای حضرت آیت‌الله خمینی از نجف و پاریس چون ندای رحمت در فضای میهن عزیزمان ایران طنین انداز شد. ما تا آن روز "امام" را نشناخته بودیم و طبعاً در صف دوستان و مریدان و فدائیکاران معدودش نبودیم و این ناآگاهی را هم برای هیچکس گناه تصور نمی‌کردیم. هر روز که صدای امام بلندتر میشد امید ما نیز بیشتر رشد میکرد تا جائیکه با نهایت ایمان و علاقه در صف طرفداران امام درآمدیم. در راه پیمائی‌ها شرکت کردیم، خون دادیم، لاستیک آتش زدیم و حتی پس از اعلام فرماندار نظامی بفرمان امام به "ناقرمانی" دست زدیم و در ساعات ممنوعه از خانه‌ها بیرون آمدیم و به مقابله با عوامل حبار حکومت نظامی پرداختیم. تا آقا آمد با ورود امام با اعتماد وعده‌ای که از پاریس بوسیله B. B. C. از مصاحبه ایشان شنیدیم که گفتند در ایران قلم و بیان باید آزاد شود ما هم پس از شش سال دوری از حرفه و ذوق

نگاه سردبیر

است که از اول انقلاب و با اعتماد سخن امام منتشر شده بود در دل‌های روشن شجاعی خود را باز کرده است، چرا که جز حقیقت و صداقت و عشق به ایران واعتقاد به انقلاب مقدس آن راهی نیبوده است و حالا بجرم اینکه نگارنده در سال ۱۳۴۲ یک دوره نماینده واقعی و منتخب مردم نهبوند بوده‌ام امید ایران باید فرمان شورای انقلاب توقیف و تعطیل شود. من یک بار دیگر اعتراف کرده‌ام که یک دوره نمایندگی نهبوند را مدیون و مرهون صمیمیت و فعالیت و خواست اکثریت همشهریان عزیزم بوده‌ام و شاهد بزرگوار و معتبر این ادعا حضرت "حجت‌الاسلام قدوسی" دادستان جدید انقلاب اسلامی است که دورادور ناظر بودند با چه کوششی تریبون آزاد اندیشه‌های آموزنده خوانندگان خود شد. ولی متأسفانه گروهی کوتاه‌فکر که در جنگال حسادت اسیرند و خودشان قادر بانجام چنین خدمتی نیستند برای تخریب این بنیاد فرهنگی به کمیسیون مطبوعات وزارت ارشاد ملی نفوذ کردند و با اینکه در پیش نویس قانون هیچگونه مانعی برای انتشار نشریاتی بمانند امید ایران وجود نداشت با جعل این عنوان که نماینده مطبوعات هستند اعضاء کمیسیون را اغفال کرده و پیشنهادی برای تعطیل نشریاتی چون امید ایران و تهران تصور و فردوسی بکمیسیون تسلیم کردند، که آن پیشنهاد با موافقت وزیر ارشاد ملی مبدل به تبصره ماده ۲ قانون جدید شد که میگوید: اشخاصی که در رژیم گذشته امتیاز روزنامه یا مجله داشته و به نمایندگی مجلس رسیده‌اند در دوران انقلاب اسلامی ممنوع از انتشار نشریه هستند و حق استفاده از امتیاز خود را ندارند و در این جا متأسفانه این مطلب مهم یاد نشده که امتیازات توقیف شده شش سال پیش، که پس از قیام "امام" آزادی از سر گرفته‌اند بچه دلیل باید در محاق توقیف گرفتار بشوند، شاید برای اینکه آنها در آن رژیم میزیسته و وظایف زندگی میکردند و نفس می‌کشیده‌اند!

خود زندگی مطبوعاتی را از سر گرفتیم. امید ایران منتشر شد و این مجله با کوشش گروهی از نویسندگان خوشنام و با ذوق که همه از اندیشمندان انقلابی و قلم‌بدستان بشردوست و حساس و وطن‌پرست هستند خیلی سریع جای خود را در دل مردم باز کرد و در مدتی کمتر از شش ماه همه افراد آزاداندیش و وطن‌دوست را مجذوب و علاقه‌مند نمود و بالاخره در میان خانواده‌ها جای مناسبی یافت تا جائیکه در ایران و اروپا و آمریکا امیدایران، تریبون آزاد اندیشه‌های آموزنده خوانندگان خود شد. ولی متأسفانه گروهی کوتاه‌فکر که در جنگال حسادت اسیرند و خودشان قادر بانجام چنین خدمتی نیستند برای تخریب این بنیاد فرهنگی به کمیسیون مطبوعات وزارت ارشاد ملی نفوذ کردند و با اینکه در پیش نویس قانون هیچگونه مانعی برای انتشار نشریاتی بمانند امید ایران وجود نداشت با جعل این عنوان که نماینده مطبوعات هستند اعضاء کمیسیون را اغفال کرده و پیشنهادی برای تعطیل نشریاتی چون امید ایران و تهران تصور و فردوسی بکمیسیون تسلیم کردند، که آن پیشنهاد با موافقت وزیر ارشاد ملی مبدل به تبصره ماده ۲ قانون جدید شد که میگوید: اشخاصی که در رژیم گذشته امتیاز روزنامه یا مجله داشته و به نمایندگی مجلس رسیده‌اند در دوران انقلاب اسلامی ممنوع از انتشار نشریه هستند و حق استفاده از امتیاز خود را ندارند و در این جا متأسفانه این مطلب مهم یاد نشده که امتیازات توقیف شده شش سال پیش، که پس از قیام "امام" آزادی از سر گرفته‌اند بچه دلیل باید در محاق توقیف گرفتار بشوند، شاید برای اینکه آنها در آن رژیم میزیسته و وظایف زندگی میکردند و نفس می‌کشیده‌اند!

خوانندگان عزیز، مجله امید ایران پس از شش سال توقیف بدستور شاه خائن فقط شش ماه بقیه در صفحه ۴۸

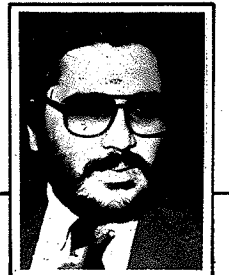
نگاه سردبیر

پای سفره افطار، پدر که اسطوره‌ی عشق بود و غزل مردی، با صدای پرنشینش شعر دلنشین نیایش امام سجاد را به درگاه احدیت میخواند: "بارالها مرا که بنده‌ای ناچیزم از دو چیز دور بدار، طمع در مال و مقام و ستم بر بندگان" ما سفره‌ی رنگینی ندانستیم اما گوشه گوشه آن دلگرمی و ایمان و دوست داشتن حضوری صادقانه داشت. وقتی که اذان خوانده شد خرمائی شیرین تداعی سفره مولایمان علی را در سینه زنده کرد، بعد برخاستم. بعدت معبود، آنروز مجله فردوسی سرپناهی بود، و صدایمان در روزهای پروحشت و بیداد آن سفاک - بقول دوستی - از این پنجره، روزنی یافته بود تا حضور فریاد را در وطنمان آواز کند، آدمم جلوی در فردوسی دیدم بچه‌ها در حال بیرون آمدن هستند با نااحتی گفتم: چرا میروید؟ شب رمضان است و تازه موعظه دیدار. از آن پشت از فراز آخرین پله، دوست شاعر بزرگوارم اصغر واقدی با بغضی در گلو گفت:

بما اجازه ندادند شعر عاشقانه بگوئیم
بما اجازه ندادند مهربان باشیم
.....
وحشت کردم، گفتم چه شده؟ بچه‌ها گفتند: ساواک ما را از فردوسی بیرون ریخته، حالا دیگر حتی جایی برای گریه کردن نداریم. آدمیم بیرون، گریه‌امان نمیداد، شکرهای نبود تا در آن آندوه از دست رفتن آن دریاچه را در تلخ خنده‌های مسافران شب تهران پنهان کنیم. توی خیابان راه افتادیم و خواندیم: بما اجازه ندادند مهربان باشیم.

صبح یکشنبه پیش وقتی در جلسه ویژه وزارت ارشاد ملی، به ما گفته شد باید امید ایران را تعطیل کنید حال کسی را داشتم که در بی‌هوایی و بی‌آبی دست و پا می‌زد و میخواهد همه هستی خود را در جمله‌های خلاصه کند و بگوید: به ما اجازه ندادند. وزارت ارشاد ملی در رمضان عصر انقلاب همان گاری را میگرد که طاغوت لعنتی - که همه این مصائب را بسبب خیانتها و مزدوری او داریم - آنروز عصر با ما کرده بود.

بهانه این بود: چون صفی‌پور مدیر مجله یکدوره وکیل بوده حق نداره مجله منتشر کنه؟ نگاه می‌کنم، صفی‌پور میگورم که در چشمش غم هزاران سال درد هموطن خفته بود. آنها به او گفته بودند: دیگر مدیر نباش، دیگر صبح زود بیدار نشو، به‌مجله نرو، نگران چاپ و روی جلد و حقوق بچه‌ها تن نباش، آنها گفته بودند چون تو یکدوره با ظفرالسلطنه‌ها مبارزه کردی و گم‌رشان را شکستی، چون عاشق صدق بودی، چون در روزهای انقلاب خونین ملت‌مان رفتی نوری‌زاده و زائر زاده و نظری و آریایی و طوسی و خورشیدی را پیدا کردی و به آنها



گفتی: این طفل بال و پر شکسته خود را به دست شما میدهم، حفظ و حراستش کنید. چون در طول شش ماه با تحمل هزینه‌های بسیار - مجله منتشر کردی که باعث افتخار وزارت ارشادمان، آنرا با همه خبرنگاران خارجی نشان میداد که بله ما هم "تایم" داریم. چون نشریه‌ای بدور از ابتدال و متفاوت با رنگین‌نامه‌های روز بیرون دادی، باید برای همیشه ساکت شوی و امید ایران را بگور بسپاری.

غروب رمضان است، دارم این کلمات را می‌نویسم و دلم گرفته، آنقدر که میخواهم بوسعت همه‌ی آبهای جهان گریه کنم. میدانید که وقتی مرد می‌شکند و می‌گریه، دلی سوخته دارد. بله دلم میسوزد برای آن شبهای بسیار که از زن و فرزند گسستم و در دقتم نشستم و با کلمات خلوت کردم. دلم میسوزد برای دلهره‌ای که روز انتشار شماره اول دوره جدید داشتم. عکس آقا را روی جلد گذاشته بودیم - طاغوت هنوز بود - ولی ما فریاد می‌زدیم، توپ، تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد. دلم میسوزد برای لحظاتی که در فرودگاه دیوانه‌وار فریاد می‌زدیم: امام، امام، امام.

دلم میسوزد برای آنهمه نیرو که صرف کردیم تا از انقلاب بزرگان پاسداری کنیم. حالا آقایان آمده‌اند و به ما پاداش میدهند. شما لایحه را یکبار با دقت بخوانید و ببینید چگونه موادی را انتخاب کرده‌اند که فقط جلوی امید ایران، تهران‌نصور و یکی دو نشریه دیگر را بگیرند. آنها با یک تبصره مسخره، دو گوئی تاریخ از سال ۴۲ آغاز میشود. اگر صفی‌پور مجرم است، پس آن روحانیونی که دست در دست شاه مخلوع باعث سقوط دولت ملی دکتر مصدق شدند چکاره‌اند؟

شما سال ۴۲ را مبداء همه چیز کرده‌اید حال آنکه انقلاب ملت ما علیه ظلم از فدای اعتراض میرزای شیرازی علیه قرارداد "رزی" آغاز شد، با نهضت مشروطیت ادامه یافت، به ۳۰ تیر و ۲۸ مرداد رسید و در خرداد ۴۲ نیز بار دیگر قرعه زد. اینها را میگوئی ولی منطبق رویاروی تو نیست. فقط میگویند: امید ایران، نابود باید گردد... من آگاه بودم روزیکه دست به افتخاری علیه سازمان فاشیستی "امل" زدم با جان خود و حیات "امید ایران" بازی کرده‌ام. من میدانستم روزیکه پای در راه مبارزه با حزب معلوم و آنها که پرونده حقوق بگیریشان در سفارت ایران در برلن معدوم شد، گذاشتم باید انتظار چنین واکنشهایی را داشته باشم. به مولایم علی سوگند آنروز عصر که تلخ زنگ زد و یک آقای باصلح روحانی گفت: تا دو هفته دیگر پدر تو و صفی‌پور و امید ایران را

صفا در کلمه

درمی‌آوریم، خبر داشتم که فاشیستها و فالانژها چه نقشه‌های کشیده‌اند، ولی باور نمی‌کردم به این زودی دست‌هایشان را رو کنند.

امروز آنها می‌اندیشند که پیروز شده‌اند. چرا که نام "ایران" را از کنار "امید" بر میدارند و هر دو را اعدام میکنند. آنها می‌پندارند یا خفه‌کردن ما نقشه‌هایشان را بطور کامل به اجرا درمی‌آورند، خوزستان را عربستان و بلوچستان را "بلاد البلوچ" میکنند. آنها آن مزدوران امپریالیسم و صیونیسم می‌اندیشند باستن امید ایران، به آتش کشیدن ستاد فدائیان و مجاهدین خلق، و از بین بردن همه آنها که یگانه عصر، آزادی را فریاد کردند خلیج زود مجلس

ترحم انقلاب را برگزار میکنند و دیکتاتوری را با لباسی تازه در جامعه ما برای ۲۵ سال یا ۲۵ قرن دیگر برقرار میکنند. آنها چنین پنداشته بودند ولی... ولی ما از میدان بدر نمیرویم تا زمانی که قطره‌ای خون در بدن داریم. اگر آنها ۳- و کلا شینکوف دارند ما هم قلمی داریم که نه به آریامهر تسلیمش کردیم و نه در برابر فالانژها، حزب معلوم، سازمان امل، و همه فاشیستهای کوچک و بزرگ فرو می‌گذاریمش. ما به نون والقمم سوگند خورده‌ایم. ما در برابر شما عزیزانی که شش ماه با ما نفس کشیدید و امید ایران را به مهمترین نشریه این ملک بدل کردید متعهدیم.

امروز ما به جبر مسلط" نه" میگوئیم همانگونه که دیروز گفتیم. چرا که میدانیم این سرزمین، این ایران عزیز، این وطن گسترده از خلیج پارسی ما تا قافلانگوه که انقلاب شکوهمند ایرانی ما را شاهد بود همچنان مرد مردستان چون بومسلم و بابک و ستارخان دارد.

ما می‌نویسیم، اگر فردا نامان را گرفتند نشریه زیرزمینی منتشر میکنم. یکشنبه‌ها با شما میعاد داریم که هرگز آنرا زیر پا نمی‌گذاریم. بگذار آنها مشت‌هایشان را بالا ببرند، بگذار شاد باشند، بگذار تیر هوایی در کنند، و فیلسوفان بدعهدشان که با زاهدی خائن عکس انداخته بودند روی منابر فریاد زنند مرگ بر ایران و امید ایران، اما ما میدانیم در گوشه دل شما جایی است که عشق بزرگ، عشق بزرگ همه ما جا دارد. آنجا که "ایران" می‌طبد. خلیج فارس حضور دارد، آنجا که "امید ایران" جا گرفته است. بگذار آنها در چشم صفی‌پور، در نگاه من و همه یارانمان لبخند شومشان را بنشانند. اما من مطمئن تا ایران هست "امید ایران" هم هست. اگر چه آنها:

به ما اجازه ندادند شعر عاشقانه بگوئیم
به ما اجازه ندادند مهربان باشیم
تا یکشنبه دیگر من نیز بر دستهای شما بوسه میزنم.

صباغیان و انتخابات



برگزاری انتخابات مجلس خبرگان، از مهندس صباغیان وزیر کشور، چهره روز ساخت. در واقع مصاحبه‌های مکرر چهره خوش‌تیپ دولت! آقای صادق طباطبائی مجالی برای باقی وزرا باقی نگذاشته بود تا در تلویزیون نقش داشته باشند ولی شکایات متعدد احزاب و گروهها از جریان انتخابات مهندس صباغیان نیز طرف توجه و سؤال قرار گرفت. و البته ایشان معتقد بود که انتخابات در کمال سلامت انجام گرفته. برای اطلاع وزیر کشور و رهبران حزب معلوم باید اشاره کنیم که تنها نزد ما نزدیک به چهارصد و هشتاد و سه مورد صدرک مستند از تخلفات انتخاباتی موجود است آنهم فقط در تهران و نه در بقیه شهرها - حال این مدارک را به مستنداتی که نزد پنج گروه ائتلافی، فدائیان خلق - پیش از غارت دفاترشان - و... موجود است اضافه کنید ببینید چقدر میشود.

پان ایرانیستها و بحرین

کنگره حزب پان ایرانیستها که با حضور گروه کثیری از هواداران این حزب تشکیل شد، رهبران حزب را متوجه

موقعیتی کرد که مسیر رویدادها در اختیارشان قرار داده. بهمین دلیل بار دیگر با اعلام موضع خود درباره بحرین، توجه دولت جمهوری اسلامی را به این قطعه از خاک ایران معطوف داشتند. محسن پزشکیور رهبر حزب در همین جلسات اعلام داشت: اگر دولت نمایندگان مجلسین را از سال ۴۲ ببرد غیرقانونی میدانند لازم است مصوبات آنها را نیز غیرقانونی بداند. حکم به جدائی بحرین یکی از این مصوبات است.

استعفای نرینه



استعفای نرینه از نامزدی مجلس خبرگان با آنکه در محافل سیاسی تولید شگفتی نکرد ولی عملاً جدائی مدیرعامل شرکت نفت و رئیس کانون وکلا را از جناح مسلط - بویژه جناح شوروی انقلاب در نظام حاکم - علنی کرد. نرینه که از آغاز تصدی مدیریت عامل شرکت نفت با اتخاذ یک سیاست قاطع در کار نفت، و یک مشی لیبرال و آزادخواهانه در کار سیاسی، در صدر چهره‌های مورد توجه مردم قرار گرفته است از جمله شخصیهائی است که با احتمال زیاد از سوی بسیاری از گروهها و دسته‌های سیاسی آزادخواه، بعنوان یک رئیس جمهور ایده‌آل مورد حمایت قرار دارد. البته در این میان چپ‌های افراطی، چپ‌های وابسته و دست راستیهای معلوم، حملات خود را بطور مستمر علیه نرینه ادامه

مصاحبه شیخ محمد منتظری و لایحه مطبوعات!

شیخ محمد منتظری، صبح دوشنبه گذشته در هتل اینترکنتینانتال در سالتی که دور تا دور آن افراد مسلح مستقر بودند یک مصاحبه مطبوعاتی ترتیب داد. خبرنگاران امیدواران وقتی به جلسه رسید که ایشان داشت به سؤالات پاسخ میگفت. در زیر آنچه را که خبرنگار ما در حاشیه این سؤال و جواب یادداشت کرده است با هم میخوانیم:

* در مورد حادثه فرودگاه مهرآباد شیخ محمد منتظری گفت: در این زمینه ما قبلاً صحبت کرده‌ایم ولی چون سؤال شده است بطور خلاصه باید بگویم ما قرار بود به خارج برویم و بلیط هم گرفته بودیم فقط اشکال کار ما این بود که پاسپورت دخولی نداشتیم، یعنی دوماه از وقت تمدید آن گذشته بود، افراد ما نه اسلحه‌های بکار بردند و نه کسی را تهدید کردند بلکه در فرودگاه به سئولان گفتیم حالا که اجازه خروج نمیدهید اقلان اثاثیه ما را پس بدهید، ما حاضر نیستم اثاثیه به اینتلجنت سرویس بروم، آنها گفتند نمیشود مقررات بین‌المللی است و باید اجرا بشود که چند تن از برادران رفتند و هواپیما را که میخواست پرواز کند با دست خالی نه با اسلحه! ایست دادند و اثاثیه ما را آوردند... یکی از خبرنگاران سؤال کرد قربان منظور شما از اینکه مرتب میگوئید "ما" چی است؟ شیخ منتظری بعد از یک مکث کوتاه پاسخ داد: ما بودیم و برادران بنده آقایان ابوحنیف، سلمان، حسنی و غفوری و چند تن دیگر، منظورم همین است.

* دستور دستگیری شما راجه کسی داده بود؟ هیچکس دستور دستگیری ما را صادر نکرد و هم‌ماش دروغ و براساس جنگ روانی بود، موضوع را روزنامه‌ها آنقدر بزرگ کرده بودند که سخنگوی دولت هم باورش شد و با اطمینان خاطری که بیشتر برپایه نوشته‌های چند روزنامه تقویت میشد صحیحاً اعلام کرد که بله دستور دستگیری شیخ محمد منتظری صادر شده است. ولی بعداً "هادوی آنرا تکذیب کرد! میدانید مسئله در این کشور این نیست که من بخواهم و بتوانم از موضع پدرم عملی را انجام بدهم اصولاً" به عقیده من موضوع روابط مطرح نیست بلکه هرکس از طریق ضابطه میتواند در این مملکت هرکاری میخواهد بکند و به هر جا که میخواهد برسد.

* درباره سازمان اطلاعات و امنیت جدید و دکتر چمران چه نظری دارید؟ راستش چمران را از بیروت می‌شناختم ایشان اصلاً! اینکاره نیست، فقط به درد شعر و شاعری میخورد. والا منکه تعجب میکنم مثل اینکه چمدان! میخواهند کارها را به دست افراد نالایق بپسارند. یک نمونه دیگرش حاج سیدجوادی است. این آدم یک حقوقدان است چه ربطی به این دارد که ایشان را وزیر کشور بکنند؟

* در مورد انتخابات و مجلس خبرگان و قانون اساسی نظرتان چیست؟

در انتخابات آنچه مهم است کیفیت است، به هرحال قانون اساسی هم یک طوری باید تصویب بشود. یک مورد مهم به نظر من! آنکه باید در قانون اساسی قید شود این است که خودمان را مقید نکنیم که رئیس جمهور حتماً باید ایرانی باشد، اصلاً! من نمی‌فهمم چرا قانون نویسان ما روی ملیت اینقدر حساسیت دارند این میناچی مینویسد صاحب امتیاز نشریه ایرانی باشد با سرمایه ایرانی نشریه تاسیس کند، آن یکی مینویسد ایرانی الاصل هم باید باشند تنها ایرانی بودن برای رئیس‌جمهور شدن کافی نیست. آخر چرا این بی‌لیاقتها آنقدر بر ایرانی بودن تکیه میکنند. باید بدانند که اسلام منحصر به ایران نمیشود بلکه از تمام کشورهای مسلمان اشخاص باید بتوانند خود را نامزد ریاست جمهوری ایران کنند. فقط معیار باید این باشد که بدرستی بتوانند قوانین اسلامی را پیاده کنند. ملیت بعقیده من یعنی کشک! لایق کسی است که تقوا داشته باشد.

میدهند چرا که هدف آنان ایجاد یک جامعه آزاد و دمکرات نیست بلکه هر کدام براساس مابوریه‌هایشان، نوعی

آقا" پناه همه آزادخواهان



یکبار دیگر حضرت آیت‌اله العظمی شریعتمداری که در طول هفته گذشته داشتند نشان دادند که امروز پشت و پناه همه آزادخواهان در برابر فالانیزها و گروههای فشار هستند. رهبر عالیقدر شیعیان جهان که از آغاز ماه رمضان در شهر مشهد مقدس اقامت دارند. آنجنان از انتخابات مخدوش مجلس خبرگان ناراضی بودند که بدفعات تصریح کردند اینگونه انتخابات بجز ایجاد تشنت و چنددستگی در کشور نتجه‌های ندارد. در این مورد بویژه انتخابات خراسان مرجع عالیقدر حضرت آیت‌اله العظمی حاج آقا حسن طباطبائی قمی نیز با ایشان همعقیده بودند و ظاهراً مراجع عالیقدر در صد نشان دادن واکنش تنیدی بودند که پس از مذاکراتی آنرا صلاح ندانستند.

هفته گذشته نشریات معتبری چون لوموند با مطرح کردن نقطه‌نظریهای "آقا" ایشان را یکی از امیدهای آزادگان ایرانی در راه ایجاد جامعه‌ای دمکرات دانسته بودند.

لوموند نوشته بود: آیت‌اله العظمی شریعتمداری شخصیت بزرگ جهان تشیع که تحریم انتخاب رایبشهاد کرده بودند در روز دوشنبه اعلام کردند که تنهاره‌ایپایان بخشیدن به "اعتشاشات" و "متحد ساختن ایرانیان در

این لحظات بحرانی" بازگشت به قانون اساسی مشروطه ۱۹۰۶ میاشد و بدین منظور کافاست که قسمتهای مربوط به سلطنت با مواد جمهوری اسلامی در متن آن تعویض شود.

حضرت آیت‌اله شریعتمداری از "تخلفهای" گزارش شده در برگزاری انتخابات روز جمعه به ویژه در استانهای خراسان، که مرکز آن مشهد است، و در آذربایجان غربی اظهار تاسف کردند و اعلام داشتند که اگر این "اعمال خلاف" ثابت گردد تمام آراء این استان باید باطل گردد. ایشان اضافه کردند "تمام آذربایجان سرا میشناسند، اگر جهاد اعلام کنم همگی بمن خواهند پیوست.

وزیر خارجه پراگر

دکتر یزدی وزیر امور خارجه از جمله چهره‌های ثنی است که با همه سروصداها و شایعاتی که پیرامون گذشته و سابقه مبارزاتش در مطبوعات داخل و خارج بجای رسید، ترجیح داد سکوت کند و سرگرم کار خویش باشد. هفته گذشته یزدی در تلاش برای اعزام سفرای تازه به نمایندگیهای ایران، برای چند سفارتخانه در خاورمیانه و اروپا سفیر مناسب پیدا کرد. در مورد یزدی ذکر این نکته نیز ضروری است که او از جمله کسانی است که با فروش جنگنده‌های اف - ۱۴ ایران به امریکا مخالف است. در واقع کسانی که با این نقشه قصد نابودی ارتش و تفوق هوائی ایران را بر همسایگان دارند و میخواهند خوزستان را دودستی تقسیم بینگانگان کنند خود را با مقاومت سختی از سوی دکتر یزدی و رئیس ستاد ارتش و فرمانده سابق نیرو هوائی روبرو دیدند.

در حاشیه مصاحبه وزیر ارشاد ملی با خبرنگاران

ایرج صامتی

بدعت دکترمیناچی وزیر ارشاد ملی یکشنبه گذشته دهها تن از مدیران، سردبیران و خبرنگاران جرید داخلی و خارجی در تالار سخنرانی این وزارتخانه گرد هم آمدند و وزیر ارشاد ملی ضمن سخنان ارشاد آمیز خود جزئیات لایحه جدید مطبوعات را برای آنان بازگو نمود. از جمله بیانات آقای وزیر این بود:

چرا اشتباه روزنامهها (آیندگان) یکطرفه است و همیشه از انوری اشتباه میکنند؟ چرا مثلاً به جای کلمه خدمت "خیانت" و به جای غیراسلامی "اسلامی" را قرار میدهند. آیا این اشتباه جبران پذیر است؟ در اینجا استعمال کلمات خدمت و خیانت گوئی برای یکی از خبرنگاران" جمله امیدواران را تداعی میکند. اتفاقاً این خبرنگار درست پشت کردن سردبیر این مجله هم نشسته بود که یکباره وسط حرف‌های آقای وزیر شکر می‌ریزد و میگوید: قربان اصولاً باید ببینیم که کدامیک از مطبوعات دارند خدمت میکنند و کدامیک خیانت می‌ورزند! این... این... این... این امیدواران الان مدتی است که حرف‌های عجیب و غریب می‌زنند، من میدانم چرا از بین اینهمه سوزه‌های داغ و متنوع روز دنبال سوزها و آدمهای گذشته رفته است. قربان، اینها یک صفحه خیلی محرومانه دارند که در آن خیرهای دوپهلوی مینویسند، مثلاً همین دیروز آن خبر را می‌ریزد و میگوید: قربان اصولاً باید ببینیم که کدامیک از مطبوعات دارند خدمت میکنند و کدامیک خیانت می‌ورزند! این... این... این... این امیدواران الان مدتی است که حرف‌های عجیب و غریب می‌زنند، من میدانم چرا از بین اینهمه سوزه‌های داغ و متنوع روز دنبال سوزها و آدمهای گذشته رفته است. قربان، اینها یک صفحه خیلی محرومانه دارند که در آن خیرهای دوپهلوی مینویسند، مثلاً همین دیروز آن خبر را نوشته بودند (خبرنگار در اینجا از روی صندلی بلند میشود و یک چیزی از خودش می‌بافد و تحویل میدهد). سردبیر امیدواران برمیگردد و میگوید این چیزی را که شما گفتید نصف غلط بود و وانگیی مربوط به دیروز نیست و سال چهارهفته قبل است! خبرنگار مزبور میگوید پس اگر مال دیروز نیست حتماً امیدواران نبوده است... خبرنگار در حالیکه دورباشته و آتشی شده است میخواند بازم حرف‌های دیگری بزند و به خیال خودش افتخاری بکند که صدای اعتراضی بقیه بلند میشود و میگویند مسئله خود را با این مجله بعد از پایان جلسه در بیرون حل کنید. آقای میناچی دنباله حرف خود را میگیرد و میگوید: طبق تبصره ماده ۲۰۰ نخست وزیران، وزیران، استانداران... اعضای ساواک و وابستگان رژیم سابق که در فواصل زمانی پانزده خرداد ۴۲ تا ۲۲ بهمن ۷۷ در مشاغل نامبرده خدمت میکرده‌اند از انتشار نشریه محرومند. خلاصه آقایانی که رنگی به کفش دارند و خودشان هم میدانند برای گرفتن و تجدید امتیاز تقاضا بکنند که ناچار شویم در مقابل آنها دست به افتخاری بزنیم... در اینجا سردبیر ما دستش را بلند میکند و میگوید قربون، شما چرا یکدفعه خیال همه را راحت نمی‌کنید و لیست ساواکی‌ها را انتشار نمیدهید؟ شما میدانید و بعضی از ما هم میدانیم. پس چرا مدتی است که وعده و وعید میدهید، از کجا معلوم کسانی که قرار است بالاخره این لیست را منتشر کنند خودشان ساواکی و وابسته به رژیم گذشته نباشند؟ از یکطرف دیگری بگردید به مشکل خودمان اشاره کنم. امروز مشکل ما روزنامه‌نویسان با فرادولت است نه دولت. برای ما معلوم نیست چرا می‌گذارند آن آقای شیخ در روزنامه خودش با دست باز هرچه میخواهد بنویسد و حرف‌های رکیک بزند ولی بنده تا در مجله‌ام کمی تند و تیز بنویسم می‌ریزند و میگویند "نارود باید گردد...".

آقای میناچی: در مورد سؤال اول باید بگویم لیست ساواکی‌ها را در اختیار داریم و سرانجام یکروز منتشر خواهیم کرد. اما خودتان انصاف بدهید که انتشار آن وقتسی می‌آید و خواش میکنند، درست است؟ صحیح است که حیثیت و آبروی یک عدلای را به خطر اندازیم؟

سردبیر تهران‌نویس: از حرف‌های شما اینطور نتیجه‌گیری میشود که میخواهید افراد و افان" میرا و منزه را همچنان در حالت بلا تکلفی نگه دارید و همواره در برابر این عده این سؤال مطرح باشد که عناصر مزدور و وابسته رژیم گذشته به راستی چه کسانی هستند؟ و به عقیده من این منصفانه نیست، شما باید این را هم در نظر بگیرید که کسانی دارند برای روزنامه‌نویسان غیر وابسته با این تصور که ساواکی و وابسته هستند مزاحمت ایجاد میکنند، آیا یکطرف دیگر سکه را که شرف و حیثیت همین افراد است نباید در نظر بگیریم؟

آقای میناچی: ما این وسط قرار گرفته‌ایم، هم از شما مطبوعاتی‌ها خوب میخوریم، هم از مردم... .

سری
دو هفته قبل در جریان تظاهرات پرسنل نظامی در رضائیه که در اعتراض به حکم رئیس دادگاه انقلاب در محکوم کردن یک سرهنگ و یک درجه دار به اعدام، به خیابانها ریخته‌بودند، گروهی از عوامل ملاحسنی - ژنرال - کوشیدند با شناسائی رهبران تظاهرات آنها را دستگیر و بعنوان عوامل ضدانقلاب به محاکمه بکشند. ولی هوشیاری و مراقبت پرسنل آگاه ارتش باعث شد این عوامل دستگیر و مورد بازجویی قرار گیرند. یکی از عوامل در اعترافات خود بعضی از اسرار مگورا فاش کرده است که نشانه ارتباط شورای انقلاب رضائیه با بعضی از عوامل پشت مرز دارد.

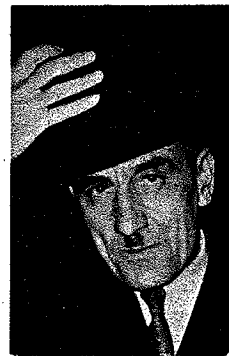
آخرین روزهای شاه ۱۹



بقلم یک سیاستمدار کهنسال

توطئه قتل امام در پاریس چگونه فاش شد؟

هفته گذشته در گزارش "آخرین روزهای شاه" ضمن اشاره به جلسهای که در خانه مخفی ساواک با حضور امرای درجه اول ارتش و ارتشید فردوست رئیس واقعی کشور در غیاب شاه مخلوع برپا شده بود ماجرای اعزام عطارپور جلاد مشهور ساواک را به پاریس برای سوء قصد به امام خمینی فاش کردیم. اینک دنباله این گزارش مستند را با توجه به وقایعی که پس از این جلسه رخ داد میخوانید.



سیدجلال تهرانی

هفتهها پیش وقتی از جلسه شورای سلطنت پس از خروج سیدجلال تهرانی میگفتیم، اشاره کردیم که اعضای حاضر در جلسه تصمیم گرفتند در صورت استعفای سید جلالالدین تهرانی شخص دیگری را به ریاست شورای سلطنت انتخاب کنند ولی شخص بختیار مصمم بود که به هرنحوه شده با آقا تماس بگیرد. بهمین لحاظ در گفتگو با مشاورانش تصمیم گرفته بود که به سید جلال توصیه کند حتی اگر لازم شد استعفا بدهد و پیشنهادات وی را به امام عرضه نماید.

آنچه بصورت پیشنهاد توسط بختیار برای امام خمینی ارسال میشد در سه بخش بایک مقدمه همراه بود.

در مقدمه بختیار ضمن اشاره به عظمت نهضت و رهبری روحانیت مبارز و شخصیت های ملی گفته بود: از آنجا که اکثریت مردم از امام خمینی بعنوان رهبر انقلاب تبعیت میکنند، لذا رسیدن به هرنوع راه حلی بدون موافقت امام خمینی و روحانیت مبارز امکان پذیر نیست.

در قسمت بعدی راهحلهای دکتر بختیار به این شکل مطرح شده بود. الف: امام فرصت دو ماههای در اختیار او و دولتش قرار دهند تا بتواند آزادی زندانیان سیاسی، مطبوعات، اجتماعات، احزاب و... جامعه را بسوی استقرار یک جامعه دمکرات حرکت دهد. در همین مدت وی با انحلال مجلسین، محاکمه و مجازات همکاران فاسد رژیم شاه و سردمداران مملکتی، به خواست ملت در این مورد پاسخ خواهد داد. بختیار همچنین تعهد میکرد که امرای ارتش را که احتمالاً در فکر کودتا یا مقابله با مردم هستند بنحوی از قدرت دور نماید - با اعزام آنها به خارج بعنوان سفیر و یا دستگیری و محاکمه آنان - در

وقتی فردوست جملاتش را تمام کرد، در یادار حبیبالله وحشترزده گفت: بخدا اگر گزندی به آیتالله برسد سنگ روی سنگ بند نخواهد شد.

مقدم لبخندی زد و گفت: تیمسار نگران نباشید، مطمئناً سوء قصدی به آقا نخواهد شد و حادثه طوری ترتیب داده میشود که هیچکس به طبیعی بودن آن شک نکند. پس از این گفتگو فردوست وظایف هر یک از فرماندهان را شرح داد و آنها را مرخص کرد.

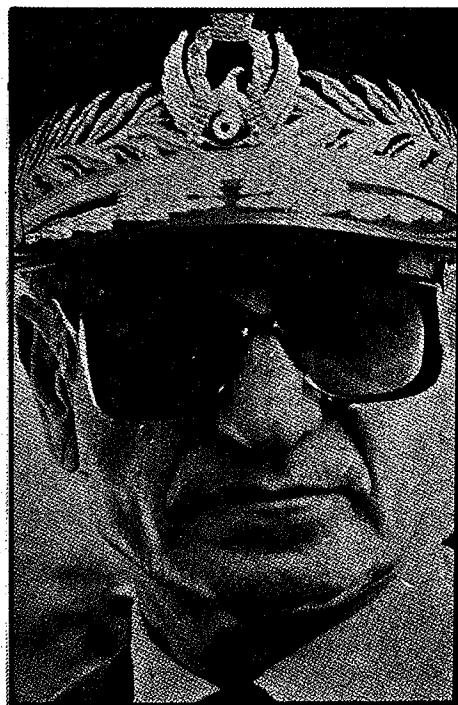
از آنطرف گفتیم که سیدجلال تهرانی پس از جلسه شورای سلطنت مأمور شد که به پاریس رفته و با امام خمینی مذاکره کند. بختیار روی آشنائی قدیمی سید جلال و امام حساب میکرد و از طرفی بسبب آشنائیهائی که عموها و اقوامش با خانواده امام در الیگودرز و خمین داشتند میپنداشت که احتمالاً امام با محبت بیشتری به او نگاه خواهد کرد. بهمین دلیل مهمترین برنامهاش پس از خروج شاه از کشور، اعزام نمایندهای بحضور امام بود. سید جلال تهرانی روز بعد از جلسه شورای سلطنت تلفنی ساعتی با بختیار سخن گفت. در این مذاکره، سید جلال اظهار داشت که در تماس با یکی از روحانیون نزدیک به امام دریافت است که بدون استعفا دادن نمیتواند بحضور امام برسد. بختیار که تا حدود زیادی به موفقیت خود امیدوار بود در پاسخ رئیس شورای سلطنت گفت: مانعی ندارد. اگر شما بتوانید بدون واسطه پیغام مارا به آقا برسانید هیچ اشکالی ندارد که استعفا بدهید. منتها ما در تهران جلسه میکنیم و با استعفای شما مخالفت مینمائیم. خوانندگان این گزارش در یاد دارند که

صاحبان قدرت را در تهران متزلزل میکرد، بهره تبلیغاتی جالبی نیز از نظر افکار عمومی جهان و مراجع تصمیمگیری در امریکا، و شوروی بدنبال داشت. با این فکر بود که ساعت نه و نیم نخستین روز اقامت تهرانی در پاریس تلفن اتاق او به صدا درآمد و یکی از روحانیونی که سالها در پاریس اقامت داشت و سید جلال را میشناخت پس از سلام و احوالپرسی از او خواست ساعت ۱۱ در اتاق شماره ۲۳ هتل کریون حضور بهم رساند. این هتل یکبار دیگر نیز در بحبوحه انقلاب مورد استفاده قرار گرفته بود و آن در زمانی بود که اردشیرزاهدی پس از حضور در تهران به هنگام حکومت از هاری در بازگشت به این هتل رفت و در ملاقاتی طولانی با فرزند یکی از روحانیون مشهور که با سپهدزاهدی روابط نزدیکی داشت و مدتها در زمان حکومت ملی دکتر مصدق، زاهدی را در خانهاش در همدان پناه داده بود، پیشنهاد کرد که ترتیبی داده شود تا او بحضور امام برسد. ولسی رفیق و همبازی قدیمش به او گفت: امام خمینی از کسانی نیست که آدمی مثل اردشیر زاهدی را حتی به یک فرسنگی خانهاش راه دهد. در همین ملاقات بود که سفیر شاه مخلوع در امریکا اعلام کرد که اگر امام موافقت کنند او حاضر است استعفای شاه را بگیرد و ولیعهد را بر تخت نشاند. و از آنجا که سن ولیعهد هنوز برای سلطنت کردن قانونی نیست. هر که را که امام تعیین کند بعنوان نایب - السلطنه یا نخست وزیر بکار دعوت نماید. آنروز همه پیشنهادات زاهدی رد شد و حتی دوست او حاضر نشد این سخنان را به امام بگوید. بلکه از طریق بعضی از دوستان مطبوعاتی کار کرد که سفر زاهدی علنی شود و پیشنهاداتش بعنوان آنچه زاهدی در کیف خود دارد، در روزنامه فیگارو بچاپ برسد.

پس از آنکه سیدجلال تهرانی از کم و کیف پیغامها آگاه شد، و توانست تلفنهای بعضی از نزدیکان امام را از تنی از روحانیون نزدیک به امام در تهران بدست آورد، آماده سفر شد و با یک هواپیمای اختصاصی به پاریس رفت.

سفر سیدجلال تهرانی در محافل خبری دنیا با اهمیت خاصی تلقی شد بطوریکه ماهوارههای ارتباطی فیلم ورود او به پاریس را در اغلب نقاط جهان پخش کردند سید جلال در فرودگاه پاریس با خبرنگاران سخن نگفت و تنها به ذکر این جمله بسنده کرد که: آمده است تا امام را ببیند و با ایشان مذاکره کند و بهر قیمت که شده این کار را به انجام خواهد رساند. او همچنین صبح روز بعد در پاسخ به مخبر رادیو لوکزامبورگ که تلفنی با او سخن میگفت اعلام کرد که هرگز استعفا نخواهد داد ولی پیامش را تسلیم امام خواهد کرد. بعضی از نزدیکان رهبر انقلاب در پاریس که از چند روز قبل در جریان سفر رئیس شورای سلطنت به پاریس بودند پس از آنکه اظهارات تهرانی را شنیدند بفکرافتاند بهروسپلهای که شده او را وادار به استعفا نمایند. چون اینکار علاوه برآنکه موقعیت

بختیار پس از مذاکره با نمایندگان امام نطقی تهیه کرد که حکایت از تصمیم او به رفتن پاریس داشت



تهرانی نزدیک شد و گفت: لطفاً دنبال من بیایید. تهرانی بدنبال جوان ایرانی براه افتاد و چند لحظه بعد در برابر اتاق شماره ۲۳ ایستادند. جوان سه ضربه به در زد. در باز شد. و سیدجلال تهرانی دوست قدیمش را که در کسوت روحانیون بود و سالیان درازی در پاریس اقامت داشت شناخت. جوان همراه او از همان راه بازگشت و رئیس شورای سلطنت قدم بداخل اتاق گذاشت. لحظه‌ای درنگ کرد رویارویش کسانی نشسته بودند که او اکثر آنها را می شناخت. سه تن از نزدیکان رهبری انقلاب، یکی از آقازادهها، یک سرهنگ ارتشی و یکی از کارمندان سفارت که سالها سیدجلال او را در سفارتخانههای ایران در پاریس، بروکسل و بن دیده بود. همه از جای خود برخاستند و با اودست دادند. سیاستمدار سالخورده و سردوگرم چشیده، هیچگاه انتظار دیدن این افراد را نداشت. چرا که فکر میکرد دوست روحانیش تنها مصاحب او خواهد بود.

همه نشستند و یکی از حاضران که جوانتر از همه بود از یک قوری فلزی برای تهرانی چای ریخت. لحظاتی بعد روحانی که دوست سیدجلال بود به سخن آمد و گفت: من از آقایان دعوت کردم که در این جلسه حاضر باشند تا ضمن روشن کردن شما در مورد نقطه نظرهای امام خمینی کاری کنند تا شهرت و حیثیت شما لطمه نخورد و انشاء الله نام و تقوائی را که تا امروز حفظ کرده اید همچنان تا پایان عمر داشته باشید. سیدجلال تشکر کرد و گفت: آقایان میدانند که من وظیفه دارم ضمن دادن گزارشی به آقای خمینی درباره وضع نابسامان ایران پیشنهادات شورای سلطنت و شخص دکتر بختیار را به ایشان بدهم.

در اینجا لازم است این جلسه را برای مدتی رها کنیم و به جلسه دیگری اشاره نمائیم که در همان زمان در طبقه دوم سفارت ایران در اتاق شماره ۸ و با حضور سرهنگ غفاری و رضاعطارپور تشکیل شده بود. عطارپور با مأموریت ویژه‌اش یکروز قبل از تهرانی به پاریس آمد. و پس از شناسائی مختصری که پیرامون منزل امام و افرادی که با ایشان در تماس هستند بعمل آورد، به سفارت رفت تا برای توطئه خود برنامه ریزی کند. نتیجه جلسه عطارپور و سرهنگ غفاری این شد که، عطارپور بعنوان یکی از کارکنان سفارت هنگامی که سیدجلال تهرانی بدیدن امام میرود او را همراهی کند و در مدتی که امام و تهرانی مذاکره مینمایند مقدمات لازم را برای باجرا درآوردن نقشه خود تدارک ببیند. ناتمام



مقدم

یازده مانده بود که سید جلال تهرانی در برابر هتل کریون از اتومبیل پیاده شد. کنار درب ورودی هتل جوان سبزه روئی که بیشتر شبیه اعراب بود تا ایرانیها، به

راهپیمائی عظیم روز یکشنبه، دو اثر مهم (و متفاوت) بر اوضاع کلی کشور بجا گذاشت: از یکسو، تعداد عظیم شرکت کنندگان، و سرخشی و مقاومت مردم در برابر جاقو و سنگ و چماق و گاز اشک آور و رگبار گلوله ها، عملاً به هیات حاکمه هبه افکار عمومی دنیا نشان داد که " نیم درصد " مورد ادعای آقایان بجه منی است. نشان داد که تعداد منافقان و ضد انقلاب و حقوق بگیران صهیونیسم و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم فقط در تهران به چند صد هزار می رسد، و نیز نشان داد که برغم همه اتهاماتی که هیات حاکمه، بی هیچ حیا و شرمی بر مردم می - بندد، مردم، و بر راستی توده مردم، از فشار دستگاه حاکمه چنان به جان آمده اند که برای رودروئی مستقیم با نظام حاکم، نظامی که می خواهد همه آرمانهای انقلاب را درهالهای از ریا و دروغ و تقلب و تزویر بنا بوی بکشد، آماده اند، و تا حد تحمل هرگونه سختی و مشقت و مرگ، آمادگی دارند. همین راهپیمائی و خشونت های سیمانه ای که از سوی گروه های "کاملا" سازمان یافته بر مردم اعمال شد و حوادث بعد از آن، نیز از سوی دیگر نشان داد که نظام حاکم برای وارد آوردن شدید ترین ضربات بر موج اعتراضات و مخالفت ها، و نیز برای یکسر کردن کار آماده شده است.

راهپیمائی روز یکشنبه که بدعوت جبهه دمکراتیک ملی بعمل آمد، بزرگترین " نمایش قدرت " این جبهه و بزرگترین اعتراضی سازمان یافته مردم علیه دولت بازرگان، و علیه خودرپیها و لجام گسیختگی های فزاینده نظام حاکم بوده است. جبهه دمکراتیک ملی، در زمین حال نشان داد که با انجام قدرتمندانه این راهپیمائی، اکنون مهمترین جریان سیاسی جامعه است و برای جلب و جذب بیشترین اقلتار ناراضی و متضرر، آماده میشود.

بعد از پیروزی انقلاب، جبهه دمکراتیک، با استفاده از سردرگمی و بی کفایتی رهبران سالخورده و عموماً " محافظه کار جبهه ملی، که تا این اواخر، تا مرز خیانت بهمه آرمانهای بنیادی خود پیش رفته بودند، در سالروز مرگ مصدق قدم به عرصه حیات گذاشت. نخستین بیانیه این جبهه که همانروز توسط متین دقتی قرائت شد، اگر چه حاوی کلی بافی ها و محافظه کاریهای بود، اما نشان داد که این جبهه خود را برای پر کردن جای خالی یک سازمان ملی و رادیکال آماده میکند و عملی در شرایطی بود، که فضای عمومی کشور، از موج تبلیغات ضد ملی و ضد مصدقی آکنده شده بود. در چند حرکت بعدی این جبهه که پشتیبانی عمده ترین گروه های رادیکال چون فدائیان و مجاهدین و نشانه های سیاسی و اشتباه گرفتن از رادیکالیسم مستقیم با ارگانهای رادیکالیسم انقلابی بجای. جبهه رویهای بی مورد چشم می خورد. بعد از پایان راهپیمائی های ۳۰ تیر، جبهه دمکراتیک، توانست حرکت های خود را بعنوان نیروئی پیشتاز، و فراگیر، مشخص و ممتاز کند، و به همین دلیل،

ایران، در آستانه حمام خون!

برای «نیم درصدی ها» مبارزه همچنان ادامه دارد

چریکها به شرکت در انتخابات تن در دادند و از اتخاذ هرگونه سیاست های حساب نشده اجتناب کردند، با این محاسبه که بتوانند نظام را به عقب انداختن برنامه های که در سر می پروراند راضی سازد و در این فاصله، به تکمیل سازماندهی و " پارگیری " ها بپردازد. در میان جناح چپ، سیاست حزب توده از روز نخست مشخص بوده است. حزب توده، بدلیل وابستگی مستقیم و علنی خود به فسادت و شوری و دستگاه های اطلاعاتی و جاسوسی این کشور، از همان نخستین روزهای پیروزی انقلاب، خود را تابع جریاناتی قرار داد که بر روابط کلی تهران - مسکو حاکم بود. توجیه تاکتیکی حزب توده چنین است که میخواهد همان اشتباهی را مرتکب شود که در زمان دولت ملی مصدق شده بود. اشتباه عمده حزب توده در این زمینه این است که دولت ملی مصدق را با دولت و نظام کنونی که رسماً و علنی خود را " غیرملی " میخواند یکی می پندارد درحالیکه دولت مصدق، دولتی بود مبتنی بر بورژوازی ملی (ولیبیرال)، و نیز همه خصیصه های یک دولت بورژوازی ملی چون طبیعت آزادی خواهانه و پرنسیپ های فرهنگی را نیز با خود همراه داشت.

حزب توده این نکته را میدانند و دلیل عمده ای که حاکمیت فئودالی کنونی را مبتنی بر بورژوازی ملی و لیبرال می کند، این است که میخواهد تاکتیک های سازشکارانه خود را توجیه کند. حزب توده اگر موفق به جلب سازش شود میتواند به بازسازی سازمانها و ارتباطات از هم گسیخته خود تا حدودی امیدوار باشد. در همین فاصله شش ماه نیز حزب توده توانست از موقعیت بدست آمده حداکثر بهره برداری را بکند، و از جمله تا حدود نسبتاً قابل توجهی در ارتش نفوذ کند (با استفاده از نفوذ معنوی وحیثیت سیاسی کادر نظامی از زندان رها شده) و نیروهای خود را بازسازی نماید. در روزهای نخست انقلاب حداکثر افرادی که در کمیته های تدارک دیدم. این با لحاظ است که در حالیکه جبهه دمکراتیک خود را مستقیماً با نظام حاکم درگیر میکرد و " نظام " را بعنوان نیروئی فراتر و قدرتمند از " دولت " مسئول ناپسامانها و وقایع نگرانی آور کشور قلمداد مینمود، چریکها خود را از درگیری مستقیم با ارگانهای موثر فراتر از دولت دوو نگاه میداشت و سرانجام پس از دریافت گزارشهای بسیار دقیق مبنی بر نزدیکی بودن درگیری مستقیم و اجرای برنامه های ریشه کنی مخالفان،

چریکها به شرکت در انتخابات تن در دادند و از اتخاذ هرگونه سیاست های حساب نشده اجتناب کردند، با این محاسبه که بتوانند نظام را به عقب انداختن برنامه های که در سر می پروراند راضی سازد و در این فاصله، به تکمیل سازماندهی و " پارگیری " ها بپردازد. در میان جناح چپ، سیاست حزب توده از روز نخست مشخص بوده است. حزب توده، بدلیل وابستگی مستقیم و علنی خود به فسادت و شوری و دستگاه های اطلاعاتی و جاسوسی این کشور، از همان نخستین روزهای پیروزی انقلاب، خود را تابع جریاناتی قرار داد که بر روابط کلی تهران - مسکو حاکم بود. توجیه تاکتیکی حزب توده چنین است که میخواهد همان اشتباهی را مرتکب شود که در زمان دولت ملی مصدق شده بود. اشتباه عمده حزب توده در این زمینه این است که دولت ملی مصدق را با دولت و نظام کنونی که رسماً و علنی خود را " غیرملی " میخواند یکی می پندارد درحالیکه دولت مصدق، دولتی بود مبتنی بر بورژوازی ملی (ولیبیرال)، و نیز همه خصیصه های یک دولت بورژوازی ملی چون طبیعت آزادی خواهانه و پرنسیپ های فرهنگی را نیز با خود همراه داشت.

بشدت جلوگیری کنند، و از سوی دیگر برای جذب نیروهای جدید، خود را به آب و آتش میزند و از خرج کردن پول هیچ مضیقه و ابائی ندارد. گزارشاتی در دست است که این حزب فی المثل چندین ده تا سی عضوگیری برپا دارد. در همان حال در تهران این حزب، اگر چه بشدت در نزد توده ها بدنامند و هنوز نتوانستند لکه های خیانت به مصدق و جریانات بعد از آن، و وابستگی مستقیم به شوری را از چهره شان پاک کنند، اما چون لکوموتیو به حرکت و فعالیت می پردازد و از جمله احسان طبری عضو کمیته مرکزی که به روایتی بزرگترین متفکر و مفکر تئوریهی مارکسیستی در ایران است، برای براه آوردن فلان بجه محصلی که رگه های حتی تا جایزه خادک و لاوان هم سفر میکند تا بالاخره " بله " را از طرف بگیرد.

اکنون مجموع جریانات جناح چپ در ایران به حدود ۱۷ یا ۱۸ جناح می رسد. چندی قبل، تعدادی از این جریانات، بر سر "سازمان یکبار" در راه آزادی طبقه کارگر، اختلاف کردند و "کنفرانس وحدت" را متشکل از حدود ۱۲ جریان کمونیستی ایران بوجود آوردند، اما کنفرانس وحدت دیری نماند و از هم پاشید. در جریان انتخابات، سازمان یکبار و چند گروه دیگر کمونیستی نیز گاندیدا معرفی کردند و برغم اختلافاتی که با چریکهای فدائی (از جمله فرانسوئال امپریالیسم) دارند، از این سازمان پیروی کردند اما به شکستی سخت تر از چریکها و حزب توده دچار شدند، بغیر از این جریانات، گروهی که مدتی قبل به رهبری اشرف دهقانی از سازمان چریکهای فدائی خلق انشباع کردند، بلحاظ مشی "کاملا" رادیکال و نیز معروفیت و محبوبیت توده های اشرف دهقانی، نیروی مهمی بشمار می رود، اما این گروه، را بازسازی "تئوریهی" احمدزاده" (عضو ارشد و متعهد سازمان چریکهای فدائی)، و شهید سازمان چریکهای فدائی، در وقت نزدیک میگردند از ۶-۵ هزار نفر تجاوز نمیکرد و ظرف شش ماه، جمعیت این میتینگها تا ۵۰ هزار نفر هم رسیده است. حزب توده برای تجدید سریع سازمانهای از هم پاشیده خود از هیچ تلاش و سازشی فروگذار نمیکند. از یکسو همه امکانات و توانائی های خود را بطور درست در اختیار نظام حاکم و دولت گذاشته است (از جمله در تاسیسات نفت جنوب)، تا ضمن همکاری با "جمهوری اسلامی" از هرگونه اعتراضی و اعتصاب و کارکنی



داریوش نظری

حاکم، به هر خفت و خوشرفقی تن در میدهند. در واقع، در جناح چپ ایران، سیاست های "کاملا" متضادی جریان دارد، از رادیکالیسم انقلابی تا راست ارتجاعی، اما اکنون ثابت شده است که همه آنها، باید در انتظار یک سرنوشت "کاملا" یکسان بسر برند، سرنوشتی که نظام حاکم، برنامه های آنرا "کاملاً" و دقیقاً "محاسبه کرده و برای اجرای آن نیز اعلام آمادگی کرده است. اکنون برای آینده از جریانات جناح چپ که از کادری های ورزیده و نفوذ کرده در رده های بالای حاکمیت برخوردارند قطعی شده است که برنامه کلی امحاء جناح چپ در ایران، حتی در شکل وحشت برانگیزی که در شیلی و اندونزی اتفاق افتاد، واقعیت دارد و شمارش معکوس برای تهیه "آبگوشت چینی" (اصطلاحی که گروه های وابسته به حاکمیت فئودالی بکار میبرند)، از یکشنبه خونین تهران آغاز شده است.

در یکشنبه تهران، نحوه عمل گروه های ماجراجو و مسلح به جاقو و سنگ و چماق، آشکارا حکایت از آن داشت که کار سازماندهی و آماده سازی و بسیج گروه های ضربت پایان رسیده و آنها برای ورود به صحنه عملیات آماده شده اند. آنچه در راهپیمائی یکشنبه، و حوادث روزهای بعد بوقوع پیوست و فصل تازه ای از خشونت های سیمانه قدرتمندان کشور، بی تردید کار گروه های متعصب و خشک مندی می نمود. در یکی دو ماه اخیر، بخصوص بعد از ماجرای تحریم روزنامه آیندگان، مسلمانان حتی متعصبی که وابستگی سازمانی با مارگز قدرت ندارند، بتدریج راه خود را از نظام جدا کرده اند، و در موارد بسیاری، این جدائی، به نوعی رودروئی کشیده است. بعد از انجام نمایش انتخابات خبرگان و روشن شدن این نکته که نظام حاکم برای حفظ قدرت خود حتی حاضر است بدیهی ترین اصول انسانی و مذهبی را زیر پا بگذارد و به دروغ و تقلب آشکار منسل شود، بسیاری از گروه های مترقی مذهبی، و از جمله پنج گروه متولفه و غالب سازمانهای اسلامی دانستگها (که عمدتاً پیرو دکتر شریعتی هستند)، بشدت رودروئی قدرتمندان حاکم ایستادند. اکنون جناح حاکم، عمدتاً و درست در اختیار چند گروه بسیار تندرو و بسیار قدرت طلب است که نوع خاصی از اسلام را تبلیغ میکنند که نه تنها با اسلام شریعتی بلکی متفاوت و متفاوت است، حتی در تاریخ حولات اسلام نیز کمتر سابقه دارد. شما حتی در اسلام نوع صوفی نیز نشانه های زیادی از دروغ و تقلب

بهرحال، پس از شکست ارتش و نقش مهمی که "هویز" بهمراه قوه باغی در این میان بازی کرد، تمامی مواضع قدرت بطور ناگهانی بدست جناح حاکم افتاد ولی از همان نخستین روزها، جنگ درونی و پنهانی برای تصاحب هرچه بیشتر مواضع قدرت میان جناح های حاکم شروع شد که در جریان آن بیشترین سهم به جناح بزنی و بهشتی، و بعد جناح صادق طباطبائی و قطب زاده و دیگران رسید و چندین جبهه نیز تصفیه یا عقب زده شدند یا به انزوا گرویدند (از جمله مفتح، هاشمی رفسنجانی

و خلخال). بررسی سیر درگیریهای پنهانی جناح های حاکم، و تضادهای و کشمکش های حاصل از آن از فرصت این مقال خارج است، اما در مجموع یک مساله ثابت است، اینکه مجموع جناح حاکم از مدتها پیش برای کنار زدن دستجمعی مخالفان، در حد نابودی و ریشه کنی، به توافق رسیده و آمادگی کامل پیدا کرده اند. آنچه در یکشنبه خونین تهران از سوی چماق داران و چاقو کشان بر سر راهپیمایان آمد، نشان داد که در این مدت (بخصوص بعد از تحریم آیندگان و انتشار مجدد آن) گروه های ضربت برای ایجاد درگیریهای مستقیم با مخالفان اعم از چپ و راست و میانه، کاملاً" تعلیم دیده و ارگانیزه شده اند. اگر فیلم "زد" را دیده باشید میتوانستید حدس بزنید که چگونه تعلیمات و روش کار چگونه بوده است.

اخلاقگران عمدتاً "چهره های مشخص و معدودی بودند که در نفوذ در صف تظاهر کنندگان، شناسائی افراد، تعقیب آنها و وارد آوردن ضربه های کاری در خلوت گاهها، تخصصی و تعلیم دیده بودند. تحریکات آشوب طلبانه ای که از دوروز قبل از یکشنبه در رادیو تلویزیون علیه راهپیمایان و در تهیه و ترغیب اخلاقگران بعمل آمد، بهمراه توصیه های موکدی که از دوشب قبل، در بسیاری مساجد و کیمت ها برای مقابله با راهپیمایان شد، دروغ بردار و تحریکات فتنه انگیزانه روزنامه جمهوری اسلامی از جریانات رادیکالیسم و بخصوص توجیه با این نکته که دادسرای انقلاب، دقیقاً" روز بعد از تصویب شانگهای رسماً این لایحه، با شدت و قاطعیت علیه آیندگان وارد عمل شد (کار سخت و گستاخانه ای که تاکنون و ماریون فرار داده و بعنوان "راسپوتین های ایرانی، بشدت دشنامشان میدهد، اما در عمل، برغم افشاگریهای علنی و بی پرده نظری، این جناح هر روز قدرت حاکم آغاز شده است. اینکه قدرت حاکم برای اجرای برنامه شومی که به شهادت تجربیات ملموس غالب کشورهای عقب مانده و دیکتاتور زده جهان سوم، دست امریالیسم خونخوار جهانی در پشت سرانست تا چه حد موفق خواهد شد، نیاز به شناخت دقیق نیروهای سیاسی و انقلابی جامعه، و کم و کیف قدرت حاکم دارد. جناح حاکم اینک خود با دستچاکی و تضاد و کشمکش درونی درگیر است و همین درگیری، بهمراه چند پارگی ارتش و پلیس و حتی نیروهای مسلح پاسدار، میتواند بزرگترین پشتوانه برای تشکیل بدست جناح حاکم افتاد ولی از همان نخستین روزها، جنگ درونی و پنهانی برای تصاحب هرچه بیشتر مواضع قدرت میان جناح های حاکم شروع شد که در جریان آن بیشترین سهم به جناح بزنی و بهشتی، و بعد جناح صادق طباطبائی و قطب زاده و دیگران رسید و چندین جبهه نیز تصفیه یا عقب زده شدند یا به انزوا گرویدند (از جمله مفتح، هاشمی رفسنجانی

نشان آن بود که شمارش معکوس برای وارد آوردن ضربات نهائی بر امحاء مخالفان آغاز شده است. اینکه قدرت حاکم برای اجرای برنامه شومی که به شهادت تجربیات ملموس غالب کشورهای عقب مانده و دیکتاتور زده جهان سوم، دست امریالیسم خونخوار جهانی در پشت سرانست تا چه حد موفق خواهد شد، نیاز به شناخت دقیق نیروهای سیاسی و انقلابی جامعه، و کم و کیف قدرت حاکم دارد. جناح حاکم اینک خود با دستچاکی و تضاد و کشمکش درونی درگیر است و همین درگیری، بهمراه چند پارگی ارتش و پلیس و حتی نیروهای مسلح پاسدار، میتواند بزرگترین پشتوانه برای تشکیل بدست جناح حاکم افتاد ولی از همان نخستین روزها، جنگ درونی و پنهانی برای تصاحب هرچه بیشتر مواضع قدرت میان جناح های حاکم شروع شد که در جریان آن بیشترین سهم به جناح بزنی و بهشتی، و بعد جناح صادق طباطبائی و قطب زاده و دیگران رسید و چندین جبهه نیز تصفیه یا عقب زده شدند یا به انزوا گرویدند (از جمله مفتح، هاشمی رفسنجانی

مدتهاست حداکثر خشم و کین و نفرت نظام حاکم متوجه همین جریانات است و چنین است که در طول پیروزی انقلاب، بیشترین سخنرانی های تهدید آمیز علیه جبهه بقیه در صفحه ۴۹

وسیع شده و همان " نیم درصدیها " ناگهان بصورت یک نیروی عظیم و کوبنده چند صد هزار نفری (فقط در تهران)، مستقیماً" رو در روی نظام ایستاده و تا حد جان به مقاومت برخاستند، برای وارد آوردن ضربات فیزی حریص شده است. اینکه همه چیز با توقیف " آیندگان " شروع شد و اکنون بیشترین حملات تبلیغاتی و آشوبگرانه متوجه جبهه دمکراتیک ملی است، اتفاقی نیست. درست است که کار حمله و تهاجم، به تصرف دفاتر چریکهای فدائی انجامید، اما قبل از آنکار مجموع جناح چپ حمام خون براه بیفتد، که متکی بر مطالعات گسترده مراکز جاسوسی امپریالیستی است، ابتدا، باید یک جریان کلی نابود شود، جریانی که افکار عمومی را شکل میدهد و میسازد، و در مجموع سخنگو و جذب کننده قشر متوسط جامعه است، یعنی سازمانها و احزاب ملی و میانه رو (از حیث ایدئولوژیکی) و مطبوعات آزاد. در جوامع جهان سوم، احزاب ملی گرا و رادیکال، بهمراه مطبوعات آزاد و مستقل، حائل میان نیروهای چپ و جناح های مرتجع حاکمه است که در مجموع، نظرو متعکس کننده تضاد رفتار و اعمال قدرت هاستند. برای نابودی چپها، ابتدا باید نیروهای حائل را اینگونه جوامع نیز هستند، از میان برداشت. زمانی در ایران (سالیهای ۴۰۳۹) جبهه ملی بهمراه مطبوعاتی که در اثر تحولات آزمان ضح گرفته بودند نیروهای حائل تلقی می شدند. بعد از ۴۱، جریانات حائل بلکی از میان برداشته شد و در عین حال، رژیم قادر بود نیروهای فعال چپ را هم بلحاظ کم اهمیت بودن نیروهایشان، بسادگی نابود سازد، و بلحاظ غیبت جریانات حائل افکار عمومی نیز از کتفه واقعیت ها بی خبر می ماند و قادر به بروز واکنش نبود، تا آنجا که طبق تحلیلهای چریکهای فدائی در آن سالها، پس از زدن یا خوردن هر ضربه، حداکثر مردم همان محل اعلامیه های ما را میخواندند یا از واقعیت قضایا با خبر میشدند. بعد از پیروزی انقلاب، یک موج بسیار قوی از افکار عمومی در سراسر کشور بوجود آمد که نشانه افشاگریها و شناخت ماهیت نظام و عمال رژیم کنونی است. اکنون هراتقایی که بیفتد، نمیتواند از دید تیزبین و نقاد افکار عمومی مخفی بماند و نقش مهم افشاگری و هدایت افکار عمومی را چند جریان سیاسی و غیر سیاسی رادیکال اما غیر چپ (و در راس آنها جبهه دمکراتیک ملی) و مطبوعات و معاهده گرفتارند (که نمیخواهندستند) بشود. نظام آزادی گران بدست آمده را از دست بدهند. مدتهاست حداکثر خشم و کین و نفرت نظام حاکم متوجه همین جریانات است و چنین است که در طول پیروزی انقلاب، بیشترین سخنرانی های تهدید آمیز علیه جبهه بقیه در صفحه ۴۹

مسکن مسئله مهم روز

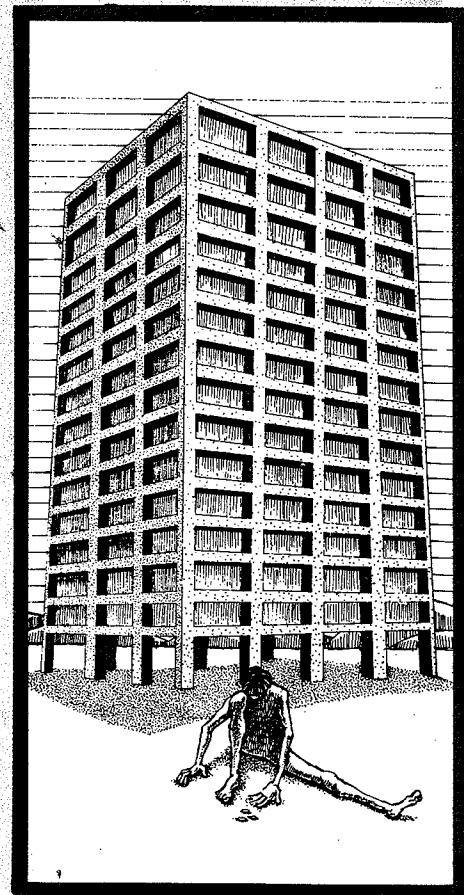
در گیری بین دولت و بنیاد مسکن آیت اله خسرو شاهی

آقای حجت الاسلام سیدهادی خسروشاهی رئیس هیئت اعضای بنیاد مسکن انقلاب اسلامی هفته گذشته اعلام کرد، "تصمیم گرفتیم آماری از واحدهای مسکونی خالی در تهران تهیه کرده و از مالکان آنها بخواهیم این واحدها را به بنیاد مسکن انقلاب فروخته و یا اجاره دهند که اگر راضی به اینکار نشدند اجاف است و ما با قوه قهریه آنها را ضبط خواهیم کرد."

ظاهراً "حجت الاسلام خسروشاهی برای توسل به چنین شیوهی استدلال منطقی! و قانع کنندهای نیز از دید خود ارائه میدهد. از نظر ایشان خالی ماندن هر خانهی بطورکلی احتکار است و همانطور که با احتکارکنندگان گندم، پارچه و سایر کالاهای ضروری مورد نیاز مردم باید مبارزه کرد یا محتکرین خانه نیز باید مبارزه کرد."

البته در اینکه با محتکرین مسکن - در صورتیکه این اتهام قابل اثبات باشد - باید مبارزه کرد، بحثی نیست. ولی مسئله اصلی شیوه مبارزه و ماهیت دستگاهی است که باید چنین وظیفه‌ای را بعهده بگیرد. همانطور که مهندس مصطفی کتیرائی وزیر مسکن و شهرسازی در پی انتشار اخبار مربوط به مصادره کلیه خانههای خالی از سوی بنیاد مسکن انقلاب اسلامی اظهار داشت، نه تنها چنین کاری نیاز به مجوز قانونی و بررسی همه جهات شرعی و اجرائی در رابطه با خلع مالکیت یا اعمال نفوذ در حوزه مالکیت افراد دارد، بلکه چنین اموری باید نخست در کمیسیونهای تخصصی مورد بررسی و ارزیابی دقیق نیز قرار بگیرد که چنین مهمی کار هرکس و هر ارگان مستقل نمیتواند باشد.

همانطور که خود آقای خسروشاهی نیز مستحضر هستند، در گذشته نیز قانونی تحت عنوان "قانون تکمیل و اجاره خانه - های خالی" از تصویب گذشت که نه تنها عوارض بسیار نامطلوبی ببار آورد بلکه مستاجران نیز حاضر نبودند در خانهای



عملی باشد. مسئله مسکن در کلیه جوامع چه در غرب و چه در شرق همیشه یکی از بزرگترین معضلات اقتصادی دولتها بوده است و از آنجائیکه پیوستگی مسائل اقتصادی یک واقعیت انکارناپذیر است، هرگونه برخورد به مسئله مسکن که بطور غیرقابل اجتنابی سایر مسائل و امور اقتصادی و اجتماعی را تحت تاثیر قرار میدهد، باید با در نظر گرفتن کلیه جنبه‌های اقتصادی و بررسی و تجزیه و تحلیل دقیق از سوی کارشناسان فن عملی گردد. در این میان هماهنگی بین سازمانها و ارگانهای مختلف مالی و اقتصادی تحت نظر دولت نیز یک ضرورت انکارناپذیر است که مسلماً در طرح حجت الاسلام خسروشاهی در نظر گرفته نشده است.

از آن گذشته مسئله حاکمیت و اختیار مشروع دولت در این میان چگونه قابل توجیه است و برسر آن چه می‌آید؟ با توجه به پاسخ سریع مهندس مصطفی کتیرائی وزیر مسکن و شهرسازی و اعتراض ایشان و آنچه شخص نخست‌وزیر در این رابطه عنوان کرده‌اند، در جریان ارائه این طرح از سوی بنیاد مسکن انقلاب اسلامی دولت نه تنها کوچکترین اطلاعی نداشته است بلکه حاکمیت آن بنحوی بسیار آشکار نقض شده است.

دولت موقت مهندس بازرگان در چند ماهه اخیر بنحو فزاینده‌ای در اثر اعمال قدرت و فشار از سوی گروهها و ارگانهای مستقل و در عین حال با نفوذ در موقعیت ناگواری قرار داشته است. با توجه به کثرت مشکلات و ابعاد گسترده آنها که در پاره‌ای از مواقع حتی استقلال و وحدت کشور را مورد مخاطره قرار میدهند، این دولت درگیر و تحت فشار بیشتر از این توان تحمل اعمال و حرکات بی‌منطق و غیرمسئول را ندارد. ارائه و اجرای طرحهای آنچنانی که بدون توجه به موجودیت دولت عرضه میشوند تنها تضعیف بیشتر دولت را نتیجه میدهند. بنابراین وظیفه سازمانهایی که ظاهراً مستقل از دولت عمل میکنند، آن است که با تجدیدنظر در چگونگی سیاست‌هایی که تاکنون اعمال کرده‌اند، در سیر حرکت نمایند که در آن حاکمیت دولت به عنوان قوه اصلی اجرائیه مملکت محترم شمرده شود. در غیراینصورت دولت مهندس - بازرگان که رسماً در مقابل ملت مسئول است. بیش از بیش تضعیف خواهد شد و نتیجه چیزی جز هرج و مرج نخواهد بود که هم‌اکنون نیز در جامعه ما در نهایت بی - شکلی بتدریج شکل میگیرد.



وقتی تظاهرات آرام را خشم فاشیست‌ها خونین کرد

جبهه دمکراتیک ملی ایران به منظور "دفاع از آزادی مطبوعات و اعتراض به توقیف روزنامه آیندگان و دستگیری تعدادی از اعضاء آن" از مردم خواسته بود تا در راهپیمایی روز یکشنبه هفته گذشته از مقابل دانشگاه تهران تا کاخ نخست‌وزیری شرکت جویند.

در روز مقرر گروه کثیری از مردم به دعوت جبهه دمکراتیک ملی و دیگر احزاب و دستجاتی که از راهپیمایی حمایت کرده بودند پاسخ مثبت دادند و در یکی از بزرگترین اجتماعات پس از پیروزی انقلاب در تهران شرکت کردند. متأسفانه این راهپیمایی اعتراضی از همان دقایق اولیه رو بخشونت رفت و منجر به درگیریهای خونینی شد که به ادعای بسیاری از افراد در حدود ۳۰۰ زخمی به جای گذارد.

البته پیش از این نیز در جریان پاره‌ای از اجتماعات که از سوی گروههای لیبرال یا غیرمذهبی برپا شده بود، درگیریهای بوقوع پیوسته بود که در بعضی موارد به مجروح شدن تنی چند نیز منجر شده بود. ولی آنچه در روز یکشنبه هفته پیش رخ داد به جهات متعدد از اهمیت بیشتری برخوردار است.

جبهه دمکراتیک ملی روز پیش از برگزاری راهپیمایی، طی یک نامه رسمی خطاب به نخست‌وزیر ضمن بیان تصمیم خود مبنی بر

برگزاری مراسم راهپیمایی و هشدار درباره خطر برهم زدن راهپیمایی توسط گروه‌های "انحصارگر" از دولت تقاضا کرده بود تا برخلاف گذشته از بی‌طرفی بپرهیزد و "حفظ نظم" را توسط نیروهایی که به این عنوان مسلح شده و حقوق میگیرند بعهده بگیرد. جبهه دمکراتیک مسئولیت هرگونه برخورد و خشونت احتمالی را متوجه دولت ساخته بود.

متأسفانه بررغم این هشدار و بدون توجه به سوابق موجود، در جریان راهپیمایی نیروهای انتظامی کوچکترین دخالتی در جهت "حفظ نظم" بعمل نیاوردند. و بنا به گفته سرهنگ بنی‌پور رئیس پلیس تهران تنها تعداد معدودی از ماموران پلیس که بدون سلاح بودند برای "مراقبت در حد کدخدانمشی در محوطه و خیابانهای اطراف دانشگاه حضور داشتند" که ظاهراً این کدخدانمشی ماموران پلیس هیچ دردی از آنها که با سرویای شکسته و خونین راهی بیمارستانها شدند دوا نکرد.

آنچه در روز یکشنبه هفته گذشته رخ داد و توسط خبرنگاران مطبوعات، خبر - گزاریها و رادیو تلویزیونهای جهان به سایر کشورها مخابره گردید، مسلماً در زمره اتفاقاتی قرار دارد که بطرز وحشتناک به حیثیت جامعه انقلابی امروز ایران لطمه میزند. بسیاری از خبرنگاریها شمارشکرت بقیه در صفحه ۴۶

لایحه مطبوعات برای آزادی یابند نهادن بر اهل قلم؟!!

متن قانون جدید مطبوعات، مصوب شورای انقلاب اسلامی پس از ابلاغ به دولت موقت بالاخره هفته گذشته طی یک کنفرانس مطبوعاتی با حضور نمایندگان جراید کشور و خبرنگاران داخلی و خارجی توسط آقای ناصر میناچی وزیر ارشاد ملی برای آگاهی عموم انتشار یافت.

این قانون جدید در یکی دو ماه گذشته از سوی بسیاری از دست‌اندرکاران مطبوعات مورد انتقاد و حتی حملات شدید قرار گرفته است. ولی بررغم همه این انتقادات لایحه تسلیمی دولت به شورای انقلاب بعد از پاره‌ای تغییرات، عاقبت به تصویب رسید و ظاهراً "سخن گفتن درباره جنبه‌های مثبت یا منفی آن و مطرح کردن انتقادات حداقل برای مدتی نامحدود بی‌فایده مینماید.

قانون جدید مطبوعات اگر مورد سوء - استفاده و تعبیر و تفسیرهای مغرضانه قرار نگیرد، شاید در این برهه از زمان بتوان حتی اگر بطور کوچک‌دار و مریض نیز شده باشد با آن کنار آمد. ولی متأسفانه این وحشت وجود دارد. تنها راهی که میتواند نگرانیهای جامعه مطبوعات در رابطه با چگونگی استفاده از این قانون تخفیف دهد مشی آینده این دولت و مسئولیتی است که مقامات مسئول در قبال حفظ آزادی بیان و عقیده بطور اعم و مطبوعات بطور اخص بعهده خواهند گرفت. و این مسئله نیز تنها از طریق گذشت زمان قابل درک است. البته همین نکته که باید برای دیدن چگونگی برخورد دولت با مطبوعات به گذشت زمان چشم داشت، یکی از نقاط ضعف اساسی قانون مطبوعات است و گرنه قانون باید آنچنان روشن و قاطع باشد که نیازی به این قبیل چیزها نداشته باشد و از تاثیر حسن نیت یا عدم حسن نیت افراد و ارگانهای اجرائی بدور باشد.

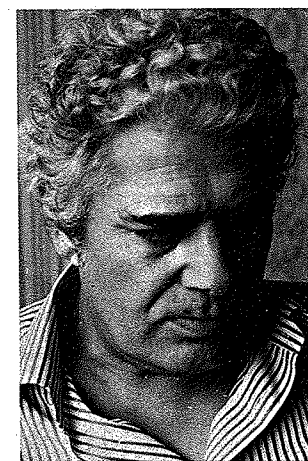
با این حال در این میان یک نکته امیدوارکننده توسل به پارلمان آینده ایران برای تجدیدنظر در این قانون است. آقای ناصر میناچی چنین امیدی را نابجا و واهی توصیف نکرد.

گلایه های احمد شاملو از انقلاب مبارزه ملت

دیداری با جاودانه مرد (۳)

این سومین بخش از دیدارمان با جاودانه مرد، احمد شاملو است. انسان نستوه و مبارزی که بحق عنوان روشنفکر سربلند و سلحشور زیننده اوست. مردی که نمی ایستد و سوگوار سوارانی است که "ایستاده می میرند". بهرحال در این بخش نیز حقایق بسیار در کلام شاملوی عزیز ما نهفته است.

انقلاب فرهنگی مورد نیاز ما با بازگشت فرهنگ غیر ایرانی و نظامی قبیله ای متوقف مانده است



اخیراً قضیه را
بکسره کرده اند و
به اسم
«مخاربه با خدا»
می بندند و می شکنند
و آتش میزنند

استعمار جدید از طریق اختناق و فشار نظامی پلیسی تحمیل می شود. پس یک خواست دیگر آن شعار در امحاء ارتش شاه کند. منظوم این است که انقلاب، بجز این، نه شکل دیگری می تواند داشته باشد، نه تعریف دیگری و نه صفت یا پسوند دیگری.

درباره ارتش شاه نکته‌ای عرض کنم: در لندن یک روز خبرنگار خبرگزاری ناس برای مصاحبه پیش من آمد. آقای برژنف به آمریکا هشدار داده بود که از دخالت نظامی در ایران خودداری کند، و خبرنگاری ناس در این مورد دست به تبلیغات وسیعی زده بود. البته جواب‌های من باب دل آنها نبود و پخش نشد، اما همکاران ما در روزنامه ایران‌شهر پیشنهاد کردند که خودمان متن آن را چاپ کنیم، و کردیم. باری سؤال اولش این بود که نظر من در مورد اختار آقای برژنف به آمریکا چیست؟ - جوابش این

* نظری می اندازیم به کارنامه "دولت انقلاب"، و اگر اجازه بدهید این کار را من به عنوان پاسخی به این سؤال انجام می دهم که: ضدانقلاب چیست و ضدانقلابی کیست؟ * طبیعی است که برای رسیدن به پاسخ این سؤال ابتدا باید تعریفی از مفهوم "انقلاب" به دست داد. یعنی امری که فرصت بسیاری خواهد و در مجال محدود یک گفت و گو نمی گنجد، اما به طور کلی می شود گفت که در عصر ما، انقلاب اصیل و پیروزمند انقلابی است که به رهایی کامل توده‌های زحمتکش از اسارت سرمایه بینجامد و مساله بهره کشی انسان از انسان را حل کند. منظوم این است که انقلاب، بجز این، نه شکل دیگری می تواند داشته باشد، نه تعریف دیگری و نه صفت یا پسوند دیگری.

یک نگاهی بیندازیم به جریاناتی که سال گذشته در ایران اتفاق افتاد: شعار حرکت انقلابی مردم ما چه بود؟ - "کلا" سرنگونی رژیم وابسته پهلوی. شعار را که بشکافیم به این نکات اساسی می رسیم: رژیم پهلوی یک رژیم وابسته به آمریکا، یک رژیم دست نشانده آمریکا بود. پس یک خواست آن شعار رهایی از استعمار آمریکا بود. استعمار جدید از طریق سرمایه‌داری وابسته عمل می کند. پس یک خواست دیگر آن شعار برچیدن بساط سرمایه‌داری وابسته بود.

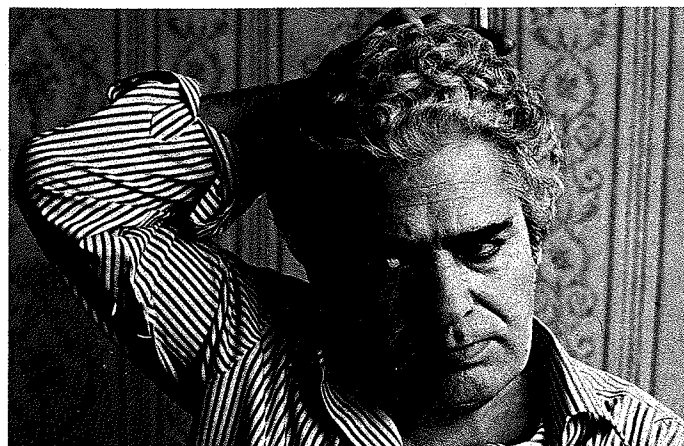
مبارای رهایی از استعمار و وابستگیش بود

زرعی و غیره... و اداره آنها به دست شوراهای کارگران و کارمندان. (۷) مبارزه با فرهنگ استعماری. (۸) ارائه برنامه‌های اقتصادی روشنی در جهت ریشه کنی فقر و تامین عدالت اجتماعی. (۹) تدوین قانون اساسی به وسیله مجلس موسسان.

خوب حالا برگردیم نگاهی کنیم ببینیم پس از فرار شاه از ایران، برسر این "خواست-های انقلابی مردم" چه آمده است:

(۱) با ارتش از همان ابتدا رفتاری مشکوک پیش گرفته شد. کوشش شد که ارتش دست نخورده بماند و همان طور "درسته" در اختیار "انقلاب" قرار بگیرد. بخشی از ارتش به وسیله نیروهای مسلح انقلابی درهم شکست، اما حقیقت این است که بخش قابل توجهی از باقی مانده آن را بازسازی کرده اند. - همین چند روز قبل بود که یکی از فرماندهان نظامی بدون هیچ تعارف و مجامله‌ئی به خبرنگاران مطبوعات گفت: "حالا که پاسدارها حق دارند بکشند چرا ارتش نکشد، ما که توپ و تانک و بمب هم در اختیار داریم!" و توضیح داد که "قصدم کشتن ضدانقلابیون است!" - البته در رژیم شاه هم می گفتند که "متجاسرین و وطن فروشها را می کشیم!" - می بینید که ظاهراً "زخم ازدها بهبود پیدا کرده و هر جا که حرکتی در طریق حفظ دستاوردهای انقلابی صورت می گیرد ارتش با همان خصلت سرکوب خلق به کار گرفته می شود. ساواک نیز علاوه بر اینکه اداراتی از آن را دست نخورده گذاشته اند، اخیراً کاشف به عمل آمد که زیر نام "ساواما" یا "ساوامان" باز-سازی شده و حضور خود را

اعلام کرده است. (۲) مستشاران نظامی را دولت اعلام می کرد که لازم دارد. گفتند ما نمی توانیم میلیاردها دلار اسلحه را دور بریزیم، و چون خودمان هم نمی توانیم آنها را به کار ببریم، لاجرم قدم آقایان آمریکائی‌ها روی چشم. منتها از شان قول شرف می گیریم که بچه‌های مودبی باشند و در امور داخلی ما دخالت نکنند! (می بینید که پرتی اختار آقای برژنف پس از انقلاب هم به قوت خودش باقی است!) (۳) قراردادهای اسارت آمیز شاه و امپریالیسم بین‌المللی القا نشد که هیچ، حتی افشا هم نشد. از آن بدتر ماجرای اسناد رسوائی اخیر روابط



ما می نویسیم به بهای سیلی و تکفیر و توهین و مرگ و آقایان اسمش را گذاشته اند آزادی

رژیم شاه و دلان سیاسی آمریکا بود که از سفارت ایران در واشنگتن به سرقت رفت و هیچ کس هم حاضر نشد در باب آن توضیحی بدهد. (۴) آزادی‌های فردی و اجتماعی درست از فردای فرار شاه و انتقال قدرت در معرض سرکوبی قرار گرفت. علناً نسبت به مفاهیم دموکراسی و آزادی‌های فردی و اجتماعی اظهار نفرت کردند. دسته‌های اوپاش و ارادل برانداختند، مطبوعات مستقل آزادیخواه را زیر فشار و تهدید قرار دادند، میتینگ‌های "گروه‌ها و احزاب دیگر" را با چماق و سنگ و دشنامگویی پراکندند، راه - پیمائی‌ها و تحصن‌ها - اعتصاب‌ها را مورد هجوم قرار

دادند و به خون کشیدند و اخیراً یکبارگیش کردند و توسل به این حربه نهائی را هم "حرب با خدا!" عنوان کردند و خلاص، فروشندگان کتاب و روزنامه را مورد ضرب و شتم قرار دادند، دکه‌های فروش مطبوعات را درهم شکستند، کتابفروشی‌ها را آتش زدند یا منفجر کردند، گروه - های تاتر را زدند و حتی از آنان کشتند، و غیره و غیره... که پرونده تمام این تجاوزها با اسناد و مدارک کافی موجود است. شریف‌ترین مبارزان را که غالباً سالیان دراز در زندان‌های رژیم محبوس بوده شکنجه شده و تا پای اعدام رفته‌اند در شرایطی بسیار مشکوک و با تمهید توطئه‌های شرم‌آور به بند می کشند و شکنجه می دهند و اعتراضات گسترده‌ئی را که نسبت به چنین اقداماتی صورت می گیرد، در کمال وقاحت به "نق زدن روشنفکران" تعبیر میکنند. می گویند: "در کمال آزادی هر چه دل‌شان می خواهد می نویسند و باز می گویند سانسور است و آزادی نیست، و چه و چه!" - حال آن که مساله این نیست. مساله این است که جز دو روزنامه و هفته نامه در بهدر و بی‌خانمان که کم و بیش در شرایط زیرزمینی به کار خود ادامه می دادند و همین چند روز پیش با حمله مسلحانه و ربودن پرسنل تحریری و اداری و فنی آنها دهان همه‌شان را پلمب فرمودند، دیگر مطبوعات کثیرالانتشار شدیداً تحت کنترل "حزب معلوم" است. تازه نشریاتی هم که در آن شرایط اعصاب خردکن از چاپ بیرون می آمد سر نوشت مشخصی نداشت. معلوم نبود که سرانجام به دست خواننده

بقیه در صفحه ۴۶



حمام خون در بغداد

رابطه مذاکرات خدام و توطئه کودتا

چندی پیش دادگاه فوق‌العاده‌ای در بغداد ۲۱ نفر را به اعدام محکوم کرد که این حکم بلافاصله به مرحله اجرا درآمد. جرم اعدام شدگان، توطئه برای سرنگونی رژیم صدام حسین رئیس جمهور عراق بود که در حدود چهار هفته است رسماً از سوی شورای فرماندهی انقلاب عراق به این سمت منصوب شده است.

در این میان به این نکته اشاره می‌شود که سوریه به احتمال زیاد به تماس بعضی از ارگانهای درون رژیم سوریه در سال ۱۹۷۵ با پاره‌ای از عوامل در عراق اعتراف کرده است. ولی در هر صورت این دو کشور عربی همسایه در ماه اکتبر گذشته به اختلافات خود پایان دادند و شروع به برنامه‌ریزی برای اتحاد کامل دو کشور کردند.

اگر حالت دشمنی بین دو کشور عراق و سوریه مجدداً بروز یابد به احتمال زیاد همه کوشش‌هایی که تاکنون برای دستیابی به چنین وحدتی صورت گرفته است، از بین خواهد رفت و حتی به جبهه واحد اعراب در مقابل قرارداد صلح مصر و اسرائیل نیز لطمه خواهد زد.



در این میان به این نکته اشاره می‌شود که سوریه به احتمال زیاد به تماس بعضی از ارگانهای درون رژیم سوریه در سال ۱۹۷۵ با پاره‌ای از عوامل در عراق اعتراف کرده است. ولی در هر صورت این دو کشور عربی همسایه در ماه اکتبر گذشته به اختلافات خود پایان دادند و شروع به برنامه‌ریزی برای اتحاد کامل دو کشور کردند.

سرعت اجرای احکام صادره درباره محکومین ظاهراً نشان‌دهنده تصمیم قاطع صدام حسین برای درهم شکستن توطئه‌های برعلیه رژیم خود و همچنین بازداشتن دیگران از اقدام به چنین اعمالی است.

رفع مشکلات مربوط به بحران انرژی، دست زدن به اقدامات لازم برای توقف تورم و تضمین کیفیت رقابتی صنایع ایتالیا، از الویت‌های سیاست دولت جدید این کشور است.

با این حال فرانسیسکو کوسیگانخست‌وزیر جدید ایتالیا از حزب دمکرات مسیحی به هنگام آغاز مذاکره درباره رای اعتماد در پارلمان ایتالیا به "محدودیت‌های سیاسی" دولت خود اشاره کرد.

دولت او که به طولانی‌ترین بحران ۳۰ ساله دولتی در ایتالیا پایان میدهد، در نظر دارد حداقل تا زمانی که اختلافات ریشه دار و تلخ موجود بین احزاب سیاسی و همچنین در درون احزاب وجود دارد به کار خود ادامه دهد و حتی المقدور این ناراحتی‌ها را التیام بخشد.

رای‌گیری موردنیاز برای تأیید دولت کوسیگا که روز یکشنبه هفته گذشته صورت گرفت از همان ابتدا نیز آشکار بود که تنها یک عمل تشریفاتی است. زیرا از آنجائیکه احزاب لیبرال و سوسیال دمکرات نیز هر دو

خارج سوریه ظرف یکی دو هفته گذشته دوبار از بغداد بازدید بعمل آورده است و حامل پیامهایی از سوی حافظ اسد رئیس جمهوری سوریه بوده است که در آنها ضمن تأکید بر بیگناهی سوریه در جریانات اخیر عراق، نسبت به تیره‌شدن روابط دو رژیم هشدار داده شده است.

در این میان به این نکته اشاره می‌شود که سوریه به احتمال زیاد به تماس بعضی از ارگانهای درون رژیم سوریه در سال ۱۹۷۵ با پاره‌ای از عوامل در عراق اعتراف کرده است. ولی در هر صورت این دو کشور عربی همسایه در ماه اکتبر گذشته به اختلافات خود پایان دادند و شروع به برنامه‌ریزی برای اتحاد کامل دو کشور کردند.

اگر حالت دشمنی بین دو کشور عراق و سوریه مجدداً بروز یابد به احتمال زیاد همه کوشش‌هایی که تاکنون برای دستیابی به چنین وحدتی صورت گرفته است، از بین خواهد رفت و حتی به جبهه واحد اعراب در مقابل قرارداد صلح مصر و اسرائیل نیز لطمه خواهد زد.

به گفته روزنامه دست چپی السفیر چاپ بیروت، در این صورت، سوریه در مقابل اسرائیل تنها خواهد ماند و این مسئله باعث تشجیع اسرائیل برای هجوم به جنوب لبنان به منظور ضربه زدن به سوریه و چریکهای فلسطینی خواهد شد.

دولت جدید ایتالیا و بحران انرژی

اقتصادی را که سال گذشته توسط وزیر خزانهداری وقت تدوین و تنظیم شد، ادامه دهد. هدف این برنامه برقرار کردن پایه برای رشد ثابت و مبارزه بانابسامانیهای ریشه‌ای در اقتصاد ایتالیا است.

در هر حال آقای کوسیگا برای ارائه برنامه متوسط اقتصادی خود که مورد تجدیدنظر قرار خواهد گرفت، تا اواخر سال جاری صبر خواهد کرد. زیرا باید اتفاقات اقتصادی بعدی و روند کار را نیز در مدنظر بگیرد.

نخست‌وزیر جدید برای بالا بردن و بهبود تولید و همچنین مهار کردن مخارج فزاینده نیروی کار از اتحادیه‌های کارگری استمداد طلبیده است در رابطه با مسئله انرژی، کوسیگا با مشکل بزرگ خود روبروست و سهمین خاطر دولت در نظر دارد چندی بعد کنفرانسی درباره انرژی هسته‌ای برگزار نماید. کوسیگا هشدار داده است اگر یک برنامه هسته‌ای هرچه زودتر پیاده نشود، کشور بزودی دچار بزرگترین مشکلات لابنحل خواهد شد.

در دولت کوسیگا عضویت دارند، تأیید آنها از دولت جدید قطعی مینماید. سوسیالیستها که به ادعای خود نیز موازنه پارلمانی را در چنگ دارند، در جریان رای‌گیری، رای سفید دادند. دولت کوسیگا برنامه دولت را به معنای سنتی آن ارائه نداده است، بلکه بیشتر

تمایلات و مقاصد موردنظر خود را اعلام داشته است. کوسیگا گفته است، دولت وی تصمیم دارد، ضمن رفم پلیس و نیروهای امنیتی آنها را برای مقابله با تروریسم بنحو بسیار موثرتری تقویت نماید. در رابطه با مسائل اقتصادی آقای کوسیگا در نظر دارند همان برنامه سه‌ساله بهبود

سودان، فریادها بالا میگیرد!

وضع بحرانی اقتصادی و اختناق حاکم جامعه را به انفجار نزدیک کرده است

برای گرفتن وام صورت گرفته است، منجر به قطع کمک دولت در زمینه‌های ثابت نگاه داشتن قیمت گندم و شکر شده است.

واحد پول سودان، پوند، نیز در اثر اصرار صندوق بین‌المللی پول تنزل داده شد که نتیجه آن افزایش تورم بیشتر در سودان بود. افزایش قیمت نفت نیز به نوبه خود یکی دیگر از عواملی بوده است که به اقتصاد ضعیف سودان بیش از پیش ضربه زده است.



کشور سودان از نظر کشاورزی می‌تواند آینده خوبی داشته باشد زیرا امکانات بالقوه می‌تواند از آن یک تولیدکننده عمده مواد کشاورزی بسازد. ولی رسیدن به چنین آینده‌ای تحت شرایط اقتصادی وخیم فعلی چندان آسان نمی‌نماید. ظاهراً جعفر نمیری رئیس جمهوری سودان در مقابل این شورش و ناآرامی اخیر، با بزرگترین بحران سیاسی در خلال ۱۰ سال حکومت خود روبرو شده است.

هفته پیش دانشجویان سودانی در خرطوم پایتخت آن کشور دست به شورش زدند که از سوی مقامات رسمی آن کشور شدیداً محکوم گردید و نتیجه اعمال عوامل توطئه‌گر خوانده شد.

"عواملی" که مقامات مسئول به آنها اشاره کرده‌اند، ظاهراً "اعضاء حزب کمونیست مخفی سودان هستند که اخیراً" گفته میشود با بهره‌گیری از مشکلات عظیم اقتصادی کشور دست به حرکتی گسترده زده‌اند. پیش از شورش اخیر نیز دولت سودان تعدادی از اعضای این حزب و هواداران آنها رادستگیر کرده بود.

ناآرامی اخیر بیشتر ناشی از گرانی فزاینده قیمتها، کمبود کالاهای مصرفی منجمله مواد غذایی و صفهای طویل بنزین بوده است.

مشکلات اقتصادی اکثراً در اثر اقدامات اخیر دولت برای سروصورت دادن به اوضاع اقتصادی کشور روی داده است. این اقدامات که در اثر توافق با صندوق پول بین‌المللی

معاشرت پسر و دختر زیر ده سال در کدام آئینی حرم است؟!

مدارس مختلط ، نابود باید گردد!



وقتی که انقلاب شعله کشید ، دانشگاه قلب انقلاب شد . و وقتی بر سنگفرش و بر چمن دانشگاه ، خون ریخت و فریادهای پاک و جوان در شهرهای ایران جاری شد ، حتی کودکان معجزه گر ، با مشت‌های کوچکشان ، تصویر انقلابی بویاگان میهن ما را ، بر صفحه‌های تاریخ ثبت کردند . آنگاه بود که دبیرستان و بعد مدرسه ، معبدگاه خون و سرود شد . پس از انقلاب ، هنگامیکه غنائم تقسیم شد ، آنها که بیشتر پوسته را میدیدند و اسلام را در شکل ظاهریش باور داشتند خواستند فریادها از هم جدا شوند . دیگر از این مضحک‌تر نبود که بگویند دختر و پسر کوچک ۷ ساله من و تو اگر در کنار هم بنشینند فاسد میشوند . و اسلام از دست می‌رود . جداسازی مدارس شروع شد . از آنطرف تفنگچی‌های فلان روحانی‌نما که روزی در منزلش میلیونها تومان پول پیدا شد به مدرسه‌ای که پناه سال فرزندان این سرزمین را تعلیم داده بود ریختند تا بلکه سهمی از آن زمین بزرگ در میدان خوین شهدا را نصیب فلان آقا کنند که منحصی مسلمان کردن دوشیزگان لندنی و پارسی بود .
بله به خیل ناراضها هزاران تن دیگر افزودند چرا؟ حالا پدر و مادر بیچاره در این شهر جنون گرفته باید توی سرشان بزنند تا دخترک ۸ ساله‌شان را در یک مدرسه و پسرک ۹ ساله را در مدرسه‌ای دیگر بگذارند .
— بردن و آوردن آنها ، بافتن مدرسه خوب و ... — گزارش زیر نگاهی گذرا به این مسئله کرده است .

آواز ، این همکاری جمعی و گروهی ضروری می نمود . اما برخلاف هنرستانهای موسیقی که در واقع هم نشینی و آموزش دختر و پسر از آنجا شروع شد ، در آموزش‌های کلاسیک یک چنین اختلاطی نه فقط لازم به نظر نمی رسید بلکه از همان ابتدای توجه به مقتضیات آزمون مسئولین آموزشی سعی میکردند که دانش آموزان دختر و پسر یا زن و مرد از هم تفکیک شوند ، بطوریکه در دوره مشروطیت ، در سال ۱۲۹۷ خورشیدی دو دانشسرای تربیت معلم ایجاد شد . یکی بنام دارالمعلمین برای پسران و دیگری بنام دارالمعلمات برای دختران . همچنین در آموزشگاه هنرهای زیبا نیز که مدرسه صنایع مستظرفه نامیده میشد این تفکیک جنسی به چشم میخورد . نخستین مدرسه‌های دخترانه دوره مشروطیت نیز اشرف ، تدین و ثروت نام داشتند . اما قبل از مشروطیت بیشتر مدارس اختصاص به پسران داشت و دختران راه آن راه نبوده از قدیمی‌ترین آنها میتوان بمدرسه سعدیه و مدرسه بیهقیه اشاره کرد که هر دو در نیشابور و به ترتیب در سال‌های ۳۸۹ و ۳۲۴ هجری تاسیس شدند . در سال ۱۳۱۴ همزمان با تاسیس دانشگاه تهران چند هنرستان و دانشسرا و آموزشگاه نیز در ایران دایر شد که زمینه را برای تحصیل متوسطه و عالی دختران و اختلاط و هم نشینی کلاسیک آنها با پسران فراهم آورد .

نقش اقلیت‌های مذهبی پس از تشکیل چند مدرسه دخترانه و عادی شدن تحصیلات دختران در ایران ، اقلیت‌های مذهبی نیز در گوشه و کنار اقدام

تب انحلال مدارس مختلط ، هفته‌پیش بالا گرفته بود ، تیبی که شاید ناشی از یک ویروس ناشناخته دیگر بود ، ویروس‌هایی که هر روز به صورت یک شایعه متفاوت در جامعه پراکنده میشوند و در یک چشم به هم زدن همه رامبتلا میسازند . وقتیکه حرفی یا تصمیمی از چارچوب یک وزارتخانه ، یا فراتر میگردد ، بی آنکه حتی به مرحله بخشنامه کردن و دستورالعمل رسیده باشد ، اسمش را چه باید گذاشت و چگونه باید توجیهش کرد؟ اما به هر حال موقعی که گروهی از اولیای دانش آموزان بعنوان اعتراض به انحلال مدارس مختلط در دفتر کار وزیر آموزش و پرورش بست می‌نشینند ، یا وزیر مربوط میگوید تا سطح دبستان مجبور نیستیم که دختر و پسر را از هم جدا کنیم یا وقتیکه ۲۵۰ فرهنگی و پزشک و مهندس خطاب به مهندس بازرگان طوماری مینویسند و نگرانی خود را از انحلال مدارس مختلط اعلام می‌کنند و عده‌ای هم در این مورد از علماء و آیات عظام نظرجوئی میکنند و فتوا می‌طلبند ، معلوم است که پشت کاسه نیم کاسه‌ای هم هست و تنها به اسم قوت گرفتن یک شایعه ، یا آوردن بهانه‌های دیگر به موضوع نمیتوان فیصله داد .

تشکیل آموزشگاهها و مدرسه‌های مختلط یک ریشه ۹۰ ساله دارد و نمونه‌ای از آنرا میتوان در نخستین هنرستانها یا مدرسه‌های عالی موسیقی جستجو کرد ، یعنی جایی که همکاری و همصدائی دختران و پسران امری اجتناب ناپذیر بود و بویژه در اجرای آوازهای دسته‌جمعی و کرودر برنامه‌های رقص و

فرنگی ...

موافق و مخالف

دربین اولیای دانش آموزان و صاحب نظران و کارشناسان مسایل آموزشی نظرها پیرامون وجود مدارس مختلط متفاوت است . با چند تن از گروههای بالا در این مورد گفتگو کرده‌ایم و نظرشان را جویا شده‌ایم :
مظاهری ، مسئول یکی از مدارس مختلط به عنوان یکی از موافقین میگوید من عقیده دارم که تا سن ۱۶ سالگی اختلاط دختر و پسر حتی بدون مراقبت یا کنترل مستقیم هیچ مانعی ندارد . وی سپس با اشاره به یک عقیده روانشناسی و تجربه عینی خود

میگردند که کنار دست هم بیافتند و اغراق نیست اگر بگوئیم حتی دیده شده که عده‌ای عمداً کاری می‌کنند که تجدیدی بیاورند و در محیط این کلاسهای مختلط بنشینند . به هر حال من معتقدم چنانکه عده‌ای دختر و پسر اگر از سن شش هفت سالگی عادت نکرده باشند که کنار یکدیگر درس بخوانند صحیح نیست مثلاً " در سن شانزده سالگی به خاطر وجود و غلبان احساسات دوران بلوغ ، آنها را در یک کلاس مشترک آموزش بدهیم .
خانم ریاحی که در اورژانس تهران بر سیستم آموزش کار آموزان دختر و پسر دیپلمه



پریشانی پدر و مادرها در آستانه سال تحصیلی جدید

در این زمینه اضافه میکند تا سن ۸ سالگی دختر و پسر به یکدیگر اهمیتی نمیدهند ، بیشتر از آنجهت که مسایل جنسی در این سن هنوز برای آنها مطرح و شناخته شده نیست . بعد از ۹ سالگی نوعی دسته‌بندی بین این دو جنس مشاهده میشود که تا حدودی ناخودآگاهانه است ، به عنوان مثال در کلاس درس پسرها ترجیح میدهند در یک سمت و با هم بنشینند و دخترها دوست دارند در کنار هم باشند . اما از سنین پانزده ، شانزده سالگی به بعد است که نوعی کشش میان دختر و پسر بوجود می‌آید چون در این سن احساسات جنسی شکوفامیشود . شاید دیده باشید در کلاسهای تجدیدی - تقویتی که بطور آزاد اداره میشوند پسرها تمایل دارند در نیمکتی که نشسته‌اند بغل دست آنها یک دختر بنشیند یا دختر و پسر دنبال بهانه‌ای

و لیسانسیه نظارت دارد میگوید با اینکه این خانم‌ها و آقایان کار آموز تحصیل کرده هستند و سن و سالی از آنها گذشته اگر در کلاسهای جداگانه بنشینند قبل از آمدن استاد آنچنان بی‌نظمی راه می‌اندازند که کار آموزش در سایر کلاسها مختل میشود . این را که میگویم تجربه عینی کرده‌ایم به همین خاطر تصمیم گرفتیم آنها را بطور مختلط در یک کلاس کنار هم بنشانیم و آموزشهای پزشکی بدهیم . من که مدتی است سابقه آموزش و تدریس دارم کاملاً پی برده‌ام که خردسال و بزرگسال مطرح نیست ، در هر کلاس که دختر و پسر بصورت مختلط نشسته‌اند نظم را رعایت کرده‌اند و رقابت درسی و شور و شوق درس خواندن نیز بیشتر شده است . دختر و پسر خود من قبلاً " به مدرسه ایران زمین میرفتند و هم من خیلی از رفتار و درس

آنها رضایت داشتم و هم مدیر آن مدرسه ، بطورکلی من اعتقاد دارم به جای انحلال مدارس مختلط بهتر است فقط مسئولان آنها نظارت و کنترل جدی‌تری روی شاگردان اعمال نمایند . چون به هر حال از قدیم گفته‌اند آتش و پنبه با هم سازگاری ندارند و مسلم است تا سنین ده دوازده سالگی یک چنین کنترلی اصولاً ضرورت ندارد .

رئیس انجمن خانه و مدرسه یکی از مدارس تهران میگوید پسر یازده ساله‌ای دارم که در یک مدرسه مختلط درس میخواند من عقیده دارم از نظر شرعی یک پسر یازده ساله یا حتی دوازده ساله بالغ نشده است و بنابراین درس خواندنش به دختران کوچکتر یا هم سن و سال او مانعی ندارد . اما در صورتیکه یکی از آقایان آیات عظام عککش را نظر بدهد به انحلال این مدرسه مختلط اعتراضی ندارم . خانم حشمت صالحی (خانه‌دار) می‌گوید من یک پسر و دختر دبستانی دارم که یکی در کلاس دوم و دیگری در کلاس اول درس می‌خواند و هر دو را در یک مدرسه مختلط اسم‌نویسی کرده‌ام . اگر قرار باشد که مدارس مختلط را منحل کنند نمیدانم وضع بچه‌های من و امثال من به چه صورتی در خواهد آمد . چون من انتمییل را بخاطر آنها خریده‌ام ، هر دو رامیبرم می‌رسانم و ظهر نیز برای آوردنشان میروم ، اگر چه مدرسه آنها سرویس ندارد ولی دیده‌ام که آموزگاران بسیار با تجربه و با بچه‌ها صمیمی هستند و به هر حال نسبت به شهریه‌ای که میدهم راضی هستم .

در کلاسی که پسرم درس میخواند تعداد دخترها بیشتر است یعنی ۱۸ دختر و ۶ پسر ، اگر قرار باشد کلاسهای آنها را جدا کنند ، با این کمبود کلاس و مدرسه آیا مسئولان این امکان را دارند که فقط عدالت آموزش را بر سر یک کلاس بنشانند؟ اگر اینطور باشد راضی هستم ولی اگر بنسب باشد پسر من و آن چند نفر دیگر را به یک مدرسه دیگر انتقال دهند اصلاً دلم نمیخواهد که مسئولان مدارس مختلط را منحل کنند ... یادوتن از مدیران و سرپرستاران دبستان‌های مختلط هم که صحبت شد با اشاره به تجربیات و سوابق آموزشی خود گفتند که در آموزش مختلط دختر و پسر تا سن یازده سالگی ایرادی نمی‌بینند . و معتقد بودند در صورتیکه گروهی دختر و پسر از دوران کودکی با هم نگره‌داری شده و آموزش دیده باشند اختلاط آنها حتی در سنین ۱۶ سالگی به بالا نیز نمیتواند مانعی داشته باشد . و اصولاً " اگر فلسفه جدائی جنس مونت از مذکر باشد پس باید آنرا در سطوح ادارات و سازمانها نیز پیاده کنیم .

پیشگام، اسلامی، مجاهد، فدائی، معتدل، افراطی، آنارشیت و...

ماجرای «سعادت» در تغییر خط مشی بسیاری از گروه‌ها مؤثر بود

گزارشی از گروه‌های سیاسی موجود در دانشگاه تهران

دانشگاه تهران پس از ماهها هنوز شکل طبیعی خود را باز نیافته و فعالیت‌های سیاسی و ایدئولوژیکی دانشجویان هنوز ارجحیت خود را نسبت به فعالیت‌های صنفی از دست نداده است. گروه‌های سیاسی که در سالهای گذشته بطور مخفی و نیمه مخفی یا زیرپوشش "صنفی" فعالیت میکردند و بعد از انقلاب، یکی پس از دیگری اعلام موجودیت کردند، اکنون بطور آزاد در دانشگاه و دانشکده‌ها مستقر شده‌اند و طبق برنامه خود فعالیت ایدئولوژیکی گروه خود را دنبال می‌کنند.

این گروه‌ها، اکثرا "طرفدار و هوادار سازمانهای پیشرو و مترقی و سازمان یافته تشکیلاتی بنامی هستند، که در جامعه از شخصیت و هویت خاصی برخوردارند.

بین این گروه‌ها سازمانها و انجمن‌ها، اختلافات ایدئولوژیکی بسیار است، اما همه آنها در یک نظر متفق‌القولند و آن مبارزه با



دانشگاه، کانون اندیشه و فریاد

صدور بیانیه نظر می‌دهد و گاه نیز سکوت را ترجیح می‌دهد. این انجمن بارها، ملی کردن بانکها، اعدام‌های انقلابی و سایر کارهای مثبت دولت را تأیید کرده است.

دستگیری "سعادت" و پذیرش "سلطان قابوس" را رد کرده است. انجمن دانشجویان مسلمان، در طیف وسیعی از نیروهایی که مرانامه را قبول کرده‌اند رابطه دارد.

منفرد بودن قدرتها را ضعف جامعه می‌داند و آیت‌الله طالقانی را سمبل وحدت نیروها می‌داند.

این انجمن در مرکز گارد دانشگاه متمرکز است و نیز دفاتری در دانشکده‌های مختلف دارد.

سازمان دانشجویان پیشگام طرفدار سازمان چریکهای فدائی خلق

این سازمان تشکیلات مرکزی دارد. در دانشکده‌ها و مدارس عالی در تهران و شهرستانها دفتر دارد. در سطح تهران حوزه‌ای عمل می‌کند. دارای ۶ حوزه در تهران است که بطور کلی طرفدار سازمان چریکهای فدائی خلق هستند.

این سازمان از آنجایی که یک سازمان سیاسی - صنفی است اهداف سیاسی را در سطح دانشگاه عمدتا پیاده می‌کند. از جمله سازمان وابسته به دانش‌آموزان پیشگام که یکی از ارکانهای مهم آن است و سعی دارد با دانشجویان پیشگام همگام باشد.

سازمان دانشجویان پیشگام در سالهای پیش نیمه مخفی عمل می‌کرد و بعد از قیام بشكل علنی پا گرفت و روز ورود آقای خمینی اعلام موجودیت کرد. قبلا بنام دانشجویان دانشگاهها و مدارس عالی اعلامیه‌ها و

اگر هر سازمانی بتواند هویت اجتماعی پیدا کند و حرکات آن در جهت توده دانشجوی و طبقات مختلف مردم باشد، مسلما باید در اشکال مختلف، چه مخفی و چه علنی فعالیت خود را ادامه دهد و در مقابل حرکات ارتجاعی ایستادگی کند.

خطوط ایدئولوژیکی سازمان پیشگام و حرکات دموکراتیک پیشگام در رابطه با پیوند ارگانیک - ایدئولوژیکی سازمان چریکهای فدائی خلق است.

دانشجویان مبارز طرفدار آزادی طبقه کارگر این تشکیلات مرکب از ۱۲ سازمان است، و طرفدار تشکیلات دانشجویی "کنفرانس وحدت در راه آزادی طبقه کارگر" است و هیچ نوع وابستگی ندارد.

در تظاهرات فعالانه شرکت دارد. و بعد از انقلاب تقریبا علنی عمل می‌کند. با بعضی گروهها و سازمانها همکاری مشترک دارد، اگر چه در بعضی اصول با آنها مخالف باشد. با پیشگام بخاطر مشی چریکی اختلاف دارد و آنرا رد می‌کند. در برابر حزب توده موضع دارد و آنرا ستون پنجم شوروی و ضد خلقی می‌نامد.

نظرات گروههای سیاسی کنفرانس وحدت را تأیید می‌کند. کلاسهای آموزشی در مورد مسایل مختلف در سطح دانشگاهی و گسترش در سطح کشور دارد و در شهرستانها و مرکز استانها نیز دفتر دارد.

محل آنها اداره حفاظت دانشگاه است که ساواک در اختیار داشت و با موافقت رئیس دانشگاه این محل را در اختیار گرفته است. پیرو هماهنگ کردن سطح فعالیت سیاسی - صنفی است ولی در حال حاضر بخاطر موقعیت موجود فعالیت سیاسی بیشتر دارد.

خواهان آزادی سعادت و آزادی کارگران نفت بدون قید و شرط است.

انجمن دانشجویان دموکرات طرفدار حزب توده

به دفتر دانشکده علوم مراجعه کردیم. چند دانشجوی دختر و پسر در این دفتر نشسته بودند که هیچکدام حاضر نشدند کلمه‌ای حرف بزنند.

بعد از توضیح ما یکی از پسرها حاضر شد برود و یا کسی دیگر را صدا کند و یا کسب تکلیف کند، بعد از روشن و خاموش شدن یک سیگار، جوانی آمد و راهنمائیمان کرد به دانشکده فنی قسمت آب شناسی.

قبل از اینکه برویم گفتیم: شما دیگر چرا؟ مجله ما اولین مجله‌ای بود که مصاحبه با "کیانوری" را منتشر کرد.

یکنفر از آنها با کنایه گفت: بله و جوابهایش را هم منتشر کرد.





AHM-1AD

سازمانهای سیاسی دانشجویی چه زمانی و چگونه بوجود آمد؟



گفتم: حرف زدن که ترس ندارد. چیز مهمی نمیخواهیم بپرسیم که میترسید گاف کنید.

به دانشکده فنی، دفتر دیگر دموکراتها مراجعه کردیم.

باز توضیح دادیم و منتظر شدیم. مشورت کردند. نگاه کردند. فکر کردند و بالاخره جواب همان بود که فکر می کردیم: مناسبیم به مرکز مراجعه کنید. ای بابا...

نباید فراموش کرد که سازمانها و گروهها و تشکلهای بالا در برگیرنده تمامی دانشجویان است. دانشجویان چپ، مترقی و مبارزی نیز هستند که در هیچکدام از گروههای فوق الذکر متشکل نیستند.

این دانشجویان دارای نظرات سیاسی هستند که با برخی از نظرات گروههای متشکل در دانشگاه نیز توافق دارند، دانشجویانی که به سازمانهای سیاسی دیگری وابستهاند، ولی هنوز در دانشگاه تمرکز ندارند.

یکی از این سازمانها، گروه انقلابیون است که متأسفانه نتوانستیم با آنان تماس بگیریم و نیز دانشجویان وابسته به "سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان".

با دانشجویی که عضو سازمان مارکسیست - لنینیستی توفان است در دانشگاه برخورد کردیم. حرفهای این دانشجو که حاضر نشد خودش را معرفی کند - و حق هم داشت - در نوع خود و در رابطه با فعالین دانشگاهی شنیدنی است.

سازمان ما قبل از انقلاب فعالیت مخفی در خارج و نیز داخل کشور داشته است و بعد از انقلاب فعالیت نیمه علنی را آغاز کرد. که اکنون مانند سایر سازمانهای مبارز دست اندرکار مخفی شدن هستند.

دلیل مخفی شدن را اینگونه ذکر می کند: چون حاکمیت موجود برای تثبیت خود راهی بجز سرکوب، تشدید ترور و اختناق - مثل جمعه کذایی دانشگاه - مفر دیگری ندارد، ناگزیر قبل از همه به سراغ کمونیستها، و سپس دموکراتها و بعد از آن سراغ هر اندیشه آزادی می آید.

بنابراین برای ادامه مبارزه راهی جز مبارزه مخفی مثل گذشته نمی ماند. این سازمان فعالیت در سطح دموکراتیک را نفی نمی کند ولی در همه حال کارخانه را به دانشگاه ترجیح می دهد.

به گفته این دانشجو، چندین بار برای فعالیت روشنگرانه - نمایش فیلم - به برخی از سازمانهای موجود در دانشگاه - غیر از حزب توده - برای همکاری مراجعه کردند، که بخاطر جو "سکتاریستی" خود مرکزبینی سایر گروهها بخصوص "کنفرانس وحدت" با عدم همکاری آنان روبرو شد.

این دانشجو با اظهارتاسف زیاد از این تشکیلات و تفرقه موجود در بین سازمانهای سیاسی و مترقی موجود در دانشگاه می گفت: فعالیت در سطح دموکراتیک را ما هرگز از احدی گدایی نمی کنیم. شرایط امروز جامعه حکم می کند که باید بدنبال فعالیت مشترک برای استقرار دموکراسی و استقلال و شکوفایی باشیم.

موضع سازمان توفان در برابر دولت، بدلیل بی اختیاری آن و در رابطه با رویدادهای روز، مثل دستگیری "سعادت"

همچون سایر سازمانهای مترقی روشن است. با تأکید بر این مساله که این دولت ماهیتا نمیتواند در جهت منافع توده زحمتکش گامی بردارد.

با کارگری برخورد می کنیم که روزنامه "مش حسن" می فروشد. خودش را طرفدار طبقه کارگر معرفی می کند و از حزب توده دل خونی دارد، می گوید: اینها خیانتکارند. مشتری پروپاقرص خانه کارگر است. شعلش شاگرد راننده کامیون است و قبل و بعد از انقلاب با افکار انقلابی آشنا شده است.

یکی از منفردین معروف دانشگاه زنی است بنام "زهرا" خانم.

زهرا خانم را معلوم نیست چه کسی علم کرد، و از کجا تغذیه می شود. آنچه که مسلم است این زن با وجود ناآگاهی و بی سوادی هرروز، "وظیفه" خود میداند، در دانشگاه تهران، از هر فرصتی استفاده کند و روی چهارپایه شعارهایی بدهد که خود مفهوم آنها را نمیداند.

نمونه اش روز برگزاری میتینگ جبهه ملی دموکراتیک بود - که شامل گروهها و سازمانهای سیاسی مترقی است - که روز جمعه کذایی از طرف عده ای قشری که به ظاهر شعارهای مذهبی میدادند، با بدترین شکل ممکن از آن جلوگیری کردند.

زهرا خانم راجلوی دانشکده هنرهای زیبا می بینیم، از شیر آب کنار چمن، آب می نوشد، از پشت سر او را صدا می کنم: زهرا خانم... همانطور که نشسته و مشغول نوشیدن آب است، داد می کشد: خودتی!! تعجب زده اطرافم را نگاه می کنم. چند نفر ایستاده اند و می خندند. آرام می گویم: من خبرنگارم، میخواهم با تو حرف بزنم. زهرا خانم کمر راست می کند و راه می افتد، بدون آنکه پشت سرش را نگاه کند. دنبالش می روم. بدون آنکه بتوانم شانه به شانه اش راه بروم، از پشت سر توضیح می دهم.

عده ای دنبالمان راه افتاده اند. به خیابان روبروی دانشکده می رسیم یکدفعه برمی گردد و نگاهم می کند و می گوید: فضولی موقوف. برو بی کارت... ملایم می گویم: زهرا خانم میخواهم چند کلمه ای با تو حرف بزنم. تو که ادعای مبارزه داری نباید از حرف زدن ترسی داشته باشی - بیاد "دانشجویان دموکرات" هم افتادم - کسی که مبارزه می کند اینطوری به کسی حمله نمی کند. مبارزه کردن فقط حمله کردن نیست. مگر رسم و رسوم مبارزه را یادت نداده اند. یکی از اصول مبارزه پذیرفتن منطق...

زهرا خانم رو کرد به جمعیت - که حالا بیشتر شده اند - و داد کشید: آهای مسلمانا، یکی دیگه از کمونیستها...

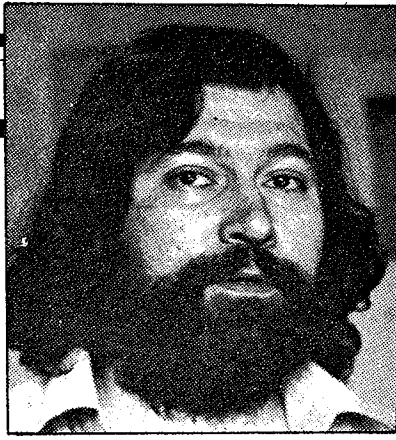
تعداد محدودی دوره ششماهه مجله امید ایران را برای آنها تیکه نتوانستند مرتب جمع کنند جلد کرده ایم. ۲۵ شماره با جلد زرکوب بسیار زیبا در اداره مرکزی امید ایران موجود است.

خوانندگان میتوانند جهت کسب اطلاعات بیشتر در تهران یا تلفن ۳۱۹۳۲۲ آرسو مجله و در شهرستانها وسیله ساینندگان امید ایران تماس بگیرند.

خوانندگان عزیز
امید ایران

انقلاب ایران ، آنگونه که من شناختم (۲)

دکتر اسماعیل خوئی



"دید اخلاقی"، با آنکه بیانگر یاکدلی و نیکخواهی و انسان دوستی و آرمانگرایی دارندگان خویش است، اما، در عمل کشایندگی هیچ مشکلی از مشکلات گوناگون اقتصادی - اجتماعی هیچ جامعه‌ای هرگز نبوده است و هرگز هم نخواهد بود.

در همین جا، بگذارید بر یکی از گرفتاری‌های انقلاب ایران، انگشت بگذاریم، این گرفتاری از تضاد آشکاری سرچشمه می - گیرد که میان برخی از اصول جهان‌نگری انقلاب از یکسو، و واقعیت‌های اقتصادی - اجتماعی جامعه کنونی ما، از سوی دیگر، در کار است. هیچ کس نمی‌تواند جامعه‌ای را که، از بیش از برخی نظرها، به دوران سرمایه‌اندوزی کام نهاده است، بر بنیاد اصول جهان‌نگری ویژه‌ای "بازسازی" کند که در دوران‌های گذشته ریشه دارند. جامعه‌ما دیرگاهی است که از این قابها و قالبها فرا گذشته است. و تاریخ همانا رودی است بی بازگشت.

می‌توان، البته، قابها و قالبهای بنیادی یک جهان‌نگری سنتی را به نیروی تعبیر و تفسیر، بازتر و فراگیرتر ساخت. می‌توان، بدین سان، کاری کرد که جهان‌نگری کهن واقعیت‌های نورا نیز دربرگیرد. انجام دادن این کار، اما، گشاده‌نظری و بزرگواری ویژه‌ای می‌خواهد که پیروان خشکاندیش و سخت‌گیر برخی جهان‌نگری‌ها، به هیچ روی، از آنها برخوردار نیستند.

نابهنگامی، که از آن سخن گفتیم، از دیدگاه زمانی، دو گونه دارد: نابهنگامی گذشته‌گرایانه، و نابهنگامی آینده‌گرایانه. برای نمونه، همه‌ی نویسندگانی که در رویارویی با زمختی‌های پرفرآینش زندگانی شهری برای آرامش مرده‌ی زندگانی روستایی دل‌تنگند و از آرزوی "بازگشت به روستا" دم می‌زنند، بی‌گمان، گرفتار از نوع اندیشه‌های نابهنگامند، و نابهنگامی اندیشه‌های آنان گذشته‌گرایی است. از سوی دیگر هنرمندان بسیار بسیار بیشنازی داشته‌ایم، و داریم، در گستره‌ی هنرهای نقاشی و پیکرتراشی، که از "چهره خسته‌ی انسان ماشینی" سخن می‌گفته‌اند و می‌گویند، و فراموش می‌کنند که هراسانیدن مردم از پیشرفت علم و صنعت و فن‌شناسی، در

جامعه‌ای که بسیاری از مشکلات بنیادی آن را تنها از راه پذیرفتن و بکار بستن بنیادی علم و صنعت و فن‌شناسی است که می‌توان گشود، یکی از شیطانی‌ترین نیرنگها و ترفندهایی است که به استوار ماندن "آنچه هست" ("وضع موجود") یاری می‌کند. اینان نیز، بی‌گمان، گرفتار اندیشه‌های نابهنگام، و نابهنگامی اندیشه‌های آنان، از نوع آینده‌گرایی است.

کلی‌ترین دو نمود نابهنگامی که، در گستره‌ی جهان‌نگری، در ایران امروز، درکارند، به گمان من، دو روال بسیار خطرناک جهان‌نگرانه‌اند که یکی به سوی گذشته‌ی مرده گرایش دارد، و دیگری به سوی آینده‌ی موهوم. نخستین روال را من "عرب‌زدگی" می‌نامم، دومین روال را دیگران "عرب‌زدگی" نامیده‌اند. از روشنگری برداشتی که من از این دو مفهوم، از این دو بیماری، دارم، بگذارید اینجا و اکنون بگذرم تا از درکار آمدن یک بدفهمی ساده گرایانه پیشگیری کنم، اما، لازم است همینجا و اکنون دوگونه "گذشته" و دوگونه "آینده" را از یکدیگر باز بشناسانم: گذشته‌ی مرده را داریم، از یکسو، و گذشته‌ی زنده را داریم از سوی دیگر، مراد من از گذشته‌ی مرده، در هر جامعه، همانا، همه و تنها، همه‌ی نمودهای گوناگون اقتصادی یا فرهنگی یا اجتماعیند که دگرگونی‌های تاریخی آن جامعه، آنها را، بگونه‌ای ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر، از کار و کاربرد انداخته است. "گذشته‌ی زنده"، اما، بخشی است از گذشته، یعنی بخشی است از ساخت و بافت اقتصادی - فرهنگی هر جامعه، که در اکنون آن جامعه، هنوز بازنات و حضور دارد. مراد من از گذشته‌گرایی، چون بیماری جهان‌نگرانه، همانا آرزوی بازگشت به گذشته‌ای است که به مرگی طبیعی مرده‌است. به همین سان، آینده‌ی واقعیت‌پذیرا داریم، از یکسو، و آینده‌ی موهومی را داریم، از سوی دیگر. مراد من از "آینده‌ی واقعیت‌پذیر" همانا آینده‌ای است که بر بنیاد قانونهای تکامل تاریخی می‌توان گرتنای از آنرا فراچشم اندیشه‌ی خویش آورد. تصور این آینده، برای همه‌ی کسانی که "آنچه هست" را دشمن می‌پندارند و به "آنچه

باید باشد" می‌اندیشند، شورانگیز و امید افزا است. آینده‌ی موهوم، اما، تصویری بیمارگونه است از آینده که برآیند ترسیدن ساده‌لوحانه از برخی نابهنجاری‌های اصطلاح "بیشرفته" و دچار آمدن به برخی دلزدگی‌های "مردگی آموز" رایج در میان گروههایی از روشنفکران بیکاره‌ی این گونه جامعه‌هاست. چون نیک می‌نگرم می‌بینم شاید بهتر باشد که گذشته‌گرایی و آینده‌گرایی بیمارگونه را، به ترتیب، "گذشته‌زدگی" و "آینده‌زدگی" بنامیم.

بدین سان، دوگونه نابهنگامی داریم: نابهنگامی گذشته‌زده و نابهنگامی آینده‌زده، از دیدگاهی جهان‌نگرانه، بیشتر بگویم و دشمنی‌های بی‌بنیاد و بیهوده‌ی شبه انقلابی را در جامعه‌ی ما، این روزها، دو گروه از به اصطلاح "اندیشمندان" پدید آورده‌اند و می‌آورند: دارندگان اندیشه‌های نابهنگام گذشته‌زده، از یکسو، و دارندگان اندیشه‌های نابهنگام آینده‌زده، از سوی دیگر. اینانند، بیش و پیش از همه، با خشکاندیشی، یا بلند پروازی جهان‌نگرانه، کارها را بر خود و بر دیگران دشوار می‌کنند. خطاب به اینان شاعر می‌تواند بفرماید:

رفقار رفتگار زمان است
- رفتگار زمان -
بنگرید:

دارد جاروب تندروب فراموشی را
در دست می‌فشارد.

دارد مشتینهای پلشتی و زشتی را
که زشتی پلشت شما باشد
از آستان تاریخ
می‌روید.

یکی دیگر از تضادهایی که انقلاب ما از درون دچار آنست، می‌توان گفت تضادی است که اغلب در رویارویی گفتار و کردار رهبری انقلاب با گفتار و کردار دولت موقت انقلاب چهره می‌نماید. رهبری انقلاب با انگیزه‌های جهان‌نگرانه‌ی خویش، می‌خواهد و می‌کوشد تا انقلابی رفتار کند، دولت موقت انقلاب، اما، با گرایشهای خام و نافرجام "لیبرالی"، اغلب، از گلیم حقیر

حرکتی بزرگ و حماسی که دلایر را شکفتی و امید داد

و من شدم لیکه لریست طلبان اتحاد طلب را

۹ گذشت بر زمان

از همدلی و هم‌رایی سرچشمه گرفته باشد، و این‌گونه "وحدت کلمه" تنها می‌تواند "از پایین"، از درهم آمیختن و یگانه شدن آواهای گوناگون مردم، همه‌ی مردم، برخیزد. تنها در فضایی از آزادی است که یگانه شدن اندیشه با اندیشه، و رای بارای، و سخن با سخن امکان پذیر است. تنها در یک فضای باز است که می‌توان امیدوار بود تضاد اندیشه با اندیشه، و رای با رای، و سخن با سخن، از میان برود. در فضایی از خفقان، تضادهای جهان‌نگرانه نابود نمی‌شوند، بلکه تنها پنهان می‌مانند، و در تاریک‌های خاموشی به عقده‌های درشت و زهرآگینی از کینه بدل می‌شوند. و کینه همانا آتشفشان خاموشی است که، دیر یا زود، در فریادی از انفجار، ذات خویش را باز خواهد نمود.

روشنفکران، پیش از این گفتم که، زمینه پردازان انقلاب بوده‌اند. در ادامه یافتن و پاکیزه ماندن و پیروز شدن انقلاب نیز اینان، بی‌گمان، نقشی جان‌شین ناپذیر دارند. این حقیقت را بدبختانه دشمنان انقلاب، یعنی سرمایه‌سالاری جهان‌خوار و ارتجاع داخلی خوب می‌دانند. و از همین جاست که مزدورانشان، امروزها، بیش‌وپیش از هر چیز، می‌کوشند تا قشر روشنفکران را از پیگره‌ی مردم جدا کنند. دشمنان انقلاب می‌دانند که روشنفکران چشم‌وکوش مردم‌اند، و اگر روشنفکران انقلابی نباشند، نیروهای انقلابی توده‌ها به گرگدنی بدل خواهد شد سراپا زور و شور، اما کر و کور که در یورش نسنجیده‌ی خویش به سوی نخستین مانع، کاری خواهد کرد که شاخ نیرومندش، نه دیواره‌ی مانع، بلکه مغز خود او را خواهد شکافت. و دردا و دریغا که بی‌اعتنا به این حقیقت شک‌ناپذیر، برخی از بزرگمردان ما می‌خواهند و می‌کوشند تا روشنفکران را از آستانه‌ی خویش و از متن انقلاب برانند.

می‌پذیریم: داشته‌ایم و داریم روشنفکران نامردمی را، روشنفکران خودفروش را، روشنفکران وطن فروش را، روشنفکران غرب زده را، و بطور کلی روشنفکرانی را که نبودنشان، هزار بار بهتر از بودنشان بوده است و هست. اما همه‌ی روشنفکران که چنین نیستند. دشمنی با روشنفکر در حقیقت

دشمنی با فرهنگ است، دشمنی با پیشرفت است، دشمنی با تاریخ است، روشنفکران همانا پیشگامان تکامل فرهنگند، پیام‌آوران پیشرفتند، پیشاهنگان تاریخند. و از این رو، طبیعی است که سرمایه‌سالاران و مزدوران آنان، روشنفکران را دشمن بدارند. برآستی جای درد و دریغ است، اما، که برخی از بزرگمردان انقلاب خود را نیز ببینیم که در این زمینه با دشمنان سوگند خورده‌ی خویش هم‌رای و هم‌سخن شده‌اند.

دولت موقت انقلاب نیز نباید روشنفکران را در برابر خود بداند. در گذشته، یعنی در زمان سلطه‌ی آریامهر، روشنفکران خود را بحق رویاروی حکومت می‌دانستند و دشمن آن. امروز اما چنین نیست. انقلاب، به نیروی یگانه‌کننده‌ی خویش، روشنفکران ایرانی را در کنار دولت نشانده است. روشنفکران می‌خواهند و می‌کوشند تا هریک، بگونه‌ای، به نزدیک‌تر شدن دولت به آرمانهای انقلاب یاری کنند. اما، بدبختانه، این خواست و کوشش از سوی جایگاهها و پایگاههای قدرت، چندانکه شاید و باید، با آغوش باز پذیرفته نمی‌شود. بسیاری از بزرگمردان انقلاب ما، روشنفکران را از خود نمی‌دانند. اینان، بدتر از این حتی، با برچسبهایی همچون "عربزده" و "بی‌دین" و مانند اینها، روشنفکران را از خود و از انقلاب ایران می‌رانند. و این بد است. این برآستی بد است. بسیاری از روشنفکران ایران، امروزها، خود را در فضایی از سوء تفاهم و طردشدگی و بی‌پایگهی آویزان می‌بینند. شاید خنده‌آور باشد، اما، انگار حکومت "ستم‌شاهی" روشنفکران ایران را جدی‌تر می‌گرفت. کافی بود بگوی یا بنویسی بالای چشم فلانکس ابرو است تا مستقیماً از زندان یا شکنجه‌گاهها یا کشتارگاههای ساواک سردرآوری، و این چگونگی، با همه‌ی دردناکی و ستمگرانه بودن خود، به تو احساس برخوردار از "بودن" می‌داد. حس می‌کردی که هستی، برآستی هستی. این روزها، اما، هرچه می‌خواهد دل تنگت بگو. کسی از هیچ سو در نخواهد آمد که: عمو، خرت بچند؟ انگار که دیوانه‌ای برای خود عربده می‌کشد. انگار که سگی ترسیده از

بريال آتش ميقات

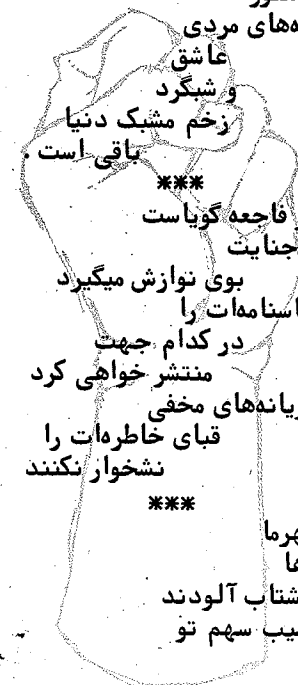
تا می چرخد عذابی
بر صحنه تاریک فاجعه
آوازی
رخساره دردم را
نظم می دهد
که آیین عاشقان
سوختن بر هیزم دنیا است
با جامه های سپید

فرقی ندارد
حرف شهادت
در کوچه یا کویر
باید
با بیرقی بلندتر از کوبه کوههای سخت
نشان گمشده ها را
از قبور سرخ هلاکت
جستجو کنید
شاید هنوز
پرنده های کوچک
در خیال روشن پرواز
پرسه می زند

شاید هنوز
برشانه های مردی
عاشق
و شکرگرد
زخم مشبک دنیا
باقی است

تصویر فاجعه گویاست
وقتی جنایت
بوی نوازش میگیرد
تو شناسنامه ها را
در کدام جهت
منتشر خواهی کرد
که موربانه های مخفی
قبای خاطره ها را
نشخوار نکنند

در شهرها
قافله ها
شتاب آلودند
این سبب سهم تو



این گلوله مال من
آن گل برای تو
این زخم قسم من

ای دشتهای سبز موعود
آیا
خط آبی پرواز
از آستانه کهربائی عشق می گذرد؟
اینک که نام سپیده
با دهان خونینم
آشنا ترین کلام تبرک است
و گلو معیاری
برای اصابت خمپاره های مرگ

تصویر فاجعه گویاست
از کوچه ها هر شب
صدای ریزش آوار می آید
و تکه های تنم
با زباله می چرخد
بر یال آتش میقات

الف - آبدانان

سه شعر از فتح الله شکیبائی

اعتراف

مسعود سعد سلمان را
دیدم
با پشته های شکوهی شعرش
در محبس سلاله غز
ای مانده بر دوراهی تردید
اقرار میکنم
اقرار میکنی
کانشان
هماره مسعود است

خیانت

تنها نه در گذشته
که
اکنون
در کسوت برادری ای دوست
با لحن پر عطفوت
" قابیل "
در گیرودار کشتن
" هابیل "

رنگی

وقتی که دوست
حامل پیغام
دشمن است
ما را
بجای وویل
بیاویزید
تا
بامداد
بی رنگی
است

اخگر ابدی

سمیع القاسم شاعر فلسطینی

در میان دستان تو گشته شده ام
باز گشتم ، زندگی کردم ، اونیو قدم به زندگی
گذاشتم ، رفتم و آمدم .
ترسیدم ، بودم . شدم و در میان دستان تو
خواندن یاد گرفتم .
نو شتم ، بی سواد شدم ، فهمیدم و در میان دستان
تو سؤال کردم و در میان
دستان تو پاسخ دادم ، سرگردان شدم ، پریدم .
پنهان گشتم و برخاستم .
در میان دستان تو سکونت گزیدم و در میان دستان
تو سود بردم .
در میان دستان تو خسارت دیدم ، لذت چشیدم .
رویا دیدم .
گرسنه شدم . . . و در میان دستان تو گریخیدم . . .
و خندیدم .
در میان دستان تو مالک شدم . . . و سقوط کردم .
در میان دستان تو دویدم ، افتادم ، برخاستم .
مردم و از تو زنده شدم . بودم و شدم .
در میان دستان تو روئیدم . پخته شدم . . . و
به خاک بدل گشتم .
و باز گشتم
بدون دستان تو من چیزی نیستم .
می بینی که من
بدون دستان تو چیزی نیستم !

اخگر ابدی
خاتمه !
نه . . . از خاتمه خبری نیست !
همیشه کوشیدم . . . اما بیپوده بود . . .
من اخگر فروزان ابدی هستم
و تو آتش فروزنده همیشگی منی !



چرا ؟
جوانی تو چیزی است . . . و چیزی است از جوانی من
از دها های وحشت انگیز ، مراد رگام خود گرفتند
جسد من هنوز پناهگاه پرندگان است
و جایگاه درندگان ترس آور
صدای من گاهی شبیه بلبل هزار دستان است
و گاهی . . . بمانند زوزه گرگ .

توسپیده دم دشت و هامونی
پاک و دلریا
و تو آن شاهدهی هستی
که بهار را برای من می آوری
و بادستان خود مرا در بر می گیری .

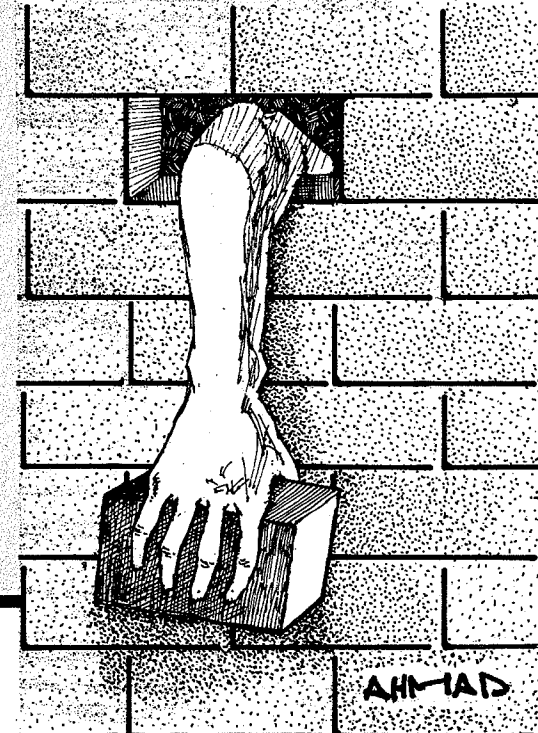
درد من بر تو سنگین است
جوانی تو چیزی است . . . و چیزی است از جوانی من
من خود را در بیست در اختیار تو می گذارم
و می دانم که من
شکل و چهره و رنگم را بر باد می دهم
در وزش باد ، بوی خود را از بین می برم
و در آتش ، آتشم را
و در آب ، آبم را
و در دریای غم ، غم را
من خود را در بیست در اختیار تو می گذارم
بر آستان تو غبار غم می پاشم .
و اختیار خود را در بیست به دست تومی دهم . . .
چرا ؟ چرا ؟
مگر نه اینست که تو شگفت انگیزی ؟

آیا من دست تو هستم ؟
در میان دستان تو به دنیا آمده ام
در میان دستان تو نشو و نما کرده ام

تو کی خواهی آمد؟

از دور دور دور دور دور
دستی صلیب می پاشد
بر فراز تمامی !
* * *
من از تو زاده شدم
ای پرنده
من از تو
اما ، اینک :
در پشت حصارهای عمود
حصارهای عمود آهنی
با انبوه
انبوه خستگی .
* * *
از فریاد
تا
فریاد
بر قامت حنجره تیغی ست .

شهرام شاهرختاش



از فریاد
تا
فریاد
بر قامت حنجره تیغی ست .
* * *
از انبوه
انبوه خستگی
تا
آرامش
آرامش مطروف !
تو کی خواهی آمد ؟
تو
ای پرنده
پرندهی خواب شده
در پشت حصارهای عمود
حصارهای عمود آهنی .
* * *
آوازه های چوبی
در باغهای علیل باغ
پذیرش روستائی گنجشکها را
از دست داده اند

در تمام کشورهای دنیا، این یک اصل پذیرفته شده سیاسی است که با روی کار آمدن یک رژیم یا یک حکومت تازه، در تمام سطوح حکومتی تغییراتی داده شود، نفراتی بروند و نقرات دیگری بیابند، و گروه جدیدی مقدرات کشور را در دست بگیرد. در آمریکا همزمان با از کار برکنار شدن یک حزب، و بروی کار آمدن حزب دیگر، نه تنها وزراء بلکه معاونین آنها، و تمام کسانی که دست‌اندرکار تصمیم‌گیری و ایجاد راه و روش خاص حکومتی حزب حاکم‌اند، همه همه عوض می‌شوند. در انگلستان، آلمان، فرانسه و همه کشورهایی که دارای سیستم حزبی هستند، این تغییر و تبدیل و جایجائی، بدون هیچ ناراحتی صورت می‌گیرد، کسی دلگیر و آزرده خاطر نمی‌شود و اسباب نفاق، خونریزی و تخریب و انهدام فراهم نمی‌آید.

اصل جابجاشدن گروهها و افراد در سیستم‌های غیر حزبی نیز مورد قبول است ولی در این سیستم‌ها اشکال کار اینست که هیات حاکمه به مسالمت و به سهولت جایش را به هیات حاکمه دیگری نمیدهد و مشروعیت و حقانیت خود را ابدی می‌پندارد. اینست که برای تغییر هیات حاکمه، مکانیسم‌های "غیردموکراتیک" بکاربرده می‌شوند، و از کودتا، شورش، طغیان و انقلاب استفاده می‌شود. بدین ترتیب، صرفنظر از نوع و ماهیت جنبش - کودتا، شورش، انقلاب - هدف اولیه این حرکات ضد رژیم حاکم در نظام‌های غیردموکراتیک، واژگونی هیات حاکمه است. بعبارت دیگر، چون تغییر حاکم و دستیاران آنها در نظام‌های غیردموکراتیک از طریق انتخابات امکان‌پذیر نیست، بناچار قیام و طغیان و شورش و کودتا و انقلاب به کمک گرفته می‌شود. گرچه تمام این جنبش‌ها در امر واژگون ساختن رژیم و نظام حاکم مشابهتی دارند، ولی هدف‌غائی آنها نمی‌تواند یکی باشد.

کودتا، اشاره به یک کوشش ناگهانی برای کسب قدرت در سطح ملی بدون آنکه قبلاً توده‌ها تجهیز شده باشند می‌کند، بقیه جنبش‌ها خصوصیات و هدفهای دیگری دارند و انقلاب را براجتسی می‌توان از سایر جنبش‌ها تفکیک کرد زیرا که هدف نهائی آن، همیشه واژگون ساختن یک نظم اجتماعی و ساخت و بافت و ترکیب قدرت حاکم بمنظور رستگاری و رهائی انسان از قید نیروهای طبیعی و اسارت سلسله مراتب اجتماعی و اقتصادی و سلطه سایر انسانها است. بدینگونه گرچه هدف تمام این جنبش‌ها وارد آوردن ضربه به قدرت حاکم و حتی برکنار نمودن یا انهدام آنست، هرگاه تغییر بنیادی بدنبال واژگونی نظام حاکم نیاید، نمی‌توان جنبشی را انقلاب نامید.

* * * *

با بروی کار آمدن یک نظام جدید، نه از راه انتخابات بلکه از راههای غیر "دموکراتیک"، "فاتحین" قدرت اینرا حق خود می‌بینند و یا می‌پندارند که مناصب و درجات و سطوح قدرت را بنا به مصالحی که خود می‌دانند تقسیم کنند. بدین وجه ما با یک گروه نخبه (یا برگزیده) (؟ یا الیت) سروکار خواهیم داشت که با گروه نخبه پیشین متفاوتست. هرچه اختلاف ما بین گروه معزول و مطرود و گروه حاکم در ترکیب و ساخت و بافت بیشتر باشد، گروه جدید برای مردم ناآشنا تر، حرکاتش غریب‌تر و سیاست‌ها و راه و روش‌های حکومتی‌اش عجیب‌تر است. در کشورهایی که تغییر حکومت از برای مردم غریب نیست، بلکه حتی سیاست‌های این گروه نیز چندان از سیاست‌های قبلی فاصله نمی‌گیرد و بدین سان ما با یک تداوم و پیوستگی در سیاست خارجی و داخلی این کشورها روبه‌رو هستیم، همه چیز براه قبلی خود می‌رود، قوانین و مقررات تغییر نمی‌کنند و فقط در طول زمان و بمرور، تغییراتی در خط مشی و سیاست و نحوه عمل حکومت پدیدار میشود. در کشورهایی که از راههای غیردموکراتیک حکومت عوض میشود، هرگاه منظور تنها

آیا در ایران انقلابی بوقوع پیوسته است؟

کرامت پور سلطان

لازمه تغییرات است، وی معتقد میگردد که ناظر یک انقلاب، یک ضدانقلاب، یک کودتا یا یک نوع دیگر جنبش اجتماعی - سیاسی است.

با توجه به موضوع بسیار اساسی و حساس ذهنی بودن مساله و بالطبع نسبت کل قضیه، من اعتقاد دارم که جنبش اخیر ایران مولود عجیب و غریبی است که بسختی و اشکال مینوان نامش را انقلاب نهاد. اگر حاصل یک جنبش، بهم ریختن مناسبات و سلسله مراتب مطرود اجتماعی و اقتصادی نباشد، اگر جنبشی، انسان‌ها را از قید نیروهای طبیعی و سلطه سایر انسانها رها نکند و قالب‌های کهنه را درهم نریزد، من نمی‌توانم آنرا انقلاب نام دهم، حتی اگر نظم جدید واژگون‌کننده نظم کهن و از لحاظ صوری با آن متفاوت باشد. پس از گذشت شش ماه، آنچه که حاصل شده نه تنها یک تغییر اجتماعی بنیادی نیست، بلکه حتی در بسیاری از موارد تحکیم و تشدید مبانی سنتی و قدیمی نیز هست. بنای مناسبات و سلسله‌مراتب اجتماعی و اقتصادی را میتوان دست نخورده یافت. صرف اینکه خدمتگزاری در یک سازمان دولتی از جای آوردن برای ارباب رجوع خودداری میکند، صرف اینکه سربازی بجای ساعت ۶ صبح ساعت ۸ صبح بسر کار خود می‌رود و ریشش را هم نمیشوید، صرف اینکه دانشجویی جلوی استادش پیش را روی می‌سازد و کلاس دراز می‌کند، انقلاب را محقق نمی‌سازد. اینها را بی‌نظمی، بی‌ترتیبی، بی‌ادبی و بی‌سازمانی میخوانند نه تغییرات بنیادی. در این موارد، انقلاب یعنی محو شغلی بنام خدمتگزاری، هوشیاری و آگاهی اجتماعی و صنفی سرباز، و خوب درس خواندن و اکتفا به چند صفحه جزوه و کتاب قدیمی نکردن دانشجوی.

تغییرات سطحی، صوری و گول زندهای از شمار آنچه که ذکرشان رفت خیلی‌ها را متقاعد ساخته است که برآستی انقلابی در این سرزمین بوقوع پیوسته است. البته برای اذهان ساده، خلاصی از آن قید و بندهای سابق، نترسیدن از سایه پلیس، وفور کتابها و مجله‌ها و روزنامه‌ها و آزادی نسبی اجتماعات سیاسی، دلایل محکمی در جهت اثبات وقوع و حضور انقلاب است. ولی کدامیک از همین تغییرات، که بزودی نیز کهنه و عادی خواهند شد مناسبات و روابط کهنه و ارتجاعی تولید و مناسبات منحن اجتماعی را دگرگون کرده‌اند؟ کدام قوانین و مقررات دست و پاگیر و کسدام وابستگی‌های خارجی را زائل کرده‌اند؟ و همه اینها در راه رها ساختن انسان از قید سلطه سایر انسانها چه تأثیری داشته‌اند؟ تا زمانی که شبکه مناسبات و سلسله مراتب کهن اجتماعی و اقتصادی در این سرزمین ریشه‌کن نشده است بسختی میتوان افراد تجزیه و تحلیل‌گر و متفکر را قانع کرد که جنبش اخیر ایران یک انقلاب است. در تاریخ، موارد بسیاری را میتوان یافت که در آنها، عناصر مترقی و ارتجاعی در درون یک جنبش با ماهیت انقلابی، کم‌وبیش

در حالت موازنه قرار داشته‌اند. علیرغم آنکه گاه، خصوصیات یا تمایلات ثانوی ما را گمراه میسازند، با قاعده‌ای که بدست دادیم میتوانیم تمایل کلی جنبش را ارزیابی کنیم و بسادگی انقلاب را از کودتا و سایر جنبش‌هایی که هدفشان واژگون ساختن نظام حاکم است تشخیص دهیم.

ساختمان دست‌نخورده تمام سازمان‌ها و ادارات دولتی، حفظ تمام سلسله مراتب اداری قدیمی در قالب مقررات و قوانین قبلی، توسل به همان مکانیسم‌های اعمال قدرت، حفظ مجموعه مناسبات کهن (قوم و خویش بازی، ترجیح دادن دوستان بردیگران، و باندبازی)، و برهم زدن روابط و مناسبات تولیدی در جامعه، آثاری از وجود نظام حاکم فعلی‌اند. همه چیز گواهی میکند که کودتائی به وقوع پیوسته است نه یک انقلاب، هیچ چیز تغییر نکرده است، تنها بجای حکمروایان قدیمی که مشخصه‌شان فساد اداری و مالی بود، حکام جدیدی آمده‌اند که هنوز مشخصه‌ای ندارند. جایجائی‌ها، همه تغییرات صوری‌اند و تنها گول زنده‌ساده‌لوحانی که تغییر نام امکان و خیابانها را آثار انقلاب میدانند. ما تنها یک جایجائی نیروها داشته‌ایم، همین!

در همه کشورهای جهان، سه نیروی منظم، متشکل و سازمان یافته وجود دارد، که عبارتند از: ۱- دستگاه دینی و مذهبی، ۲- ارتش، و ۳- احزاب سیاسی. این سه نیروی منظم و متشکل، یا با هم یا به تنهایی بر کل جامعه تسلط دارند و حکمفرمایی می‌کنند. در کشورهای غربی، سالها است که مذهب خود را از حکمرانی رسمی بکنار کشیده و ارتش، سربه اطاعت از سیاستمداران حزبی سپرده است، و احزابند که کشور را اداره می‌کنند. در کشورهای شرقی (یا دنیای سوم) احزاب عملاً از صحنه غایبند. در سیستم‌های تک حزبی، حزب عملاً خود دستگاه حکومتی است که بازنحیر مضاعفی، مردم را در بند کرده است و در واقع ما با حزب‌وسیستم حزبی مواجه نیستیم. در غیاب احزاب، ارتش و دین در برابر هم قرار دارند، گاه این برآن سلطاست و گاه آن براین. در بسیاری از موارد، نظامیان با زیرکی حکومت را در دست دارند و به روحانیون القاء عقیده میکنند که از آنان فرمان میبرند و روحانیون دانسته یا ندانسته این بازی را ادامه میدهند. گاه میشود، آنگونه که در مورد ایران پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ روی داد، که دست روحانیت بکلی از سیاست و اداره امور مملکت کوتاه میگردد، و در اینجا، نبرد روحانیت برای سهم شدن در کار کشورداری آغاز میشود. در ایران، در غیاب سازمان منظم و متشکل حزبی، سازمان منظم و متشکل دین برای بدست گرفتن اداره مملکت به مبارزه با ارتش پرداخت و رهبری جنبش ضد رژیم را بدست گرفت تا که رژیم، سرنگون شد و دستگاه مذهبی با تمام تشکیلات و افراد و سازمانش بجای نظام قبلی نشست. بدین وجه ما با یک دگرگونی اجتماعی بنیادی که هدفش بهم زدن مناسبات و روابط اجتماعی سنتی باشد روبرو نیستیم بلکه بطور خیلی ساده با یک جایجائی نیروها روبروئیم: سیستمی مسلط رفته و سیستمی دیگر بجای آن آمده و به عبارت دیگر، تعادل موقتی نیروها که تا سال پیش بنفع ارتش بود اکنون بطور موقت بنفع مذهب بهم خورده است. دین و مذهب نیز چون ارتش، یک سیستم مرتبتی است که خود را در قالب یک نظم سیاسی معین باید تلوئوزی‌های توجیه‌کننده‌اش و هیات حاکم‌ای که بدان چسبیده است ارائه میکند. البته این بهم خوردن تعادل قوا میتواند ایجادکننده تغییرات انقلابی باشد، ولی از آنجا که سیستم مرتبتی فعلی انجام تغییرات بنیادی را در برنامه ندارد، شکفت‌آور نیست که تمام چهارچوب‌ها و قالب‌های قدیمی بجای بمانند. اما آیا توده‌ها در جنبش شرکت کردند که فقط نام‌خیابانها را عوض کنند و پسرها و دخترها را در مدارس از هم جدا بنشانند؟ یا حتی بانکها را دولتی نمایند؟ به ذهنیات خود مراجعه کنید و جواب سئوال‌ها را بدهید. پاسخ شما باین سئوال‌ها شما را متقاعد میسازد که انقلابی به وقوع پیوسته است یا نه.

محمد "ص" پیامبر راستین اسلام دین برتر را به جهانیان عرضه داشت، دینی در سیزده سده گذشته با عالم نگری و محتوی کامل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و خانوادگی زمان خود و قرون اعصار پیایی نشانده صراط المستقیم است و دین زمان دینی که هرگز کهنه نمیشود.

دینی دور از خرافات که بشر را به نوآوری، نوپردازی و کند و کاو در عالم هستی و جهان آیدی، و مبارزه با جهل و ظلم و ستم و بیدادگری و بیعدالتی وامیدارد.

اسلام درس زندگی است، درس امید و آزادی. اسلام دین اندیشه است، دین تعمق و تفکر و امر بمعروف و نهی از منکر.

قیام آزادگان کربلا، قیام مجاهدان و شاگردان راستین مکتب اسلام بود. قیامی که در پس شجاعت و بردباری، گذشت و فداکاری و عفو و اعتماد بنفس بود. دینی که مولا علی را بر آن داشت تا با همه عظمت کبریائی به خلافت عمر و ابوبکر گردن نهاده و دور از بخل و حسد و کینه و ستیز، خود از یاران و مشاوران وفادارشان باشد.

اسلام، ضد ظالمان و ستمکاران بوده و هست، اما دین عفو و بخشش و فتوت و مروت هم است، دین حافظ و حامی منشور حقوق بشر و هزاران منشور و اصولی که حقوق بشر بآن توجه نداشته است. دینی که دیکتاتوری وحشی و خونخوار پهلوی را بزانو درآورد و دستگاه ستمکار معاویه و یزید و... را برانداخت.

دربیا که روحانیت امروز، این پرچمدار مبارز با طاغوت و دیکتاتوری مظلوم کش پهلوی با ادعای اجرای عدالت انسانی اسلامی با اتکا به ایمان و نیروی مجاهدان آزاده اسلامی و خدائی بلافاصله پس از بر انداختن بساط ظلم و بیعدالتی بعلت عدم مدیریت و خشم و انتقام ناخواسته از طریقت مستقیم اسلامی گام بیرون نهاده و بساط ستم شاهی دیگری برپا داشته است!

گویا تاریخ دگر باره سعی دارد داستان زنجیر عدل نوشیروان عادل "؟" و قتل عام مزدکیان را زنده سازد.

ملت جنگید تا با ایجاد و اجرای جمهوری عدل اسلامی بساط زندان و شکنجه و محاکمات سری و تصمیم گیریهای فردی، تحمیل و فرد پرستی و تجاوز بحقوق جامعه ایرانی را برانداخته و برای اقتصاد و ایده تلوژیهای سیاسی و فکری و اجتماعی و اخلاقی و قضائی و آزادی بیان و قلم و انتخاب، امنیت واقعی پدید آورد.

ملت قیام کرد تا روش و قضاوت حکام در برابر مجرمان و دشمنان، بمصدق فرمایش مولا علی در بستر مرگ باشد ولی متاسفانه رژیم که مدعی پهنه گستره عدل

آیا ظلم

در قدر تمندی است؟

تکیه برجای جباران تاریخ

اسلامی است با وجود پیروی از علی "ع" نشان داد که قاضی منصف و بی غرضی نبوده و متاسفانه سری بودن دادگاهها و نحوه دادرسی و نوع رایهای صادره و شلاق زدن ها و اقدامات عجولانه و هجوم خلاف انسانی پاسداران به اماکن مسکونی و افراد و خانوادهها و... تفاوت چندانی بین دو رژیم گذشته و حال باقی نمیگذارد.

رژیم حال افراد را به جرائم محکوم میکند که خود از آن مبری نیست. اگر شکنجه خلاف بود و شکنجهگر مستحق مرگ است پس شما چرا متهم را آنقدر شلاق میزنید تا بمیرد؟! اگر ایجاد رعب و وحشت و هجوم با ماکن و خانوادهها جرم است و مستحق مرگ، چرا عمال شما نیز آنرا تکرار میکنند؟

اگر اعمال ساواک جرم بود، چرا پاسداران شما عملاً ثابت کرده اند که جانشینان لایق آنند؟ اگر محاکمات سری ممنوع است، پس چرا عمده محاکمات شما در دادگاههای سری و مخفی صورت میگیرد؟

اگر احکام بیدادگاههای نظامی خلاف بوده پس شما چرا ادامه اش میدهید؟ اگر رعایت بی طرفی وسیله دادرسان الزامی است پس چرا شما مجرمان باصطلاح سیاسی رژیم منقر سابق را بریاست دادگاهها میگیرید؟

درست است که آنان مجاهدان خلقتند، وقتی شکنجه دیدگان و در نتیجه شاکیان رژیم گذشته به حساب میآیند. و بقول معروف "وقتی قاضی مدعی است، زن طلاق است!"

اگر تحمیل یک یا چند نفر بر خلاف موازین اخلاقی و بین المللی است پس شما چرا قطب زاده و یزیدی و... را بر ۳۵ میلیون نفر تحمیل میکنید؟

اگر اعمال طاغوت برای تجمع و نظاهرات و شعار دادن ها غیر انسانی بوده پس چرا شما نیز به شدت آنرا تکرار میکنید؟ شما که اعمال چماق بدست ها را مستحق مرگ میدانید، شما که عمل تیراندازی سرباز فرمانبر و بی اراده را با گلوله پاسخ میدهید، پس چرا خود از این روش و تیر غیر انسانی بهره نمیگیرید.....

پس طاغوت و طاغوتیان و همه عمال و سرسپردگان رژیم جلا دو جبار پهلوی تبرئه اند و یا باید قبول کرد که قدرت، فراموشی بهمراه دارد و ظلم و ستم و پشت پا زدن بهمماصول و قواعد و حقوق بشری لازمه قدرتمندی است!

در اینصورت باید دین را که از همما اینها مبری است از سیاست جدا ساخت. رژیم پهلوی با ۵۰ سال حکومت ظالمانه ۸۰ درصد ناراضی ببار آورد، ولی رژیم حال با ۵ ماه حکومت، بیش از آن ناراضیانی در خلوص ارادت و بندگی و سپاس و تحسین همیشگی، و در سلک دوست دانا.

رژیم فاسد گذشته بیش از رژیم عدل و عفو و بخشش انعطاف پذیر بود، و اقلاً آنهائی را که بظاهر روی خوش نشان میدادند می بخشید و مشمول عفو میدانست. ولی رژیم اسلامی برخلاف آنچه که انتظار می رود حتی حکم قتل کودکان ناآگاه و بیگناه را نیز دریغ نکرد و اجرای احکام معدوم جمعی را هم صادر نمود.

و افسوس که حاضر نشد واقعه کربلا و آتش ریختن یهودی به سر راد مرد بزرگ عالم بشریت علی "ع" را بیاد آورده و دهها و صدها بار داستان حر بن رباحی را زنده و الگو قرار دهد.

مروری بپرونده های معدوم شدگان نشان میدهد که همه آنها مستحق مرگ نبوده اند

و چه بسا که تعدادی از آنها گرفتار عجله در تصمیم گیری شده اند.

"عجله کار شیطان است" کجای دنیا شاکي، قضاوت علیه متشاکي را راساً بعهده میگیرد. آیا این نمودار عدل اسلام واقعی است یا اسلام ساخته و پرداخته دست بشر که هر کس بمیل و تمایل شخصی آیات و احادیث را تفسیر نموده و این چنین دین مرفقی اسلام را دین ضدیت و ستیز و دشمنی و عناد و خشم و کینه جلوه گر سازد.

بیائید رل دوست نادان را بازی نکنید، و بیش از این اجازه ندهید هرکس به صرف عمامه بر سر نهادن دم از جانشینی مولا علی بزند و خود را با حضرت آیت اله العظمی خمینی هم طراز و برابر بخواند.

بیائید و ببازی شیعه و سنی و عرب و عجم بیکباره پایان دهید و حتی بین مسیحی و مسلمان در قضاوت و زیست و... تمایز و تفاوت قائل نشوید.

بگذارید اسلام آنچهانی که در خور او است جلوه کند و پرتو وجودش گیتی را در نوردد.

شما از خدا بی خبرانید که پرده بر انوار اسلام میافکنید و مانع از تلالو و نورافشانی اش میگردید.

شما با بستن زبان و شکستن قلم منقدان و انتقاد کنندگان ناخواسته اسلام را به تنباهی میکشید.

بیائید و مروری در جامعه کنید و ببینید مردم چه میگویند و ملت روشن انقلابی ایران این مجاهدان و مبارزان بحق دیروزی چگونه درباره شما قضاوت میکنند.

بیائید و قدرت طلبی و انحصار طلبی را فراموش کنید و این چنین تکیه برجای جباران تاریخ منهدید.

شکست شما، شکست روحانیت است، و شکست اسلام. بیائید و بخاطر خدا با اعمال و رفتار تان اسلام را نجات دهید.

بیائید و چون صدرا سلام با مردم مشورت کنید و خود رل قیم و وصی و وکیل را بازی نکنید و اختیار گفتن و شنیدن و نوشتن و خواندن و انتخاب کردن را بطرق و حیللهای پهلوی گونه از مردم و امت خدا نگیرید.

بیائید و بیان خود را با عمل تسوام سازید و با اعمالتان موجب تشتت آراء و عقائد و جنگ عقیدتی و برادر کشی نگردید. آغاز کنید آنچه را که بخاطر آن مبارزه کرده و جنگیده اید.

بگذارید با وحدت و یکپارچگی ضد انقلاب در بطن بمیرد و هرگز زاده نشود و رشد نکند.

قدرت الله آمل

نامه بنی احمد به مردم تبریز

هفته گذشته " احمد بنی احمد " دبیرکل اتحاد برای آزادی، و نماینده مردم تبریز در مجلس منحل شده دوره ۲۴، نامه سرگشاده ای خطاب به همشهریان ش منتشر کرد.

هموطنان عزیز - مردم مبارز شهر تبریز

در دو ماه گذشته طی نوشته ها و مقالات و نامه های سرگشاده چه از طرف خود و چه از سوی حزب اتحاد برای آزادی آنچه برمیهن ستم دیده ما گذشته و میگذرد به دولت یعنی تنها مرجع مسئول یادآوری شده است.

شما مردم بعنوان داووز بزرگ تاریخ و همه رویدادها قضاوت خود را (در لحظات حوادث نه از میان تاریخ) بدرستی انجام داده اید علت این داوری درست از وقایع آنهم بهنگام وقوع دلیلی جز رشد سیاسی و اجتماعی و بینش عمیق توده های زحمتکش دوشادوش گروه های روشنفکر دلیل دیگری ندارد، در واقع حرکت انقلابی اگر که جرقه های آنرا روشنفکران برافروختند اما شعله های سرکش آنرا مردم ایران با به آتش کشیدن هستی وجود خود به دنیا عرضه کردند.

همین جانبازیهای شما بود که فرصت اصلاح حرکت سیاسی رافراهم آورد و معدودی از داخل سیستم نظام پوسیده توانستند خود را در کنار ملت قرار دهند.

چون بر تاریخ مبارزات سه ساله اینجانب زمانی طولانی سپری نشده و خدمت ناچیزی که با الهام و به تأکید و تشویق هموطنان در راه به ثمر رسیدن قیام ضد استبدادی انجام گرفته در مدنظر و خاطره شما باقیست. لذا پس از انواع تهدیدها و فشارها و بازداشت غیرقانونی چون بهیچوجه آموزش سیاسی از مکتب قیام مردم اجازه نمیداد در برابر گروه مسلط جامعه که متاسفانه دولت در داخل آن به تحلیل رفته و جز لیست اسامی وزرا بر روی کاغذ آثاری بر وجود دولت و مسئولیت های خطیر آن مترتب نیست، سکوت اختیار کنم و یا حداقل به زندگی عادی خود ادامه دهم بعنوان اعتراض به مجموعه فشارهای غیرقانونی عدم بازگشت به میهن را به عنوان یک اعتراض سیاسی برگزیدم.

با وجود همه فشارهای مالی نظیر بستن حسابها و محرومیت اجتماعی و عدم امکان هرنوع زندگی حرفه ای و مطالبه حقوق دریافتی ایام وکالت آنهم با وضعی موهن راه دیگری جز زندگی پر مشقت دور از وطن وجود نداشت.

این ترازوی به اصطلاح عدل اسلامی و عرفی در کوچک کردن اشخاص مهارتهای تاریخی از خود نشان میدهد.

مدافعین رژیم گذشته و مدعیان مردم با ملت خواهان و خدمتگزاران که در سخت ترین شرایط مبارزه صادقانه کرده اند اکنون بدست خانه نشینان سابق درست بفرم نظام استبدادی گذشته در یک نوع تنگنا قرار گرفته اند بلکه سعی در کوبیدن و تخطئه هرچه بیشتر مبارزات سه ساله اخیر رسالت بزرگ بی خبران دیروز شده است.

در حقیقت تکلیف استرداد حقوق ایام وکالت به اینجانب اخذ تأکید به منظور نفی این مبارزات است چون بهر صورت در یک سال و نیم اوج قیام مردم بیش از حد انتظار مورد عنایت و تشویق مردم ایران و حمایت همشهریان خود بودم لذا وظیفه میدانم که قضاوت و پاسخگویی در این مورد را در درجه اول به همشهریان قهرمان و سپس به مردم مقاوم پاوه و کرمانشاه و شهردلاوران کرمان که جملگی ناظر و شاهد عینی همدوشی و همراهی اینجانب با مبارزات آنها از ناحیه عوامل رژیم استبدادی بوده ام واگذار میکنم.

چون پرداخت دیناری از حقوق دوران وکالت را در حقیقت منافی با رای طبیعی مردم و توهین به خلق تبریز و خلاف تأکید تاریخی و بزرگواری آنها در تابستان سال گذشته بحساب میآید لذا تحت هیچ عنوان تن به چنین زورگویی نخواهم داد.

این کار جز نفی همه ارزشهای اخلاقی و انسانی و اعلام حجر سیاسی و اجتماعی مفهوم و معنی دیگری نمیتواند داشته باشد. ولی باز هم به تصمیم و اراده مردم تعظیم میکنم و بهر شکل تعیین تکلیف ملی اعتقاد میورزم و زندگی (خود تبعیدی) را که چهار سال قبل برای نظام استبدادی پیش بینی میکردم در عصر وارزگونی آن رژیم برخود هموار میسازم.

با احترام
احمد بنی احمد

بدون سانسور

شهادت دکتر شریعتی عزیز میخواندید و نیز مقاله همکار عزیزمان تفضلی را بمناسبت خلع ید. در مورد افغانستان نیز ظاهراً حرف ما بمرور درست درمی‌آید. و معلوم شده که جنگ بر سر زمین است نه اسلام.

اسلام مترقی و کمیته‌ها!

من دانشجوی فارغ‌التحصیل دانشگاه، و معتقد با اصول اسلامی هستم و همیشه آرزو داشتم که روزی، رژیم دیکتاتوری و خودکامگی نابود و قوانین اسلامی بر جامعه ما حکمفرما شود و بر حسب مسئولیت و اعتقادی که داشتم چه قبل و چه بعد از انقلاب در دانشگاه مبارزه کردم و خوشحالم که انقلاب پیروز شد و دست دیکتاتورها و امپریالیست‌ها را از میان رفت اما با کمال تأسف قوانین اسلامی که امروز در عمل مشاهده میشود با آن الگوی اصیل که دکتر شریعتی‌ها و روحانیون متعهد و مترقی نوید میدادند تفاوت فاحش دارد زیرا در اغلب کمیته‌ها که امروز سرنوشت مردم هر منطقه را برعهده دارند افرادی انقلابی‌نما، قاچاقچی و مفسد نفوذ دارند و بدبختانه عده‌ای روحانی که تا دیروز در مسایل غسل، حیض و نفاس غرق بودند با عدم اطلاع از قوانین راستین اسلام و بدون بینش سیاسی و اجتماعی هر روز مرتکب اعمالی میشوند که صدرحمت به اعمال طاغوت و طاغوتیان و بدین نحو تیشه بر ریشه اسلام زده و انسان را متنفر می‌سازند.

عباس مومن زاده

دو پیشنهاد برای خانه سازی

برای اجرای طرح عظیم خانه‌سازی برای عموم مستضعفین که امام خمینی فرمان آنرا صادر کرده‌اند، تاکنون وجوهاتی جمع‌آوری شده در حالیکه میدانیم مجموع همه این وجوهات در برابر بودجه نجومی که برای اجرای این طرح مورد نیاز است، چون قطره‌ای در برابر دریاست. برای اینکه بتوان طرح عظیم خانه‌سازی را با حداکثر موفقیت به اجرا درآورد، دو پیشنهاد دارم که امیدوارم مورد توجه قرار گیرد:

۱- مدت معینی (مثلاً یکماه)، کلیه درآمد حاصله از فروش نفت برای امرخانه‌سازی

خودشان را به کری و کوری نزنند و فقط کودتای رضاشاهی را بر رخ مردم نکشند. کمی هم به عقب‌تر برگردند و حکومت‌ننگین "شیخ سلطان حسین" را هم ببینند. اینقدر هم "منم منم" نکنند، چون منم منم کردن کار هیچ انسان عاقل و فهمیده‌ای نیست. اگر این آقایان تاریخ نمی‌دانند، مردم میدانند که وقتی محمود افغان وارد ایران شد و برای "شیخ سلطان" خبر آوردند گفت "همین اصفهان ما را بس" و وقتی اصفهان وارد اصفهان شدند گفت "همین اتاق و عبا و سجاده ما را بس!"، ولی عملاً دیدیم که اجنبی‌ها، حتی همان عبا و سجاده را هم برایش نگذاشتند تا با آنها بتواند لااقل بهشت را برای خود بخرد. حالا هم در قرن بیستم بعضی از آقایان از راه رسیده می‌خواهند تنهایی با همان روشها بر ایران حکومت کنند و کشور ما را به عقب برانند، اما باید بدانند که تاریخ تکرار نمی‌شود و ملت ایران نمی‌گذارد بعد از آنهمه ستم و بدبختی ۲۵۰۰ ساله، از چاله به چاه بیفتد!

عباس عباسی - ذوب آهن اصفهان

از حزب توده بدم می‌آید!

متأسفم که بگویم مجله امیدایران در سالگرد شهادت دکتر علی شریعتی حتی یک کلمه هم متذکر نشد و از حق حاکمیت ایران بر نفت در سالروز خلع ید چیزی نگفت. ولی یک صفحه روی جلد آن مزین به تصویر مبارز میهن‌پرست ایرانی "حمید اشرف" شد. من معتقد به ایرانی بودن هر مبارزی هستم، چه فدائی و چه ایرانی. ایرانی بودن، میهن‌پرست بودن، وابسته نبودن به شرق و غرب برایم کافی است و از این جهت از روی جلد حمیداشرف ایراد ندارم اما شما سه شماره با رئیس حزب توده هم مصاحبه کردید، توده‌ایهایی که بعلت وابستگی‌شان به مسکو از آنها بدم می‌آید. در ضمن شما چریکهای مسلمان افغانستان را آلت دست فتوادل‌های افغانستان قلمداد کردید و نور محمد تره‌کی را آدمی دانستید مورد حمایت کارگر و کشاورز افغانی. چرا؟! فرج‌الله صابری

* دوست عزیز ظاهراً شما مجله را با دقت نمی‌خوانید و گرنه مقاله ما را بمناسبت

ترانه‌های قشقایی

ایستگاههای رادیویی ایران در رژیم گذشته بهیچوجه حق نداشتند در برنامه‌های محلی خود ترانه‌های قشقایی پخش کنند. ترانه‌های قشقایی یکی از اصیل‌ترین آثار فرهنگی و ادبی سرزمین پهناور ما است، بویژه از لحاظ شعر و آهنگ. رژیم سابق باین خاطر پخش ترانه‌های قشقایی را ممنوع کرده بود که می‌ترسید نام قشقایی و ترانه‌هایش، حماسه شورانگیز "بهمن - قشقایی" و سایر شجاعان این خطه را در خاطرها زنده کند. بهمن قشقایی و سایر رزمندگان قشقایی، قهرمانانی بودند که با قهری انقلابی و خشمی توفنده با رژیم کثیف پهلوی جنگیدند و غالباً "شهید شدند. اما حالا که رژیم خونخوار پهلوی متلاشی و سرنگون شد و خفقان و سانسور هم از بین رفت، باز در حق ترانه‌های قشقایی کم‌لطفی میشود و باز تهیه‌کنندگان برنامه‌های محلی ایستگاههای رادیویی (بخصوص رادیو شیراز)، بسراغ همان خوانندگان و نوازندگان و هنرمندانی میروند که قبلاً "می‌رفتند، یعنی همان کسانی که فقط ادای ترانه‌های زیبای و دلنشین قشقایی را درمی‌آوردند و با اصالت‌های هنر قشقایی بیگانه‌اند. آیا گردانندگان امروزی رادیو هم از تداعی نام افتخارآفرین "قشقایی" هراس دارند.

گچساران - غلامعلی چریکی

به عقب نمی‌روی!

ما ملت ایران بیش از اینها از مطبوعات آزاد انتظار داریم که در این زمان حساس بیشتر ب فکر آگاه کردن و ارشاد نمودن طبقات مختلف مردم باشند و کمی از تعریف و تمجیدها بکاهند. ملت باید آگاه شود که در این ۲۵۰۰ سال، به ایران عزیز ما چه گذشت و چه حکومت‌هایی سوءاستفاده کردند و چه حکومت‌هایی بی‌لیاقتی نمودند و چه سرزمین‌هایی از وطن ما جدا شد. دیگر نباید بگذاریم که آن تاریخ تکرار شود. مطبوعات باید دوران حکومت‌های گذشته ایران را بیان کنند، مخصوصاً حکومت‌های ننگین صفوی و "شیخ سلطان حسین" و قاجارها! در این موقع از زمان، آقایان از راه رسیده که قصد حکومت دارند باید

نامه‌ای برای آقای دکتر براهنی

سر دبیر محترم مجله امیدایران پس از سلام

از آنجا که با ایده‌های شما عزیزان تا اندازه‌ای آشنائی دارم و می‌بینم که روح دمکراسی از لابلای سطور مقالات دائمی مجله متجلیست، لذا بخودم جرات دادم نقدی بر مطالب جناب آقای براهنی در صفحه نامه‌ها (البته بدون سانسور) درج نمایم که ذیلاً ارسال میگردد، اگر نسبت به چاپ آن اقدام فرمائید بینهایت سپاسگزار میشوم. آدرس: شیراز بلوار سیبویه جنب مدرسه شکوفه فروشگاه بهرنگ باقرزارع - بهادرزارع

با تقدیم احترام - بهادرزارع ۱۳۵۸/۴/۲۶

جناب آقای براهنی با عرض معذرت نکاتی در مصاحبه شما با خبرنگار امیدایران در شماره‌های ۲۲ و ۲۳ بچشم میخورد که لازم دانستم مطالبی بنویسم. اولاً فرمودید که شما در خارج از کشور افشاگری میکردید، بلی شما در مکانی افشاگری میکردید و جنایات شاه و دارودسته‌اش را رومیگردید که آن ملت خود مبتکر و خواهان آن جنایات بودند. پس چندان هنر نکردید (در گوش ساززن با دهان سوت زده‌اید) و خیلی خنده‌دار است که شما برای رمزی کلارک افشاگری کردید، او از اوضاع بااطلاع‌تر از شما بود. دوم، اغلب گفتند راسیون‌ها آدمهای خوبی نبودند و در آمریکا شاهد بودیم که مخالفان عقیده خود را شبها با اسلحه تهدید می‌کردند حال شما چه شراب شوری بوده‌اید که آنها مجالس شما را بهم میزدند؟ اگر ساواک محرک بوده آنها هم آمادگی پذیرفتن تحریکات را داشته‌اند. گفتند ساواک بین اپوزیسیون تفرقه می‌انداخته شما هم با این جبهه‌گیریها و ایجاد کدورتها همان ضربه‌ای را به این مملکت می‌زنید که نفاق مخالفین دستگاه میزد. سوم، علت اینکه شما زیاد روی صفحه تلویزیون بوده‌اید این بوده که مکتب عده‌ای از صاحب شبکه (تلویزیون‌های) آمریکائی را مفت و مجانی تبلیغ میکردید و دل‌تان هم خوش بوده که تصویر مبارک‌تان از تلویزیون پخش میشود (یاد جلال بخیر) وزیربنائی بود که امروز بگوئید ۲۸۰ ساعت روی صفحه تلویزیون بوده‌اید، چهارم در مورد خروج از کشور بعد از زندان، عده‌ای خوب میدانند که خبرنگار چه سئوالی جالبی کرد و چه جواب مضحکی شما دادید، مثلاً "ساواک اشتباه اول و دوم و ... را کرد ولی اشتباه آخر را که کشتن شما در آمریکا بود هرگز مرتکب نمیشد (شاید جرات نداشت) خلاصه جناب آقای براهنی خیلی ادعای روشنفکری دارید و حال آنکه در چند سال گذشته روشنفکر کسی بود که در نهایت اختناق چهارزانو سرفسر آن کارگر و زارع بدبخت در زیر چتر سیاه فقر و ناآگاهی می‌نشست و آگاهی می‌بخشید و چهره کریه شاه را نقاشی میکرد، روشنفکر آنانی بودند که از مزینانها بلند شدند و گفتند و آگاهی بخشیدند و در قلب اروپای متمدن شهید شدند، آنها روشنفکر بودند که در نهایت علم و آگاهی به دورترین دهات تبعید شدند و کم ادعا اذهان عمومی را آگاه ساختند، نه شما که در زیر نور مسخ‌کننده تریاهای لوس آنجلس نشستید و نوشیدید و فلسفه بافتید و باصلاح افشاگری کردید. با آنکه در آن زمان بیش از ۹۰ درصد مردم ما ناآگاه بودند و از پشت پرده بی‌خبر.

بله جناب آقای براهنی آن شبهاتی را که در خارج از مملکت نجوی دمکراسی میکردید و دل‌تان خوش بود که با (چامسکی)ها سروکار دارید در ایران جامعه روشنفکر و حتی متوسط این اجتماع برای تشکیل یک جلسه بیست نفری بخود می‌لرزیدند، اما انعکاس این جلسات از آن کله تکان‌داده‌های ادیبانه شما در خارج از کشور بر ملت و دولت آنزمان ایران موثرتر بود. دوست عزیز مناظره تلویزیونی آن دوست ترگل ورگل‌تان چه تحفهای به مردم داد جز اینکه پیرزن‌ها هم بر فرضیه یکشنبه او خندیدند، که شما دومیش باشید، آقای براهنی اولین راهپیمائی، اولین اعلامیه، اولین آخرین هر اقدام که در این انقلاب شده باشد چه ترک، چه عرب و چه ... بوسیله ایرانیها انجام شده نه بوسیله عده‌ای تئوریسین غرب‌گرا که خودشان پای‌بند گفته‌هایشان نیستند. دوست عزیز شما هم سرما و گرمای سیاه‌چالهای شاه را چشیده‌اید، شما هم سنگینی نگاهها و حرفهای رکیک عناصر کثیف ساواک آن دکتر قلابی را بر روی قلب خود حس کرده‌اید ولی استقامت نداشتید و به خارج از مملکت فرار کردید. ولی آدمهای عکس شما ماندند. دوست عزیز اگر تو و امثال تو سازنده هستید، هدف مهم است نه راه‌های نیل به آن، بجای رجز - خوانی و مبارزطلبی و به پای این و آن چسبیدن بسازید نه تحریک کنید، راستی فرموده بودید وزارت ارشاد ملی را ملت ارشاد میکند، خوب حدود مرزها را هم مردم تعیین میکنند یکی خلیج فارس را می‌بخشد و یکی بحر خزر و یکی ... پس وزارت دفاع هم تعطیل، در کارخانه‌ها هم هرکس هر سازی می‌خواهد بزند یکی کارگر را از عذاب روزقیامت برترساند و یکی از فقر اقتصادی و یاقدرت گرفتن کارفرما، پس شما آنارشیست هم هستید.

زنده‌باد ایران و زنده باد انسانهای سازنده و بی‌غرض با احترام - بهادرزارع

نامه‌های رسیده:

محمد علی کاویانی، زهره اخوان، حبیب‌الله اعتمادی (ارومیه)، رضا ویسی، حمید مقدس، کاویان‌پور (رشت)، جهانگیر اسماعیل‌لو، محمد پرستش‌کاشانی، حبیب‌الله نوربخش (بهبهان)، ماندانا مکوندی (مسجد سلیمان)، ع. نیازمند (شیراز)، کریم عجم‌پور (قصر شیرین)، محمدسعیدی (اهواز)، محمد مشیری (سندج)، محمد زبده، سهراب بیات، جعفر قهرودی (آبادان)، جعفر هاشمیان، محمد وانقی (آبادان)، آزیبا، الف (آبادان)، علیرضا برشور (رشت)، ناصر جاویدان (گرگان)، حسین ایراندوست (کویت)، شیرخان آزادی (نورآباد منسنی)، ع. کارآموزیان (کرمان)، عبدالله منصور، فرح کسبلی (شهرسور)، حمید گل‌باران، علی پیربیریان (درگز)، علیرضا اتابکی (تبریز)، محمدحسن حسینی دشتی (بهشهر)، محمدبختیاری (گچساران)، مهر زمردیان (گرگان)، حمید پاکزاد (همدان)، فریده خوجینی، سید عامر هاشمی، رضا خانی (طبرستان)، دکتر امینی آرام (لندن)، مرتضی ابراهیمی، علی محمدحسن زاده، حسن رهبری (شیراز)، فریبرز غنی‌نژاد، حمید. الف (یزد)، خسرو نریمانی، علیرضا ذاکری، مهین. س، ستاره مستوفی‌المالکی (اهواز)، محمد رضا توحیدی (سبزوار)، مسعود اردکانی، غلامعلی سهرابی‌نیا، منصور قشقایی (آبادان)، عبدالله وزیری، حمید تقوی، بهمن شکوری، اسفندیار مرادی (خرم‌آباد)، بیژن فضل‌اللهی (خوی)، بهادر زارع (شیراز)، علیرضا ابن‌قاسم (گرگان)، مریم پورفر، نسیم پاکروان، اتوسا جندقی، مهناز داوری (شیراز)، عباس محبی، امیرستاری، صادق خوانساری (اصفهان)، احمد کیوانفر (اصفهان)، منصور علی زاده کویائی (اهواز)، م. صالحوند، عبدالحمید ایران نژاد (ایران‌شهر)، پوران. ف (اصفهان)، محمد تراقی سالم، حمید فردوسی (رفسنجان)، طیب‌طاهر (اصفهان)، بهمن داوری (مسجد سلیمان).

افسران فداکاری که با شهامت جان باختند

مریم فیروز از سرهنگ عزیزی سخن میگوید

از وقتی سلسله مقالات سازمان نظامی افسران را شروع کردیم نظرات موافق و مخالفی درباره این یادداشت‌ها و خاطرات بدستمان رسیده که در اغلب این نوشته‌ها از تکمیل تاریخ سیاسی ارتش ایران و شناسایی فداکارترین سربازان کشور اظهار خوشنودی شده است و اغلب اطلاعات و مدارکی هم برای نویسنده ارسال میدارند که به روشن کردن واقعات کمک میکند، ما امیدواریم این یادداشتها بتواند چهره تابناک گروهی را که جان برفک برای نجات ایران از زیر سلطه استبداد قیام کرده‌اند آنچنانکه بوده روشن بنماید، و این امید را هم حفظ می‌کنیم که بستگان دور و نزدیک و دوستان این افسران فداکار راه آنان را فراموش نکرده و ما را در شناسایی این سربازان راه آزادی با ارسال عکس و شرح حال و وصیت‌نامه آنها مطلع سازند.

در این شماره با چهره یکی دیگر از افسران گروه نظامی حزب توده ایران روبرو میشویم که مظهر شجاعت و فداکاری بوده و فعالیت‌هایش بعنوان نمونه‌ای از زندگی و اعمال یک انسان آزاده و بشردوست در تاریخ ثبت شده است.

مریم فیروز در کتاب "چهره‌های تابناک" می‌نویسد، سرهنگ عزیزی را از همان سالهای اولی که پای در نهضت گذاشتم، می‌شناختم و اگر با خود او چندسال روبرو نبودم در عوض با خانواده او از خیلی قدیم آشنا و نزدیک بودم.

کانون خانوادگی بسیار زیبا و پاک داشت، بچه‌های فشنگ او این کانون را هر سال زیباتر و پرشورتر می‌ساختند. گر چه درآمد آنها ناچیز بود، اما از مهربانی و همدلی از همدردی و پاسداری این پدر و مادر برخوردار بودند و ناهمواریها و دشواریها را با شادی و امید از میان برمیداشتند.

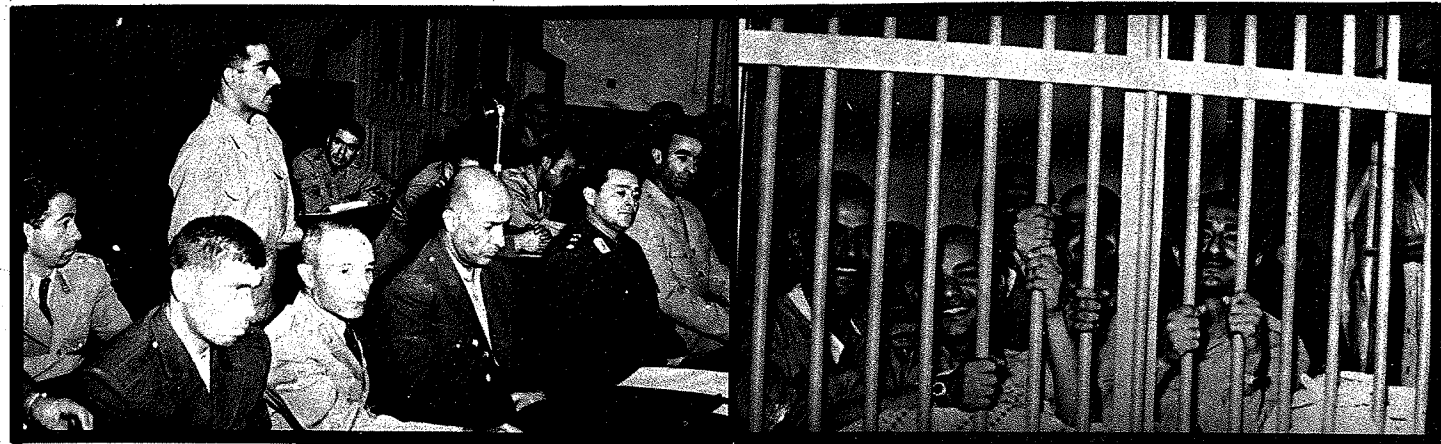
سرهنگ عزیزی بسیار فروتن بود. زندگی کوچکی را برای خانواده خود ترتیب داده بود. درست است که اسباب زندگی و وسائل و خانه آنها بسیار کوچک بود ولی آنها خانواده‌ای بزرگ و توانا بودند. با اینکه بچه‌های کوچک دورادور آنها را فرا گرفته بود و تقریباً "میدل بیک خانواده معیلى شده بودند با این حال عزیزی و همسرش بفرکر مال‌اندوزی و پسانداز یا ایجاد سرمایه نبودند، آنها در این اندیشه نبودند که برای آینده خود و فرزندانشان مال و منال جمع کنند و یا بخاطر بچه‌ها خطر حزبی را از سر خود دور کرده و دست از فعالیت‌های سیاسی بردارند، برعکس سرهنگ عزیزی فعالیت حزبی و فداکاری در راه پیشرفت آرمانهای گروه نظامی حزب - توده را جزء زندگی و وظیفه اول خود می - دانست و آن را جدا از وظایف خانوادگی

خودنمیدانست. اودشوارترین مأموریت‌های حزبی را با نهایت خونسردی انجام میداد یکی از دوستان سرهنگ عزیزی که در ایام تحصیلی نیز با او همکلاس بوده است، بعنوان خواننده امیدایران نزد نویسنده آمد و بعنوان ادای دین دوستی خاطره‌ای از سرهنگ عزیزی را برایم بیان کرد و خواست که این خاطره را در "ردیف" خاطرات افسران و نشان دهنده طرز تفکر سرهنگ عزیزی بنویسم. او میگفت عزیزی گاهی از اوقات برآه‌آهن می‌آمد، در کنار میزمن می‌نشست، با من بگفتگو می‌پرداخت، او کوشش داشت با اطلاع از حس وطن - دوستی و انسان‌خواهی من، مرا بسوی مرام و مسلک خود بکشاند، یکی از روزها باو گفتم عزیزی‌جان من و تو همکلاس بوده‌ایم تو بر اثر قبول خدمت نظامی افسر شده‌ای اکنون سرهنگ هستی، اینطور که پیش رفتنای بعید نیست در آینده بدرجات بالا رسیده و برای مملکت منشاء اثری باشی. حیف نیست که در این سن و سال خود را متعهد باجرای شرایطی کرده‌ای که هزارویک خطر بالای سرتو و دوستانت دور میزند و اگر راز تلاش گروه شما برملا شود خطر مرگ هم هست. آنوقت زن و فرزندانت که هیچگونه انگائی و سرمایه‌ای و سرپرستی ندارند بعد از تو چگونه بزندگی ادامه خواهند داد؟ سرهنگ عزیزی بحرفهای من گوش داد، همانطور که روش تکلم او بود، آرام و با تانی گفت برادر بیست میلیون ملت ایران تامین زندگی ندارند، زندگی این نیست که انسان از صبح تا شب پای‌بند به خوب خوردن و خوب خوابیدن و یا داشتن مال و منال باشد، زندگی باید اساس و پایهای انسانی داشته باشد همه باید از همه مظاهر زندگی و نعمات این مملکت لذت ببرند بفرض که مرا بکشند حالا فرزندانم در صف اکثریت ندار

اطاق پذیرائی قرار داده بودیم و هر فردی که وارد اطاق میشد متوجه میشد که این جعبه‌ها میوه نیست، میهمانهای ما آن روز آمدند و دور هم نشستیم. بگو و بخند شروع شد با خیال راحت در کنار هم بودیم، منم نه ماهه حامله بودم، ناگهان زنگ در بصدا درآمد شوهرم از اطاق خارج شد و یک لحظه بعد درحالی که از پله‌ها بالا می‌آمد با صدای بلند گفت: خانم جناب سرهنگ زیبایی است. من اسم سرهنگ زیبایی را شنیده بودم، شوهرم بارها گفته بود که او از دژخیمان

رهبری حزب توده که بدون شناخت ملت باعث نابودی بهترین افسران ایران شد امروز بر گور «روزبه» و «مبشری» به افتخارات گذشته دلخوش کرده است

مثبت میدادند و عزیزی نمونه کوچکی از این گروه بزرگ است. آیا او نمی‌توانست بیشتر داشته باشد؟ چرا نه؟ مگر ما عده زیادی از افسران ارتش را نمی‌شناسیم که چگونه بنام ارتش ما ملت ایران را چاپیدند و برای خود دم و دستگاه ساختند. این عناصر پاکباز را با بعضی از افسران گروه نظامی حزب توده که بمقام رهبری هم رسیده بودند مقایسه کنید که دارای همه چیز بودند و باز سوار حزب بودند و از حزب کمک میگرفتند. و بعضی‌ها خود را تسلیم شاه کردند و



افسران آزاده از پشت میله‌ها لبخند میزنند. آنها مرگ را نیز شهامتی افسانه‌ای پذیرا شدند. دادگاه نمایشی بود از شجاعت و سربلندی مردانیکه برخلاف رهبرانشان در حزب توده، هرگز سازش نکردند و "بله" نگفتند.

سازمان امنیت است فهمیدم. برای تفتیش خانه آمده است، در همان حال با شکم حامله و پیراهن گشاد حاملگی خیلی خونسرد برخاستم و آهسته نشستم روی دو جعبه نارنجک که روی هم چیده شده بودند، در جواب شوهرم خونسرد و بی‌اعتناء گفتم چه عجب که جناب سرهنگ زیبایی بعد از سالها بفرکر ما افتاده‌اند. سرهنگ زیبایی سه سال پیش زیر دست شوهر من در ارتش کار میکرد. وقتی صدای مرا شنید آمد کنار در ایستاد و من باو گفتم جناب سرهنگ ببخشید من نمیتوانم به آسانی بلند بشوم، زیبایی با ملاحظه اطاق محقر ما و حضور میهمانها و شکم برآمده من خنده‌ای کرد و مثل اینکه سوء تفاهمش برطرف شد و از من خداحافظی کرد و رفت. روزهای بعد هر وقت سرهنگ عزیزی به سایر دوستانش میرسید با خنده شاهکار همسرش را که با خونسردی خطر را از آنها دور کرده بود، تعریف میکرد و میگفت که اگر در آن روز زخم خونسردی و خودداری خود را یک لحظه از دست میداد بدبختی بزرگی بر ما می‌آمد در حالی که همیشه آماده پذیرش هرگونه خطری بودیم.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد عزیزی نسبت به پیشرفت حزب تلاش بیشتری میکرد و از افسرانی بود که با سم هواخواهی از دکتر مصدق بکودتاجیان ۲۸ مرداد علناً فحش میداد و انتقاد میکرد و لحظه‌ای از پای نمی‌نشست. در دفترچه خاطرات سرهنگ افشار بکشلو که خود از اعدام شدگان است یادداشتی وجود داشت که نوشته بود بکروز سرهنگ مبشری در محفلی برای پیشرفت افسران نظامی و پایداری مبارزین راه آزادی صحبت میکرد او میگفت، امروز پیش آمدی کرده که دل مرا لبریز از غرور و شادی ساخت، بگذارید برایتان بگویم، یکی از افسران ما که برآستی چیزی ندارد و تنها یک قالی کرمانی برای روز مبادای خود با قسط خریده امروز برای پاسخ به ندای حزب توده که خواسته بود افراد مختلف بان حزب کمک کنند آن قالی را آورده و به سازمان افسران تحویل داده و آن افسر فداکار و پرافتخار سرهنگ عزیزی است. بقول خانم مریم فیروز این تنها عزیزی نبود که با این دل و دست گشاده به حزب توده ایران کمک کرد فراوان بودند افسران و دیگران که همیشه به ندای حزب پاسخ

اصول حزب را بدربار فروختند، از حزب و از همین کمک‌هایی که همین عزیزی‌ها نمودند سوء استفاده کردند. چه فاصله بزرگی بین این جوانمردان و آن نالایقان وجود دارد. این نظر خانم مریم فیروز همسیر بیبر کل حزب توده ایران است. البته امروز و پس از پیروزی انقلاب اثر وجودی و تلاش گذشته رهبران حزب توده را در نتیجه آرائی که بدست آوردند دیدیم و بقول معروف باید گفت که افسران لایق ارتش ما به عبث فدای امیال گروهی از سردمداران حزب توده ایران شدند بدون اینکه بدانند چون سران این حزب از طبقه صدرنشین هستند در هر شرایطی بسوی طبقه خود شنا میکنند، بطور مسلم اگر کمیته مرکزی و راهنمایان حزب توده ایران از عناصری بمانند سرهنگ عزیزی و خسرو روزبه یا مبشری انتخاب میشد ملت ایران گروه ارزشمند افسران تیرباران شده را امروز در کنار خود داشت و از معرفت و شهامت آنان در این روزهای حساس که وطن بارتشیان با شهامت نیاز دارد بهره میگرفت.



آصف نیا آریانی

سنگ و آبگینه

بلیط دوسره!

همه سنگها را ضدانقلابیون پیش پای انقلاب نمی‌اندازند، بلکه غالب این سنگها، از فلاخن انقلابیون به اصطلاح دو آتش شلیک میشود و پیکر انقلاب را زخمی میکند!

هفته گذشته میرفت تاباردیگر بر اثر نوعی لج و لجاجت یا خودخواهی یا بی‌توجهی به حرف مصادر دولت نقطه دیگری از خاک این خطه - آذربایجان غربی (ارومیه) دچار ناآرامی شود. قضیه بظاهر ساده بود. بطوریکه مطبوعات نوشتند و قولها تقریباً یکی بود، دست اندرکاران امور دولت موقت در ارومیه با نظر وزارت کشور از دادگاه انقلاب این شهر میخواستند، تا حکم دادگاه را در مورد دو نفر از ماموران ارتش برای مدت کوتاهی به تعویق اندازد. اما حجت‌الاسلامی که در راس دادگاه قرار

داشته، بدون توجه به افکار عمومی و نیز نظر مسئولان دولتی استان، فی‌الغور مجرمین را در برابر جوخه اعدام قرار میدهد و کار را تمام میکند... پاره‌ای از ارتشیان که از این امر ناراحت شده بودند، در شهر دست به راهپیمایی میزنند و در برابر اینان نیز عده‌ای به طرفداری از حکم دادگاه انقلاب قدعلم میکنند. شاید اگر مسئولان دولت موقت و دست‌اندرکاران انقلاب دیر بخود جنبیده بودند، ارومیه نیز در کنار دیگر شهرهای آشوب‌زده قبلی قرار میگرفت و شعله‌های آتش خشم و نفاق در میان مردم می‌افتاد... اما خداوند نخواست و چنین نشد.

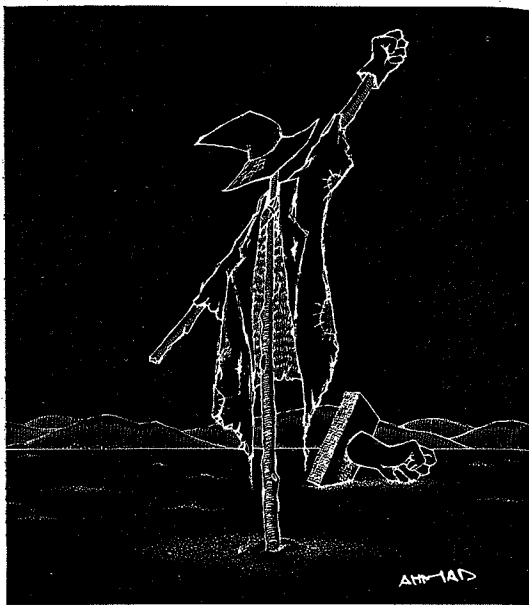
نکته‌ای که بعد از این ماجرا توجه همگان را برانگیخت، سخنان استاندار آذربایجان غربی در مورد این واقعه بود و پاسخهای حجت‌الاسلام رئیس دادگاه انقلاب ارومیه به وی که بعد از وقوع حادثه و برافروختن خشم پاره‌ای از مردم و بهرحال بوجود آوردن آشوب و بلوا محل را ترک کرد و به تهران آمد و یا به قول استاندار آذربایجان غربی به تهران فرار کرد!

حجت‌الاسلام که گویا از قضات سریع - العمل و قاطع میباشد و شاید در مجتهد شیخ خلخالی به جوخه اعدام سپردن حق و ناحق متهمین را تلمذ کرده، به یکی از روزنامه‌ها گفته است: "اینجانب فرار نکرده و متواری نگشته‌ام، بلکه طبق معمول پس از صدور حکم و اجرای آن به تهران آمدم که بلیط هواپیما هم از قبل رزرو شده بود..." ملاحظه میشود که بعضی از آقایان قضات دادگاههای انقلاب با یک بلیط دوسره رفت و برگشت هواپیما که در جیب دارند، می‌روند، مثل آب خوردن حکم اعدام شخص یا اشخاص را اجرا میکنند و بلافاصله برای انجام مأموریت‌های بعدی به تهران باز میگردند... البته امید براین است که همه این احکام براساس موازین اسلام جاری شود و جای شک و شبهه‌ای خدای نکرده در آن نباشد، چه اینکه بالاخره به قول عوام روز قیامتی هم هست! اما نکته ظریف‌تر در مصاحبه حجت‌الاسلام با مطبوعات اینست که ایشان استاندار منصوب دولت موقت را بی‌پروا، دروغگو و ضدانقلاب میخواند و میگوید این منم طاووس علیبن شده؛ سی و پنج سال از عمرم میگردد و درست ۱۵ سال اخیر آنرا در کورنهای مبارزاتی و سیاسی گذرانده‌ام. درست بموازات همان سالیانی که آقای حقگو (استاندار آذربایجان غربی) در آمریکا بود و سعی کرد و پول خرج نمود تا تابعیت ایرانیش را سلب و تابعیت آمریکائی بگیرد و پس از پیروزی ملت مسلمان، آنگاه که یقین کرد، دیگر خطری

در کار نیست، به ایران آمد و با روابط خاصی میراث خوارخون دهها هزار شهید شد... از این سخنان قاطع و کوبنده چنین برمیآید که آقای حجت‌الاسلام، حتی به سخنان امام و پیشوای انقلاب که بارها، افراد را به حفظ حرمت دیگران دعوت کرده توجیهی ندارد. همچنین برای او تفاوتی نمیکند که دولت انقلاب و منصوبین آنرا با گفته‌های که راست یا دروغش در محضر هیچ دادگاهی معلوم نشده لجن‌مال کند و اعتبار ماموران دولت را نزد مردم بکاهد! این سخنان که از سر خودخواهی مطرح شده، نوعی لجاج و چشم و هم‌چشمی و پیشداوری میان ماموران شوراهای انقلاب و مسئولان دولتی را نشان میدهد که هرگز سودی برای انقلاب نخواهد داشت. مسلماً "حجت‌الاسلامی که پانزده سال در کورنهای سیاسی بوده و کسی در عین حال از هویت ایشان مطلع نیست، خوب آگاهی دارد که برهم زدن نظم یک شهر و استان کار ساده‌ایست ولی جلوگیری از آن چه بسا که متضمن خونریزی و کشت و کشتار و برادرکشی شود، چنانکه در شهرهائی نظیر مریوان و نغده و سنندج و خرمشهر دیدیم و شد... و قطعاً هم ایشان میدانند آنکس که در مسند قضا می‌نشیند، بیش از پیش باید مال‌اندیش و راست‌گفتار و درست رفتار و دقیق و عالم به امور قضا و قضاوت باشد... در غیر اینصورت، چنین قضاتی جز روسیاهی برای جامعه قضاوت اسلامی، چیزی به ارمغان نخواهند آورد..."

چماق تکفیر

روزنامه‌نگاران مسئول و متعهد ما حق عظیمی برگردن انقلاب دارند که همچنان از سوی متولیان انقلاب ناشناخته مانده است! روزنامه‌نگاران کم در دوره طاغوت دریند دزخیمان بودند، اینک نیز در عصر انقلاب باید در زندان بسر برند... از روز اولی که انقلاب پیروز شد، جناحهای مبارز با مطبوعات و روزنامه‌نگاران قدعلم کردند. این جناحها که متأسفانه در دل انقلاب جای گرفته‌اند، بی‌پروا ریشه به تیشه مطبوعات می‌زنند. اینان که غالباً خود را مدافع آزادی می‌نامند، برای شقه کردن آزادی تیغ دو دم در دست گرفته‌اند... هرچه بیشتر پیش می‌رویم چماق تکفیر بیشتری بر سر مطبوعات فرود می‌آید. در این میان تنها روزنامه‌هایی در امان هستند که در عصر انقلاب خودفریبی و ملت فریبی میکنند. مانند روزنامه‌های وابسته رستاخیزی در جهت باد، بادیان کشتی خویش را برافراشته‌اند. به امید



دریافت صدقه‌ای و دست نوازش ارباب منشان‌های که برسرشان کشیده شود... ماجرای مطبوعات و ملت و دولت انقلاب چیست؟ چرا اینگونه غامض و پیچیده شده است؟ چرا کسی برای آن نسخه درمان‌پذیری تجویز نمیکند؟ اینها همه سئوال‌هاییست که پاسخ بدان را باید در تزیینات‌های شش‌ماهه اخیر در رابطه با مسئله مطبوعات جستجو کرد.

انقلاب پیروز شد. علی‌الاصول همه ضوابط و معیارهای گذشته باید درهم فرو ریزد. معیارهای مطبوعات نیز همراه با دیگر معیارهای طاغوتی فروریختنی بود در غیر اینصورت مطبوعات ما مطبوعات آزاد و انقلابی نبودند! برای فروریختن معیارهای گذشته چه کاری باید صورت میگرفت؟ اول تصفیه روزنامه‌نگاران شاهنشاهی و آنگاه ضبط و مصادره اموال وابسته به مدیران مطبوعات... اما این اقدامها صورت نگرفت... هنوز ملت ایران نمیداند، روزنامه‌نگاران ساواکی، وابسته به رژیم، مزدور، فراماسون، عضو سازمانهای جاسوسی شرق و غرب و وابسته به صهیونیسم چه کسانی هستند...

هنوز مسئولان انقلاب به این تصفیه‌حیاتی دست نزده‌اند. با وجودی که وزیر ارشاد ملی گفت که فهرستی از چنین روزنامه - نگارانی در اختیار هست، لیکن انتشار این فهرست در بوته احوال افتاد؟ چرا؟ آقایان بی‌ایستاده سره را از ناسره جدا کنید و خاطر ملت و اهل مطبوعات را آسوده سازید... چرا تامل؟ چرا مسامحه؟ تلخ‌ترین حادثه هفته گذشته دستگیری جمعی از روزنامه‌نگاران آیندگان بوسیله نیروهای انقلاب بود... تر و خشک‌دستگیر

شدند. در حالیکه در افواه نشر داده شد که اینها همه عوامل وابسته به صهیونیسم هستند؟ کدامیک از اینها؟ چرا مشخص نمی‌کنید؟

دولت موقت انقلاب میتواند بجای ایجاد اینهمه جنجال در داخل و خارج در باب به تعطیل کشاندن آیندگان وابستگان به صهیونیسم را با ارائه مدرک از میان آیندگانی‌ها جدا کند و سپس به بقیه افراد میدان عمل بدهد...

در مورد تاسیسات آیندگان هم اگر این تشکیلات متعلق به عوامل صهیونیسم است چرا دولت انقلاب زودتر از این آنرا مصادره نکرد؟ و اگر حالا معلوم شده، چرا به اینصورت؟ به صورتی که دهها کارگر و نویسنده و روزنامه‌نگار غیروابسته هم قربانی دیگران شوند... آیا نمیشد سهام صهیونیستی را به نفع همکاران پاک و منزله آیندگان اعم از کارگر و کارمند و نویسنده مصادره کرد و آنها را از این مخمصه رهانید؟

حتماً باید تاجری از راه برسد و بر سر خوان گسترده بنشیند؟ من از آن تعداد همکاران پاک و درستکار آیندگانی که میشناسم دفاع میکنم... و به نیروهای حاکم هشدار میدهم بیش از این سد راه مطبوعات نشوند... مسلماً تا قضیه روزنامه‌نگاران وابسته و غیر وابسته روشن نشود، آتش همین است و کاسه همین... به این ترتیب نیروهای حاکم همیشه چماق تکفیری در دست خواهند داشت که بوسیله آن هرگاه اراده کردند، روزنامه‌نگاران را بعنوان مختلف بکوبند... از مسامحه شش ماهه دولت و نیروهای حاکم جز این تعبیری می‌شود؟

انتخابات انحصاری

کاندیداهای مجلس خبرگان با اتکا به آرای مردم و با سوءاستفاده از احساسات و عواطف آنها نسبت به آئین اسلام و رهبری انقلاب انتخاب شدند و اینک در آستانه رفتن به مجلس بررسی قانون اساسی هستند.

چرا میگوئیم از احساسات مردم سوء استفاده شد؟ بعد از اینکه انقلاب توفنده ایران به ثمر رسید و همه حصارهای انحصار طلبی رژیم گذشته فروریخت، گمان نمی‌رفت تا باریگر انحصارات تازه‌ای در اختیار انحصارطلبان جدیدی از نوع دیگر قرار گیرد... اما متأسفانه مشاهده شد که حزب

حاکم با استفاده از مساجد و نمایندگان معمم که غالباً خود را نماینده امام - خمینی می‌نامند، در تهران و در شهرهای دور و نزدیک به اعمال نظر و نفوذ کم سابقه‌ای دست زد و با برنامه حساب شده‌ای

آرایی کاندیداهای دستجات و گروههای سیاسی دیگر را به نفع خود شکست...

حزب حاکم نیز انتخابات مجلس خبرگان را در دست داشت، اما چگونه؟ اکثر حوزه‌های رای در مساجد و کمیته‌ها قرار داشت و حزب حاکم که مساجد را پایگاه سیاسی خود قرار داده‌اند با استفاده از نفوذ روحانیون براقشار مردم، آنها را به انواع مختلف مجبور به دادن رای به کاندیداهای مورد نظر کردند... در واقع برای اولین بار مساجد مقر نوعی بازی سیاسی شد! علاوه بر این هیاتهای نظاری که بر اخذ رای نظارت داشتند، اکثر قریب به اتفاق کسانی بودند برگزیده حزب حاکم و اینان بجز نظارت بر کار رای‌گیری وظیفه ارشاد رای دهندگان را نیز برعهده داشتند و در ارائه اسامی ده نفر کاندیدای تعیین شده حزب به مراجعین کوتاهی نورزیدند. نگاه به فهرست کاندیداهای دستجات مختلف در تهران و مقایسه این اسامی با افرادی که انتخاب شده‌اند نشان میدهد که ده نفر منتخب غالباً جزو لیست ده‌نفری هستند که قبلاً "حزب حاکم" انتشار داده بود... و در همان اثنا نیز این شایعه را پراکندند که ده‌نفرند که، منتخب امام هستند و گرچه این مطلب بعداً تکذیب شد، لیکن اثر خود را در همان روز اخذ رای بجای گذاشت... این بود که در میان کاندیداهای انتخاب شده از قشر آگاه و روشنفکر اثر کمتری هست و در عوض افرادی انتخاب شده‌اند که اگر همه صالح باشند دست کم آگاه بر علم حقوق و نوشتن و تدوین و تنقیح قانون اساسی نیستند.

دکتر بهشتی در مصاحبه‌ای بعد از انتخابات، در برابر اعتراض نسبت به نحوه عمل حزب حاکم صریحاً اعلام داشت: "اعتراض به انتخابات وارد نیست." معلوم میشود اصلاً اعتراض به هیچ امر حقی از نظر دست‌اندرکاران شناخته شده نخواهد بود و هر حرفی بی - نتیجه است. ایشان همچنین گفت: هرگاه خلافتی همراه با دلیل کافی و مستند از دخالت افراد ثابت شود صادقانه خواهد پذیرفت... امری که محال است. چگونه میتوان از یک یک کسانی که در پای صندوقهای رای آراء مردم را نوشتند و به صندوقها ریختند مدرک مستندی بدست داد؟

از این گذشته اعتراض به نحوه انتخابات در کازرون و داراب و جهرم و گیلان و بروجن و بسیاری دیگر از شهرها چه خواهد شد؟ و چه کسی پاسخگوی آن خواهد بود... آیا همین کافیست که بگوئیم: اعتراض به انتخابات وارد نیست...



احمد طوسی

ورزش را توده‌هایی عاشقانه دوست میدارند، که بدون ورزش و بدون از ورزش آنها میتوانند، اسیر بسیاری از تباهی‌ها شوند، ورزش را بسیاری از توده‌های جوان و نوجوان با تمام وجود تعقیب میکنند هم چنانکه کوچکترین حرکات مسئولان وقت ورزش را. اما گوئی رهبران فراموش کرده‌اند که برای چه به خدمت گرفته شده‌اند. اما گوئی رهبران خود اندک، اندک در می‌یابند با ورزش بهمان گونه بیگانه‌اند، که رهبران نظامی و غیرنظامی زمان طاغوت، چرا که تاکنون کوچکترین حرکتی نداشتند. چرا که اگر خیلی از مسئولان وقت انتظاری در حد یک مسکن موقت نیز داشتند اکنون دریافته‌اند که اینان دیگر تسکین‌آفرین موقت هم نیستند. شاید خود آقایان تاکنون دریافته باشند که پیوند اینان با ورزش پیوند موزونی نیست، بدلیل آنکه پیوند باید در بدنی که به آن متصل شده است همسانی خونی و هم‌گروهی داشته باشد، چه در غیراینصورت پس رانده خواهد شد و اکنون مدتی است ناموزونی این پیوندها به چشم می‌خورد، کافی است با چشمی باز، بدون از تعصب و خشم و آنگونه واقع بین، بشورهای انتخاباتی در فدراسیون خیره شوید و کافی است دیپلماسی و ناگامی‌های آدم‌های بزرگ ورزش پایتخت را که گرد هم نشانداید ملا حظہ کنید، شاید تمامی تاسف در میان این شوراها و در پشت این میزگردهای شورائی نباشد. تاسف در این است که بعد از انقلاب رهبری ورزش بدست آدم‌هایی سپرده شده است که ورزش را به شیوه عصر رستم می‌پسندند. هیچکس نمیتواند موجودیت برنامه‌ریزی را که برای برنامه‌ریزیهای خود دائم در حال جنگ است بپذیرد، خصوصا "اگر این آدم‌ها سال‌ها بسیاری را در باغ پرتراوتشان کار بدنی انجام میداده‌اند، که ورزش هست، اما نه تربیت بدنی و خصوصا "اگر آدم‌هایی دیگر که شریک آنها در راس ورزش هستند آنچه که امروز میگویند در گذشته بسیا نزدیک معتقد نبوده‌اند. برای نمونه امروز درخواست انجام مسابقه‌های فوتبال بدون فروش بلیت را میکنند در حالیکه تا دیروز گذار تیمشان تقاضای بالا بردن قیمت بلیت مسابقه‌ها، در مسابقه‌های فوتبال جام تخت جمشید آنکه فکورتی باشند و بامید آنکه نرنجند، ما بارها بارها شیوه‌ها و راه‌های انتخابیشان را بیاد انتقاد گرفته‌ایم، اما این خرده‌گیریها خرده‌گیری یک دوستدار دلبسته به ورزش است. رویای مسابقه فوتبال بدون فروش بلیت، مولود هدف‌های ناشناخته ایست و گرنه چرا در تابستانی که در حال گذر است، درب استخرها برای ورود همگان باز نماند و خیلی چراهای دیگر.

آقایان انقلابی برای ورزش چه کرده‌اید؟

آری، امروز در برپاشنه شما می‌چرخد، اما چنان ننگید که طفلی را که سال‌ها سنگ آن را بر سینه میزدید، با دست‌های شما خفه شود و سال‌های بعد که شما نیستید، برای پرورش به چادر اکسیژن نیاز داشته باشد. بهر حال روزی غرش اریه پیروزی از دور بگوش خواهد رسید، روزی که شما نیستید و نخواهید بود، اما تاریخ خواهد بود، تاریخی که شما را به محاکمه خواهد کشید، و جوان‌هایی که شما نفرین خواهند کرد. بدرستی نمیدانم چرا این چنین فکر میکنید، سال‌ها شما را یک نقاش چیره دست ورزش با دست‌های خالی میدانستند، اما از زمانی که جذب صندلی‌های سازمان ورزش شده‌اید، انگار دیگر قلم موهای آب‌رنگ شما، رنگ‌های حقیقی خود را بر تابلوی ورزش رسم نمیکند، رنگ‌هایی که در زمان طاغوت سبب دل بستن مردم بشما و تیم‌هایتان میشد، وسیله‌ای برای اینکه خود من و خیلی‌های دیگر پشت سر شما سینه بزنیم. بدرستی نمیدانم چرا این چنین شده است، هرگز در ضمیر شما نمی‌چسبید، وعده‌های ایفانده، شکست‌های متوالی و کلافه‌کننده‌تر از همه "بی برنامه‌گی و یا برنامه‌نداشتن" و انتظارات عیب و نیم‌برآورده شکل بگیرد. مطمئنا "بدون گوشش برای مشاهده آنچه در پس پرده زندگی یک ورزشکار میگذرد که خود شما باید بهتر از همه بدان واقف باشید که هستید و از فوتبال‌لیست‌های بسیاری از باشگاه‌ها نیز میتوانستید بپرسید و جویا شوید، نمیتوان و نباید یک تنه و با سلاح قدرتی که خود آنها به شما تفویض کرده‌اند به جنگ بسیاری از ورزشکاران صورت سرخ شده با سیلی که از مستضعف هم مستضعف‌ترند رفت. برای تعیین گرایش‌های هر پدیده باید شناخت و درک درستی از آن پدیده و فکر دانست و آنرا از طریق علمی و آماری آزمود و برای تقویت یا تضعیف ابعاد مختلف آن و رسیدن بهدقی مشخص بفکر برنامه‌ریزی بود، دنیای آشفته امروز سرشار از اضطراب و ناگامی‌ها است و این آشفتگی در نسل جوان دنیای ما بیش از پیش احساس میشود. هنوز هم که عصر، عصر تصمیم‌های شماست، هنوز هم که لولاهای در با میل شما می‌چرخد، چرا خودتان قاضی خودتان نباشید، و در محکمه وجدان به تجزیه و تحلیل خویش نپردازید، فراموش نکنید نابودی چیزی جز انتقال از یک مرحله به مرحله دیگر نیست. به اطرافتان دقیق شوید، اگر ما ورزشی نداشته‌ایم، اگر ما در ورزش محو و نابود بوده‌ایم، شما چرا همان برنامه‌ها را با بسیاری از همین آدم‌ها را که در گذشته نیز آزموده شده‌اند، ادامه میدهید، آیا در این مرحله از انتقال شما نیز در نابودی گام برنمی‌دارید و آیا این نقل زیبای فارسی را آویزه گوش‌های خود نمیکند که "آزموده را آزمودن خطاست"، بامید آنکه در فکر این نباشید که همه مردم را به یک ساده‌نگری و یکسان نگری سوق دهید و هر فکر مخالفی را نفی کنید و یا بهر انتقادکننده‌ای بصورت یک دشمن نگاه کنید هم چنانکه طاغوتیان نیز تمام هم و غمشان یکسان فکر کردن همه آدم‌ها بود.



انستیتو ترمیم مو جلیلیا
برای خانم و آقا

جلیلیا: انقلابی‌ترین متد ترمیم مو (آلفاتکس) را با ۱۵ رنگ و فرم مختلف شامل رنگهای روشن، تیره، جوگندی و خاکستری برای هر چهره در هر سنی را آنگونه ترمیم مو می‌نماید که نازک بین ترین چشمها نیز متوجه اعجاز ترمیم موی استادان جلیلیا نگردند

خیابان کارگر شمالی (امیرآباد سابق) خیابان هفدهم
 شماره ۱۵ - تلفن ۶۳۶۸۸۵ و ۶۳۵۰۲۸

مؤسسه زبانهای خارجی
برای امتحان اعزام شهريور و تافل اکتبر و ژانویه با اطمینان صد درصد قبولی از امروز ثبت نام میکنند.
خیابان مصدق بالاتر از چهارراه تخت جمشید شماره ۵۵۳
تلفنهای: ۶۶۶۶۵۰ - ۶۶۴۵۳۱

با داشتن دیپلم ماشین نویسی از وزارت کار و امور اجتماعی زودتر استخدام میشوید
مؤسسه زبانهای خارجی در کو تاهترین مدت با بهترین و مدرن ترین متد شما را آماده اخذ این دیپلم میکنند.
خیابان مصدق بالاتر از چهار راه تخت جمشید شماره ۵۵۳
تلفنهای: ۶۶۶۶۵۰ - ۶۶۴۵۳۱ - ۶۶۵۰۶۹ - ۶۶۵۴۳۴
خیابان جمهوری ساختمان آلومینیوم طبقه پنجم تلفن ۳۷۰۸۲۹

آگهی ثبت نام نیم ترم تابستان
مؤسسه زبانهای خارجی برای کلاسهای زبان انگلیسی از مبتدی تا عالی، P. F. C., آلمانی، فرانسه، توفل (پرپ، پری و توفل اکتبر و ژانویه) اعزام شهريور ماه در ساعات صبح و عصر با استفاده از لایبر اتو ادهای مجهز زبان، مکالمه، خردسالان با استفاده از وسیله رفت و آمد و تغذیه رایگان، ماشین نویسی عادی و I. B. M. و منشیگری ثبت نام میکنند.
شروع کلاسها از بیستم مرداد ماه ۱۳۵۸
خیابان مصدق بالاتر از چهارراه تخت جمشید شماره ۵۵۳
تلفنهای: ۶۶۶۶۵۰ - ۶۶۴۵۳۱ - ۶۶۵۰۶۹ - ۶۶۵۴۳۴

انقلاب ایران آنگونه که بقیه از صفحه ۲۵ سایه خود، عوعو می‌کند. در گذشته آریامهری، احساس خفقان بیچاره‌ات می - کرد. این روزها، این احساس از پا درت می‌آورد که ترا به هیچ می‌گیرند. یا شاید هنوز اول عشق است. شاید زمینه‌های فراهم کرده‌اند تا، در آن، دستها روشود. شاید، بزودی، ورق برگردد. خدانکند. اما، در این فضای "آویختگی" می‌توان چشم به راه همه چیز بود. از خوشایندترین‌ها تا ناخوشایندترین‌ها...

من، در این زمینه، گاه عمیقا" احساس نگرانی می‌کنم. بیم آن دارم که، کار، ناگهان، به روشنفکرکشی کشیده‌شود. مردم، به ویژه، در این زمینه، باید برآستی هشیار باشند. در گذشته نزدیک دستگاه آریامهری بود که ارجمندترین فرزندان خلقهای ایران را می‌کشت. سرمایه‌سالاران، و مزدورانشان، امروز، بیشرمی را بجایی رسانده‌اند که می‌خواهند و می‌کوشند تا پدران سنت‌گرای ما را به جلادان فرزندان نوع‌گرای خویش بدل کنند. و وای بر ما، اگر بگذاریم، این خواست و کوشش به نتیجه برسد.

خطر دیگر و جدی‌تری که انقلاب ایران را سخت تهدید می‌کند، همانا خطر جنگ داخلی است. بادرهم ریختن ارتش استعماری شاه - آمریکا سرمایه‌سالاری جهان‌خوار، چاره‌ی کار خویش را در این دیده است، به گمان من، که پیکره‌ی ملت ایران را از درون بشکافد، و بخشی از آن را رویاروی بخش یا بخشهای دیگر بنشاند: این یک مسلمان است و آن یک بی‌خدا. این عرب است و آن فارس. نفت از آن مردم خوزستان است، نه از آن همهی ایرانیان. این یک شیعه است، آن یک سنی است...

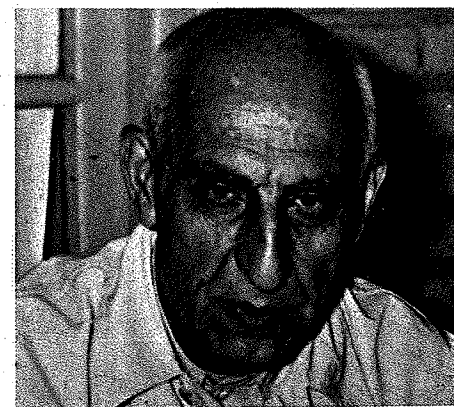
با نیرنگهایی از این دست، دشمنان برونسی و درونی انقلاب، می‌خواهند و می‌کوشند تا برافروختن آتش جنگ و برادرکشی یکشبه همهی نیروهای پیشرو و آزادیخواه و استقلال طلب ایرانی را - آنهم به دست خود این نیروها - از میان بردارند. چندان فرقی نخواهند کرد که چنین جنگی بایهانه‌ها و شعارهای تجزیه طلبانه درگیر دیا با انگیزه‌ها و گرایشهای دینی - جهان‌نگرانه. مهم اینست - و وحشتناک خواهد بود این - که برآیند چنین جنگی هیچ نخواهد بود مگر فرمانروائی دوباره‌ی سرمایه‌سالاری خون‌آشام آمریکا و همدستان جهان‌خوار او بر پیکر نیمه جان و خسته و درهم شکسته‌ی ملتی که، در راه رسیدن به آزادی و استقلال، همه چیز خود را از کف داده است. امیدوارم چنین نشود. و چنین نخواهد شد اگر، و تنها اگر، مردم ما هشیاری انقلابی خویش را از دست ندهند و آواهای شوم عناصر ضد فرهنگ، ضد روشنفکر، ضد یگانگی، ضد ملیت، و ضد تاریخ را نشنیده بگیرند.

خاطرات ملکه ثریا

ثریا ماجرای کودتای ۲۸ مرداد

را نقل میکند

هفته گذشته ثریا در بازگویی خاطراتش اشاره به برنامه‌ریزی شاه برای سفر داشت. او از لحظه‌ای یاد کرد که دکتر مصدق در قصر اختصاصی کنار شاه نشسته بود و از پنجره بیرون را نگاه می‌کرد. که علت سروصدا و جنجال داخل خیابان و جلو قصر اختصاصی را دریابد.



دکتر مصدق با تبسم نگاهی کرد و گفت سلوغ شده، مردم ریخته‌اند، ممکن است خونریزی بشود، بهتر این است شما فرار کنید. ولی شاه مثل اینکه از برنامه قبلی خبر داشت با خنده گفت این دفعه مردم برای ما نیامده‌اند، خیال می‌کنم روی صحبتشان با شماست. او راست می‌گفت هواداران آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله بهبهانی افسران بازنشسته ارتش که قبلاً با شاه‌سازش کرده و برنامه‌ریزی داشتند، آمده بودند که از خروج ما جلوگیری کنند، همه جلو قصر سلطنتی ایستاده و فریاد می‌کشیدند ما نمی‌خواهیم و نمی‌گذاریم شاه برود ملت شاه می‌خواهد. جاوید شاه، مرگ بر مصدق. وقتی دکتر مصدق فهمید که قضیه برعکس است رنگش پرید من از جا بلند شدم زیربازوی او را گرفتم و از در پائین قصر که بخوابان کاخ باز میشد روانه خانه‌اش کردم.

وقتی دکتر مصدق رفت و هنگامی که فریاد ملت باوج خود رسید شاه میکروفنی خواست و با صدای بلند از مردم تشکر کرد و بانها قول داد که هیچگاه ایران را ترک نخواهد کرد و همیشه در کنار آنان زندگی می‌کند.

این برنامه چند روزی آرامشی بساکنین قصر شاهی بخشید ولی مجدداً دکتر مصدق با باری ملت مبارزه خود را دنبال کرد و معلوم بود هیچ قدرتی قادر به از میان بردن مصدق نیست. من کم‌کم وارد بامور سیاسی مملکت شده بودم، رفت و آمدهای رجال سیاسی بخصوص مخالفین سرسخت دکتر مصدق هر روز از راهی تازه برای برانداختن حکومت او آگاه میشدم و پس از اینکه با اکثر افراد مطلع که هواخواه دربار بودند گفتگو کردم یكروز بطور ناخودآگاه بشاه گفتم بهتر این است که شما با یک کودتا مصدق را سرنگون کنید، شاه از شنیدن نظر من نگاهی تعجب‌آور



دارودسته شعبان جعفری با ۱۶ میلیون دلار مردم را خریدند

سپهبد زاهدی بود که یک شب شوارتسکف بدیدار شاه آمد و توصیه کرد برای دلگرمی زاهدی یک فرمان نخست‌وزیری بدون تاریخ بنام زاهدی امضاء کند و به ژنرال شوارتسکف بسپارد تا در موقع مقتضی از آن استفاده بشود، آن فرمان روز بعد بخط هیراد رئیس دفتر مخصوص شاه نوشته شد و به ژنرال شوارتسکف تسلیم گردید، بعد از صدور فرمان نخست‌وزیری سپهبد زاهدی که بصورت بسیار محرمانه انجام گرفت من و شاه برامسر رفتیم و همراه ما فقط سرهنگ نصیری فرمانده گارد مخصوص سلطنتی آمده بود، بمحض ورود برامسر شاه نصیری را در جریان تصمیم خود در خصوص ترک ایران گذاشت و تنها نصیری بود که از عزیمت ما از رامسر بخارج از ایران خبر داشت حتی هیچیک از اعضاء خاندان سلطنت با خبر نبودند، این را هم بگویم که ما قبل از حرکت از تهران یکدستگاه فرستنده قوی در کاخ سعدآباد کار گذاشته بودیم که بهر نقطه‌ای از ایران و یا خارج می‌رفتیم اخبار مهم مملکتی را کارمندان دربار بطور خصوصی در ساعت معین برای ما پخش می‌کردند ولی از وقتی وارد رامسر شدیم رادیو از کار افتاد، خبری از تهران نداشتیم تا وقتی که رادیو تهران خبر داد نصیری فرمانده گارد را که ما بتهران فرستاده بودیم تا حکم عزل مصدق را باو برساند دولت گرفته و توقیف کرده است. با این خبر توقف ما در ایران بسیار خطرناک جلوه مینمود در حالی که هیچگونه خبری از تهران نداشتیم و هیچگونه وجه و جواهری هم برنداشته بودیم تصمیم گرفتیم ایران را ترک کنیم، شاه با حال ناراحتی بچند نفر افسران که همراه ما آمده بودند و دونفرشان خلبان بودند نگاهی کرد و گفت از شماها کدامتان

داستان توطئه شاه، زاهدی، شوارتسکف گرمیت روزولت و آیت‌الله بهبهانی

حاضرید با ما بمسافرت بیایید، قبل از همه خلبان مخصوص ما "خاتمی" دستش را بالا برد و پاهایش را بهم کوبید و گفت تا جان در بدن دارم خدمتگزار شاهنشاه هستم او سروان بود و دو نفر آجودانهای شاه نیز هرکدام ادای احترام نمودند جابجا ما باتفاق آنها بسوی بغداد پرواز کردیم.

در اولین ساعت پرواز سکوت محض هواپیما را احاطه کرده بود. خلبانها افسرده و شاه متاثر و درهم بود، من سکوت هواپیما را شکستم و گفتم نگران نباشید ما دو هفته دیگر در تهران خواهیم بود، شاه نگاه مخصوصی بمن کرد و گفت نه عزیزم! دیگر همه چیز برای ما تمام شده است.

نزدیک ظهر بود که با آسمان بغداد رسیدیم، از برج مراقبت فرودگاه مشخصات ما را می‌پرسیدند، خلبان "خاتمی" به برج مراقبت خبر داد که بعلت نقص فنی ناگزیر بفرود آمدن است، این ادعا موجب شد که اجازه فرود بما دادند و در یک گوشه از فرودگاه نشستیم مامورین فرودگاه اطراف هواپیما را محاصره کردند و چند نفر پلیس بداخل هواپیما آمدند، شاه تیکه کاغذی برداشت و روی آن بانگلیسی مشخصات خود را نوشت آن را در پاکتی جا داد و رویش اسم وزیر دربار ملک فیصل را بفارسی قیید کرد و بدست یکی از مامورین فرودگاه داد او رفت و بلافاصله مدیر فرودگاه بدیدن ما آمد و با شتاب بکاخ شاه تلفن کرد وقتی پادشاه عراق از جریان آگاه شد وزیر خارجه و وزیر دربار را بفرودگاه فرستاد که ما را بقصر سلطنتی ببرند.

در آن یک شبه فراموش نشدنی که ما وارد بغداد شدیم هوا بقدری داغ بود که بزحمت می‌توانستیم نفس بکشیم ما از هوای لطیف و خوشآیند رامسر بفضائی دم کرده وارد شده با اضطراب و دلهره‌ای که بر وجودمان مستولی بود دچار یک حالت گرم‌زدگی شده بودیم درجه حرارت ۵۰ را نشان میداد با وجود اینکه اطاقی که ما در آن ساکن بودیم کولر داشت با این حال من کلافه شده بودم من تنها پوششی که به تن داشتم عبارت از یک لباس قهوه‌ای گلدار بود که در رامسر پوشیده بودم برهنه‌امی که ما را بقصر شاه هدایت می‌کرد گفتم آیا من میتوانم با این وضع بدون کلاه و دستکش بدیدن ملک بروم راهنماگفت: البته که می‌توانید. اعلیحضرت

بجوبی آگاهند که شما با شرایط مناسب و مطابق میل خودتان باین جا نیامده‌اید. ملک فیصل با احترام تمام و مهربانی خاص ما را استقبال کرد و بشاه گفت که تا هر زمانی بخواهیم می‌توانیم در بغداد بمانیم ما از او تشکر بسیار کردیم ولی چون هوا بسیار گرم بود پس از زیارت حرم یک هواپیمای انگلیسی در بست اجاره کردیم و روز سه‌شنبه ۱۸ آگوست بسوی رم روانه شدیم. وقتی وارد فرودگاه رم شدیم عکاسها و خبرنگارها ما را احاطه کرده بودند همه روزنامه‌های اروپا و امریکا عکس‌های ما را چاپ کرده بودند ما در هتل اکسلسیور رم اقامت کردیم و بعد از ظهر همان روز بود که مطبوعات اروپا نطق آتشین دکتر فاطمی را علیه شاه عیناً چاپ کردند او در نطق خود تقاضای اعدام دسته‌جمعی همه افراد خاندان پهلوی، اعلام جمهوری و همکاری کمونیستها با دولت را خواستار شده بود. در نتیجه این نطق بود که عکسها و مجسمه‌های شاه را مردم پائین آوردند و من پس از شنیدن این جریانات کاملاً نومید و مایوس شدم، آن روز منظره تلخی را دیدم که هیچگاه نمیتوانم آن منظره را از یاد ببرم، شاه با حالت مایوسی گفت "ثریا" با شرایطی که در ایران بوجود آمده ما باید بفکر آینده باشیم صرفه‌جویی هم نکنیم چون پول باندازه کافی بهمراه نیاورده‌ایم این گفتار شاه برای من خیلی گران تمام شد و او را دلداری دادم و پس از مدتی مشورت چون "شمس و اشرف" قبلاً با امریکا رفته بودند تصمیم گرفتیم اگر خیلی مایوس شدیم هفته بعد ما هم با امریکا سفر کنیم دو روز بود که وارد رم شده بودیم و در سالن بزرگ هتل "اکسلسیور" مشغول صرف نهار بودیم که گزارشگر "اسوشیتد پرس" با عجله بطرف میز ما آمد و کاغذی را بدست شاه داد. آن کاغذ قسمتی از خبر تلکس بود که روی آن نوشته شده بود "مصدق سقوط کرد". ارتش تهران را در اختیار دارد زاهدی در اطاق نخست‌وزیر مشغول کار شده است ما دست از غذا کشیدیم، شاه مثل آدمهای برق‌زده‌بان با خنده باوگفت دیگر چه خبر او تمام خبرهایی را که از رادیو گرفته بود برای ما بیان کرد، شاه رنگش پریده بود و حالتی داشت که کم مانده بود بزمین بیفتد یکمرتبه



صدایش بلند شد و بزبان فرانسه فریاد کشید "اگر این اخبار درست باشد حکومت قانون بایران بازخواهد گشت و در آن صورت من و ملکه هرچه زودتر بوطن باز میگردیم" آن روز تا ساعت ۲ بعداز نصف شب من و شاه در اتاقمان از امریکا، انگلیس، ایران، و عراق خبر گرفتیم و بالاخره مطمئن شدیم که آیت‌الله بهبهانی با همکاری گروه طرفدار شاه مردم را تشجیع نموده و شوارتسکف و اردشیر زاهدی با تقسیم شانزده میلیون دلار پول توانسته‌اند مردم جنوب شهر را که همه شاهدوست بوده‌اند توسط شعبان جعفری و چند یکه‌بزن دیگر تجهیز کرده و خانه دکتر مصدق را غارت کنند و دکتر مصدق ناگزیر از خانه خود ببرزمین منزل یکی از دوستانش می‌رود. در ایجاد این ماجرا علاوه برکوشش شوارتسکف، گرمیت روزولت، و زاهدی دلارهای امریکائی نقش بسیار موثر داشتند روز بعد بود که ما در پینسو شام می‌خوردیم که تلگرافی از تهران رسید، زاهدی اعلام کرده بود "مردم ارتش ایران با بی‌صبری تمام در انتظار بازگشت اعلیحضرت بسر می‌برند! و وفاداری و علاقه‌مندی بی‌قید و شرط خود را اعلام میدارند" همان روز که این تلگراف رسید سروکله اشرف پهلوی باتفاق سرهنگ جهانبانی افسر نیروی هوایی پسر سپهبد جهانبانی که در آن زمان همیشه با اشرف پهلوی بود پیدا شد. آنها نزد من ماندند و شاه نیمه‌شب با یک هواپیمای دربست باتفاق خلبان خاتمی و آجودانهایش بتهران حرکت کرد و منم یک هفته بعد باتفاق اشرف خواهر شاه و قراگوزلو و جهانبانی بتهران پرواز کردیم و از آن بیعد محاکمات مصدق و فاطمی و سایر دوستانشان بر پا شد دکتر فاطمی را شاه فقط بخاطر آخرین نطقی که کرد اعدام کرد ولی مجازات دکتر مصدق را که محکوم باعدام شده بود تخفیف داد و وقتی از او پرسیدیم چطور شد مصدق را از میان برداشتی او گفت خواستم اما زاده‌ای از او بسازم.

ناتمام



حقایقی درباره سازمان «امل»

از زبان شهید کمال جنبلاط

سر فلسطین، آرمان جمال عبدالناصر، و قلب آزادیخواهان هدف بود و سوریه و سازمان صاعقه و امل مأمور شلیک تیر بودند

اشاره: نخستین بار که "ولید" جنبلاط (پسر کمال جنبلاط) را دیدم. حضورش را باور نداشتم. در واقع آنقدر این حضور ناگهانی بود که در خواب هم نمی شد تصورش را کرد.

پدر مارینامتر هنرپیشهی فیلم بیگانه بیای مسعود کیمیائی، مرده بود با مسعود رفتیم تشییع جنازه - آنجا مادر مارینا را دیدم شکوهمند زنی که هنگام وداع با نیکیای همسرش زمزمه میکرد که بامدادان به یاد گل سرخی می چینم و گلبرگهایش را به باد میدهم تا آنسوی بهشت، نفسی که میکشی معطر باشد.

باور کنجکاو می مرا تحریک میکرد. یک زن نیمه روسی، با آنهمه دانش و لطافت و بعد معلوم شد که شهزاده است و پدرش نسب از آل جنبلاط می برد که پس از فتح اسپانیا دوتیره شده بودند گروهی به روسیه و جمعی به جبل لبنان رفته بودند. شی میهمان مادرمارینا، شاهزادهی شکوهمند شرق کهن بودم آنجا جوانی بود سپیدروی که به فرانسه سخن میگفت و مارینا خبر از ازدواج خود با او میداد.

باور کنجکاو می مرا تحریک میکرد. یک زن نیمه روسی، با آنهمه دانش و لطافت و بعد معلوم شد که شهزاده است و پدرش نسب از آل جنبلاط می برد که پس از فتح اسپانیا دوتیره شده بودند گروهی به روسیه و جمعی به جبل لبنان رفته بودند. شی میهمان مادرمارینا، شاهزادهی شکوهمند شرق کهن بودم آنجا جوانی بود سپیدروی که به فرانسه سخن میگفت و مارینا خبر از ازدواج خود با او میداد.

اختناق و سانسور وحشتناک رژیم محمد رضا شاهی، در کنار لطافت جبرانناپذیری که به فرهنگ، اندیشه، و تطور نهادهای پنداری انسان معاصر ایرانی زد، باعث شد که قشرهای تحصیلکرده بدون آشنائی با یک زبان خارجی و بدون امکان سفر به بیرون مرزهای ایران، دارای بینش و تفکری یک بعدی شوند و جهان بینی شان محدود و محصور به تبلیغات و برنامه ریزیهائی باشد که ساواک و اربابان اسرائیلی و امریکائی تدارک می بینند.

در بحبوحه جنگهای لبنان همین سیستم تبلیغاتی چنان اخبار را دگرگون و بازگونه در ایران پخش میکرد که اگر بخیبر بودی و یا نمی توانستی به رادیوهای عربی گوش کنی، می بیندستی که در لبنان گروهی ظالم با نام فلسطینی، ترفیخواه، طرفدار عبدالناصر و... به گروهی مظلوم بیچاره دردمند بنام "فالاترست" و "احرار" و "جبهه حراس الارز" حمله کرده اند و مشغول کشتار آنها هستند.

رژیم شاه مخلوع که از رادیو تلویزیونش وسیله ای برای تحمیل مردم ایران زمین ساخته بود هنگام حمله سوریه به لبنان، و کشتار آزادیخواهان فلسطینی و ترفیخواه، با کمک مزدورنامه ها، چنان قشقرقی بنفع سوریه راه انداخته بود که باورت نمیشد تا دیروز همین وسائل ارتباطی رژیم سوریه را دشمن میدانستند و اسد را شیر پندهای می خواندند.

امپریالیسم زمانی به نوکرائش میگفت بجان هم میبفتند و روزی از آنها میخواست با هم باشند - سفر حافظ اسد به ایران، و توافقنامه الجزایر بین شاه مخلوع و صدام حسین - انقلاب که بالا گرفت پنداشتی که بگاہ پیروزی دیگر بوق و کرناهی استعمار خاموش خواهد شد و تو حقایق را به آشکار درخواهی یافت.

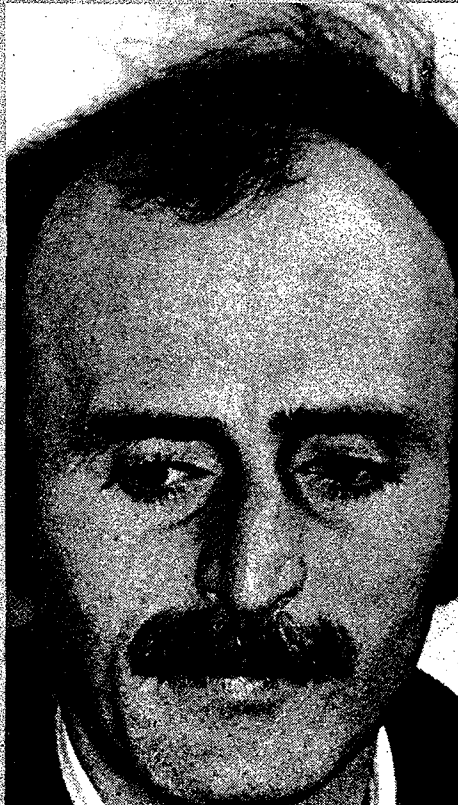
بنابر این شکست زده بودی وقتی در فرادی انقلاب میدیدی سازمان "امل" که همدست سوریه در کشتار فلسطینی ها و رزمندگان ترفیخواه در لبنان بود مجاهد و مبارز ضد استعمار میشد. و دلفک برگزیده "امل آقای" حسین الحسینی " که سوابقشان را از کودکی دوستان بیرونی و صیداوی میدانند مثل یک رئیس کشور به سرزمین آزاد شده تو بیاید و رادیو تلویزیونت به چهار ساعت از وقت و بودجه مردم را اختصاص به معرفی او دهد. با توجه به این روش بعنوان سردبیر امید ایران، چون دیرگاهی در خاورمیانه عربی زیستام، و با اکثر جناحها و گروهها تماس داشتم ضروری دیدم برای آندسته از جوانان پاکدل و مبارز که اینروزها، شکل مار را بعنوان واقعبیت مار باور کرده اند و مسحور سخنان صادق طباطبائی سختگوی دولت موقت دربارۀ سازمان امل و پیشینه انقلابی آن شده اند، پیشینه این سازمان را که اینروزها استقلال وطن مرا بخطر انداخته هستی انسان مبارز ایرانی را با تربیت جفاکار بخطر انداخته است برملا سازم. آنهم با استاد و مدارک و از زبان شهید بزرگ و فیلسوف مبارز شرق "کمال جنبلاط" که در توطئه مشترک سازمان امنیت سوریه، سازمان صاعقه و سازمان "امل" کشته شد. جنبلاط را کشتند چون خیلی میدانست. و خوشبختانه بعضی از این دانسته بدست ما رسیده است که بخشی از آنرا در جلد اول کتاب "وصیتنامه کمال جنبلاط" چاپ کردم و تتمه آنرا در سه شماره در امید ایران میخوانید.

ع - نویز زاده

آرمانی بدون چشمداشت به نوع نظامها " خدشدار شده بود. برای توده های عرب عبدالناصر نمونه ای بود - و همچنان هست - از یک رهبر و قاعد اساطیری که اندیشهی مبارزه با استعمار و اعوان و انصارش را به شکل یک حرکت مردمی راهبری کرد، و آوار رهایی یخس را بر لبان مردمی که تحت استعمار عثمانی و بعد انگلیس و فرانسه، بودند، رویاند. اگرچه وابستگی به فرانسه، در مورد سرزمینی مثل لبنان و نوع مستعمره داری فرانسویان، طعم استعمارزدگی را کمتر به مردم لبنان چشاندۀ بود، ولی باز هم در موقعیت عبدالناصر تفاوتی نمیکرد. و حتی کار بجایی رسیده بود که متخصصین مارونی بعد از رویدادهای ۱۹۵۸ تا مدت ها جزات طرح کردن حرفهایی از فصل: "لبنان یک کشور اروپایی است تا یک سرزمین عرب" را نداشتند. ولی عقب نشینی کوتاه مدت و موقت نیروهای مترقی عرب پس از نبرد ۱۹۶۷، در برابر نظامهای قبیله ای و قرون وسطایی این تصور را در ذهن "شوونیست" های مارونی به شکل حقیقی مسلم حلوه گر ساخت که، ساعت رهایی از چهره ی عربی لبنان که تنها بخاطر رسیدن به استقلال و گذشت مسلمین از اندیشهی وحدت با سوریه، در سال ۱۹۴۲ در سند استقلال پذیرفته بودند، فرا رسیده است. لبنان در اندیشهی آنان سرزمینی بود که هیچ وابستگی قومی و فرهنگی و "ایدئولوژیک" ی با جهان عرب نداشت و برای رسیدن به این بی ولایتی باید پاسداران وابستگیهای "اقلیمی قومی" و "وحدت فکری و صوری" را نابود کرد.

عربی، و در مقابل وابسته به غرب برداشته بودند، این بار تصمیم گرفتند دقیقتر و با تامل بیشتر عمل کنند تا چون پدرانشان مجبور به پذیرش لبنان عربی با تشارقومی و اسلامی نشوند. به اعتقاد آنان عرب یعنی مسلمان، سوری یعنی دشمن حومی و گوشتی و ناصریسم یعنی حرکت پیروز و بیوای قومیت عربی.

جمال عبدالناصر

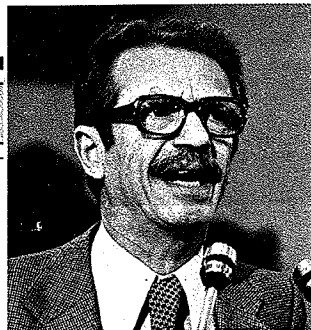


برای جدا کردن کردن این سه، تیز و برنده شود. در پی نشست شوونیستها، مهمترین و قدیمترین سازمان سیاسی و شبه نظامی جدایی طلبان، کتاب بافالاترها که راه و روشی "شبه فاشیستی" داشت آموزش نظامی و مسلح کردن کادرهای خود را با سرعت تمام آغاز کرد. و بطوریکه اطلاعات و آمار دقیق نشان میدهد در آغاز نبرد لبنان در ۱۹۷۵ حدود هفت تا هشت هزار جنگجوی کارآزموده داشتند که بسیاریشان در مدارس نظامی بزرگ غرب و اسرائیل تعلیم دیده بودند و از نظر سار و برگ نیز صدها توب و مسلسل سبک و سنگین، خمپاره اندازهای مدرن و سایر تجهیزات نظامی در انبارهایشان ذخیره کرده بودند. تا اکتبر ۱۹۷۳ همه چیز طبق خواست و نقشه ی آنان پیش میرفت (البته آنها غافل بودند که نیروهای وطنی و ملی با آرمانهای قومی که وظیفه ی توحید و یکپارچگیشان عهدۀ ی حرب "سوسیالیست ترفیخواه" ما و نیروهای ناصری بود، از این حرکت و هدف آگاهی دارند). فالانزها و احرار شعفون و متحدانشان خود را در یک قدمی پیروزی میدیدند و به کرسیهای ریاست و وزارت و انبارهای سرشار پول و ثروت و منافع تمام تشدیی، لبخند میزدند، ولی... بله ولی ناگهان نبرد رمضان یا جنگ یوم کپور روز توبه کردن، مجبور به عقب نشینی و پنهان کردن ایده آلها و هدفها و خواستهایشان نمود. چرا که نبرد اکثر برغم عقب کشیدن ناچیز سوریه در جولان، و عبور نمایشی و تلویزیونی واحدی از ارتش اسرائیل از خلیج سوئر در دفر سوار پیروزی اعراب راجه از نظرگاه سیاسی و چه با توجه به خسارات حریفان از دیدگاه نظامی و اقتصادی بدستال ناممکن

خدمت، خیانت

خدمت، خیانت

خدمت، خیانت



داستان شاپور بختیار و ساواک شاه

بدستور شاه در نخست‌وزیری
میکر فنهای مخفی کار گذاشته
بودند

رئیس: دادگاه رسمی است. آقای دادستان
میتوانند سخنان خود را آغاز کنند.

دادستان: بله بنده محضر دادگاه را متوجه
سخناتی کردم که اخیراً "بنقل از شاپور
بختیار در وسایل ارتباط جمعی جهان منعکس
شده، و در واقع نمایشگر توطئه حسابشده و
دقیقی است که از سوی امپریالیسم جهانی
علیه انقلاب ما تدارک دیده شده است.
وگرنه چه سری است که آقای بختیار شش ماه
از چشمها پنهان میماند و ناگهان ظهور
میکند. آنهم در شرایطی که امپریالیسم در
گوشه و کنار کشور ما آتش افروخته و احتمالاً
اینجا و آنجا نارضایتیهائی بچشم میخورد.
به این بخش از سخنان بختیار در
مصاحبه با بی‌بی‌سی گوش کنید تا معلوم شود
که آقای مرزبان از چه کسی دفاع میکند و
چگونه ضد و نقیض میگوید.

(در اینجا نوار دکتر بختیار پخش میشود.
وی در قسمتی از سخنانش پس از اشاره به
وضع ایران میگوید: در حال حاضر دچار
یک دیکتاتوری هستیم، وضع اقتصادی کشور
نابسامان است و مسلماً با وضع فعلی ایران
از بین خواهد رفت. در قسمتی دیگر دکتر
بختیار با اشاره به مقام رهبری نهضت،
میگوید روحانیون باید به مساجد بازگردند.)
حال با توجه به این سخنان چگونه آقای
مرزبان از تفاهم بختیار با روحانیت و تصمیم
او به مذاکره با رهبری انقلاب حرف میزند.
بختیار آمده بود تا کمر نهضت را بشکند. او
مامور بود انقلاب را بشکلی درآورد که یک
شیر بی‌بال و دم و اشکمی شود و بصورت
عاملی در دست قدرتهای بیگانه درآید.

وکیل مدافع: اعتراض دارم. آقای دادستان
با سفسطه و توسل جستن به حرفهایی که
اصلاً ارتباطی به سخنان مهندس مرزبان

ندارد میخواهند توجه دادگاه را از حقایق
که شاهد ارائه میدهد بطرف دیگری معطوف
کنند.
رئیس: اعتراض وارد است.
دادستان: مسئله را بنحو دیگری مطرح
میکم. زمانی هست که شما متهمی را احاکمه
میکنید و اصل را بر براءت گذاشته‌اید تا
عکس آن هم ثابت نشود متهم بیگناه است.
ولی شخص بختیار طبق نظر قاضی شرع
محکوم شده، بنابراین ما در واقع داریم
درباره یک مجرم بحث میکنیم. آنوقت آقای
مرزبان طوری حرف میزنند که انگار به یک
آدم عادی تهمتی نسبت داده شده و وظیفه
دادگاه رفع تهمت از ایشان است.

وکیل مدافع: کدام قاضی شرع آقای بختیار
را محکوم بمرگ کرده.
دادستان: آقای شیخ صادق خلخالی.
وکیل مدافع: ایشان به گفته صریح جناب
آقای دکتر یزدی وزیر امور خارجه دولت
موقت از اینکار برکنار شده‌اند. و بعد قول
آدمی که مثل ظل‌السلطان بچنگ آثار
باستانی می‌رود و به اسم خراب کردن مقبره
شاهان حکم ویرانی مقبره ناصرالدینشاه که
نزدیک به سه میلیارد تومان سنگ و مجسمه
آن قیمت گذاری شده، و یا قبر محمد شاه و
مهد علیا را میدهد آیا میتواند یک قول

هفته گذشته دادگاه مطبوعاتی شاپور بختیار به آنجا رسید که قرار شد در پاسخ
اظهارات مهندس مرزبان، دادستان با استناد به بخشی از سخنان متهم، دادگاه را
متوجه ضد و نقیض گوئیهای آخرین نخست‌وزیر پیش از انقلاب بنماید. پیش از شروع
دادگاه لازم به یادآوری است که ما هیچگاه قصد نداریم در این دادگاه بختیار را محکوم
یا تبرئه نمائیم. بگمان ما وجدان بیدار ملت ما است که بر اساس اسناد و مدارک و اقوال
ارائه شده قضاوت خواهند کرد که بختیار خادم بود یا خائن!

مهندس مرزبان:

روزی که شاه رفت با صدای بلند گفت:
از شر این قلدر راحت شدیم

بختیار مصمم بود رژیم سلطنتی را تغییر دهد

قابل قبول و قطعی باشد. ما امروز آقای
بازرگان را بعنوان رئیس دولت می‌شناسیم.
ایشان هرگز سخنی درباره محکومیت بختیار
نگفته‌اند. حتی تا دو سه روز پیش از پیروزی
انقلاب در برابر هزاران تن در دانشگاه از
او تعریف و تمجید کرده‌اند. وزیر خارجه
دولت موقت گفته است که بختیار
قراردادهای بین رژیم گذشته و آمریکا را
لغو کرده، روابط با اسرائیل و آفریقای جنوبی
را قطع نموده، با فلسطینی‌ها برای بازکردن
نمایندگی در ایران مذاکره کرده، دستور
قطع صدور نفت به اسرائیل را داده، و در
واقع اقداماتی کرده که همگی مورد تأیید
دولت فعلی، و آغازگر راهی بوده که امروز
وسیله دولت جناب مهندس بازرگان دنبال
میشود. ما زمانی می‌توانیم قاطعانه حکم
بر مجرم بودن و مرگ بختیار بدهیم که اسناد
خیانت و وابستگی و مجرمیت او در دادگاه
وجدان خلق ارائه شود.

دادستان: بعضی بدیهیات نیاز به سند
ندارد. آقای بختیار بود که دستور کشتار
میداد.
وکیل مدافع: اعتراض دارم. رجوع کنید به
اعترافات ربیعی، رحیمی، خسروداد، مقدم،
امینی افشار و دهها افسری که تیرباران
شدند و همگی اظهار داشتند بختیار کنترلی

دادستان: او دشمن دین و انقلاب اسلامی بود بنا بر این جرم او قطعی است

وکیل مدافع: کسی محکومیت او را داده که طبق گفته
وزیر امور خارجه حق حکم دادن ندارد



روی ارتش نداشت. بنده با اجازه از ریاست
محترم میخواهم برای روشن شدن همین
مسائلی که در این جلسه مورد بحث است
بار دیگر آقای مهندس مرزبان را بجایگاه
شهود احضار کنیم و از ایشان بخواهیم
بقیه سخنان خود را ادامه دهند.

رئیس: مانعی ندارد شاهد می‌تواند به
سخنانش ادامه دهد.
وکیل مدافع: آقای مهندس مرزبان با توجه
به سوگندی که خورده‌اید بقیه سخنان خود
را ادامه دهید.

مهندس مرزبان: در جلسه قبل این دادگاه
سعی کردم که نیات و هدفهای شاپور بختیار
را در قبول مسئولیت اداره کشور در آن
شرایط بحرانی آنطور که من درک کرده‌ام
روشن کنم. به تصور بعضیها شاپور بختیار
یک "آپور چنیست" بوده که با زرنگی خاص
میخواست که سوار قطار در حال حرکت شده
و از انقلاب ملت ایران به نفع خود
بهبزبرداری کند و حتی این مطلب را یکی
از نزدیکان امام در پاریس بمن اظهار نمود
ولی این طرز فکر برای آنهائیکه خود عاشق
مقام و قدرت هستند امری قابل قبول است
و نمیتوان آنها را ملامت کرد زیرا بگفته
مولانا روانشاد

"چون نهی پیش چشت شبیه کبود
زانجهت عالم کبودت مینمود"
آنهائیکه عملاً "شاهد اتفاقات کودتای
شوم ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بودند و با عرق وطن
پرستی شاهد گذران لحظات دردناک ۲۵

بیشتری داغ‌دیده بسوک بنشینند. لازم
نبود که ثروتهای ملی نابود شود و چرخهای
اقتصادی صنعتی کشور از حرکت بایستند.
موردی نداشت که ارتش بطرز فاجعه‌آمیزی
متلاشی گردد و غرور ارتشیان در برابر ملت
خرد شود زیرا همه آنها که گناهکار نبودند
و ما همیشه باین ارتش برای دفاع از تمامیت
ارضی کشور در مقابل لاشخورهای زمین‌خوار
بین‌المللی نیازمندیم. دلیلی نداشت که
ما دولت مرکزی را چنان ضعیف کنیم که
مغرضان آلت دست بیگانه در گوشه و کنار
کشور جنگ خانگی راه بیانازند. او برای
جلوگیری از هرگونه نابسامانی ایمان داشت
که با حمایت و رهبری امام و کمک همه وطن
پرستان متعهد میتوانست بدون خرابی و
خونریزی بیشتر اهداف مقدس انقلاب ملت
ایران را جویگو باشد. او تنها برای مقابله
با بعضی امرای فاسد، و سرسپرده و قلندر
ارتش قدری زمان میخواست که متاسفانه
همین را از وی دریغ کردند. او در نظر
داشت که با کمک ملت و در تحت حمایت
امام ارتش محمد رضا شاهی را با یک برنامه
ویژه به ارتش ملی ایران تبدیل نماید که
جزئیات آن برنامه که بسیار مدون و زیباست
در یک مقاله به پیشگاه ملت تقدیم خواهد
شد تا قضاوت کنند و سیپروی شود هر که
در او غش باشد. آنهائیکه یک سرباز وظیفه
را که دوسال از بهترین سالهای عمر خود را
با قبول خدمت مقدس سربازی بملک و ملت
تقدیم میدارد فقط به صرف اینکه بعلت
گمراهی مورد سوءاستفاده خائنین قرار گرفته
و تیری از لوله اسلحه او خارج شده و جوانی
را کشته است در دادگاه انقلاب محکوم
میکند و بلافاصله میکشند بایستی بدانند که
هیچ ضدانقلاب واقعی (!!) نمی‌توانست تا
این اندازه بروح انقلاب ملت لطمه بزند که
این باصلاح طرفداران و مدعیان سرسخت
انقلاب. آیا شما دیگر نیازی باین ارتش
برای دفاع از تمامیت ارضی کشور ندارید و
یا اینکه اعتقادی بکشور ندارید که نیازی به
دفاع از تمامیت ارضی و استقلال آن باشد.
مگر ندیده‌اید که بیدادگاه نظامی شاه مخلوع
بعد از کودتای ننگین آمریکائی ۲۸ مرداد
۱۳۳۲ سرهنگ ممتاز و سروان گلستانه، یعنی
دو نفری که با کشتار بیش از هزار نفر از
ارادل و اوپاشی که میخواستند با حمله
بخانه مصدق او را بکشند بصراف اینکه این
آقایان دستور نظامی را اجراء کرده بودند و
بخاطر حفظ نظم و احترام بمقررات نظامی
ارتش نه تنها آنها را نکشتند بلکه بدلائل
جانبی به زندانهای کوتاه مدت محکوم و
سپس آزاد کردند.

رئیس دادگاه:
با توجه به وقت دادگاه بقیه بحث
را به جلسه بعد موکول می‌کنیم.
نا تمام

احمد شاملو بقیه از صفحه ۱۵ چه چیزی با پارسل تغییر کرده است



می‌رسد یا نه. زیرا در بسیاری از شهرستان‌ها، بسته‌های این نثریات ضبط می‌شد یا به سرعت می‌رفت، یا دفاتر نمایندگی‌های آنها زیر فشار عناصری که به هر حال اگر دولت با اقداماتشان موافق نبود به سرعت می‌توانست آنها را سر جای خود بنشانند مجبور به عقب‌نشینی یا تعطیل می‌شدند یا می‌شوند، یا آنها را منهدم می‌کردند یا می‌کنند. بله، دولت راست می‌گوید: ما نویسندگان می‌نویسیم، ولی با چه بهائی؟ - زیر سیلی از تکفیر و توهین و تهدید به مرگ! - در حقیقت ما از زیر گیوتین فریادمی‌زنیم. - این است دستاورد "انقلابی" ما در زمینه آزادی اندیشه و عقیده و آزادی بیان و قلم، زیر سایه دولتی که رئیسش تا دیروز کباده‌کش دفاع از حقوق بشر بوده است! - در حقیقت ما آزادیم که مثل آقایان فکر کنیم و "آزادیم که عقاید آقایان را تبلیغ کنیم! من نمی‌توانم حساب کنم ببینم این میان چه چیزی تغییر کرده است، چون تا پارسل هم موجود عتیقه دیگری بالا سرمان بود که می‌گفت همه آزادید که نسبت به اصول مورد اعتقاد من خربندگی نشان بدهید.

۶) حقوق ملیت‌ها به بهانه "تجزیه‌طلبی" با قوه قهریه سرکوب می‌شود. در واقع وضعی که اکنون بر اثر ندامت‌کاری و لجاج بی‌موضوع دولت و نو قدرتان در کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا و خوزستان به وجود آمده است با مختصر تفاوتی تکرار همان سیاستی است که رضاخان در اوان سلطنت غاصبانه‌اش دنبال می‌کرد تا با زیر پا نهادن حقوقی که از طریق انجمن‌های ایالتی و ولایتی

بازکردن گرهی که نه فقط به راحتی می‌شده است با دست بازش کنند، بلکه باید گفت اگر به راستی سوئیت یا سوئ سیاسی در میان نمی‌بود خود از نخست گرهی در میان نمی‌آمد. - ما داریم بدون هیچ علتی شتابان به یک جنگ داخلی کشانده می‌شویم. و البته اگر در نظر بگیریم که از ایجاد یک جنگ داخلی در کشورما جز امپریالیسم آمریکا هیچ کس بهره‌مند نخواهد شد به راحتی می‌توان تعیین کرد کسانی که با لجاج خود در قبول حقوق ملیت‌های ایران چنین نفاق افکنی می‌کنند و با اردو کشی و تسخیر نظامی شهرستان‌ها اینگونه به جنگ اعصاب دامن می‌زنند طرفدار منافع کیستند و در مسیر چه سیاستی گام برمی‌دارند.

۶) موسسات بزرگ مالی، صنعتی، تجارتي، کشاورزی و غیره می‌بایست ملی بشود. حتی برای وصول به آن "جامعه" بی‌طبقه" مورد ادعای خود آقایان هم بهتر بود این موسسات "ملی" بشود، نه "دولتی". ابرار تولیدی که آشکارا از چپاول و غارت توده‌های ملت و سرمایه

های ملی ما فراهم آمده می‌بایست در اختیار کسانی قرار گیرد که خون و جان و عمرشان طی سال‌ها در آن موسسات مورد بهره‌کشی قرار گرفته است. نمی‌توان ادعا کرد که در طریق "عدالت اجتماعی" و "تعدیل ثروت" و "نجات پابرهنگها از فقر" گام بر می‌داریم، اما پابرهنگان بیگار و درمانده را به گلوله بندیم و ثروتمندان فراری را دعوت به بازگشت کنیم یا موسساتی را که میلیون‌ها به این بانک و آن بانک بدهکارند به عنوان "ملی کردن" از ورشکستگی نجات بدهیم.

برای این که چیزی را دور نزنه باشم باید درباره ملی کردن بانک‌ها و موسسات بیمه یک نکته را هم اضافه کنم: اهل فن گفته‌اند که میزان سرمایه‌گذاری‌های خارجی در سیستم بانکی ایران، در مقایسه با ماهیت عمل و نوع مدیریت نظام بانکی گذشته چندان اهمیتی نداشت. به عبارت دیگر نظام مدیریت بانکها، برکنار از قدرت عالییه دولت ملی و متشکل از شبکه پیچیده‌ای در روابط و نفوذ، بویژه در ارتباط با منافع

خارجی، در حقیقت عبارت بود از به کار انداختن مکانیسم‌هایی برای انتقال پول و سرمایه و درآمد به خارج از کشور. از این رو قراردادن این نظام در زیر نظارت دولت، در واقع گام موثری است برای بی‌اثر کردن آن مکانیسم‌ها و کنترل موثری بر ثروت ملی. اگر این استدلال را بپذیریم، در آن صورت انتظار اینست که دولت در زمینه ملی کردن بانک‌ها و موسسات بیمه درست در جهت خنثی کردن همین نظام مدیریت و برهم زدن شبکه روابط و نفوذهای مشکوک و ضد ملی عمل کند و ضربه را دقیقاً به همین نقطه وارد آورد و این چیزی است که در عمل چندان به حقیقت نیویست زیرا دیدیم که تغییر در سطح مدیریت بانکها، در واقع فقط نوعی جابه‌جایی روسا و مدیران موجود بود!

همین نکته، یعنی توجه به تغییرهای بنیادی در نظام مدیریت و جایگزین کردن مدیریت فاسد گذشته توسط مدیریتی واقعاً "مردمی و آگاه" به منافع ملی، در مورد صنایع بزرگ ملی شده هم مصداق دارد، حال که اربابان صنایع گذشته‌اند فرار کرده‌اند و دولت وارث مایملک نابسامان آنهاست، برای به راه انداختن این موسسات در قالب سیاست ملی، هیچ چیز بهتر از تاکید بر مشارکت هر چه بیشتر کارکنان و کارگران و استفاده از امکانات سیاست شورائی و خودگردانی نیست. ولی چه بگوئیم که دولت درست در برابر همین سیاست شورائی است که جبهه گرفته و بهیچ قیمت حاضر نیست روی خوش به آن نشان دهد.

۷) در باب مبارزه با فرهنگ استعماری، هر چه فکر می‌کنم می‌بینم همان بهتر که اصلاً هیچ چیز گفته نشود. جامعه هزار وصله مندرسی را از تن مانده‌ایم و دور انداخته‌ایم، بله، اما با توجه به نشانه‌هایی که شتابان دارد آشکار می‌شود، بهتر آن است که بگذاریم آینده نشان بدهد که به جای

آن خلعت زربفت رویائی قامت‌مان را به چه چیز آراسته‌ایم. انقلاب فرهنگی مورد نیاز جامعه ما، عجالتاً با بازگشت فرهنگ غیرایرانی نظامی قبیله‌ای متوقف مانده است.

۸) ریشه‌کنی فقر! - مناسقم که بگویم افسانه می‌نماید. دولت اصلاً چنین برنامه‌ای ندارد. این که زنان جنوب شهر به ندای امام خود پاسخ بگویند و با رغبت و میل تمام الکترونی‌های را که از پستانداز کلفتی و رختشویی برای خود تهیه کرده‌اند به "بنیاد مستضعفین" تقدیم کنند تنها و تنها نشانه احترام آنهاست به روحانیت مورد اعتقاد خود و نه چیز دیگر. این "برنامه" انقلابی نیست. در حقیقت این جا مردم نیستند که صاحب چیزی می‌شوند، بنیاد مستضعفین است که چیزی از مردم می‌گیرد. و بنیاد مستضعفین نیست که به یاری مردم شتافته، بل مردمند که به یاری آن برخاسته‌اند.

۹) و بالاخره، مساله قانون اساسی و ماجرای مجلس خبرگان و به فراندوم گذاشتن قانون اساسی! - مساله‌ای که همه گفتنی‌ها در مورد آن گفته شده و البته گوش شنوایی نبوده است. فریب آشکاری که به نام مذهب صورت گرفته است و تازه همان هم باصداها مورد تقلب و اسباب چینی و دسیسه!

- ضدانقلاب یعنی حرکت در مسیر معکوس شعارهایی که هدف انقلاب را مشخص می‌کرده است. از روز نخست، دولت "انقلابی" همه کسانی را که کوشیدند و هنوز می‌کوشند موارد انحراف از مسیر انقلاب را تذکر دهند و از هرز رفتن آن مانع شوند به ریشخند "نیم درصدی‌ها" خواند و "ضدانقلابی" نامید. گروه‌های فشار نیز برای مرعوب و سرکوب کردن عناصر رادیکال از هیچ اقدامی کوتاهی نکردند.

من از ته قلب امیدوارم در این نکته که می‌خواهم بگویم به خطا رفته باشم، اما ظواهر

طب سنتی معجزه میکند گیاه داروها

تهیه شده از گلها و گیاهان وحشی
مجموعه‌ای از دانش قدیم و جدید در طب
در ۱۲ نوع برای ناراحتیهای:

- ۱- هیجان‌ات عصبی
- ۲- سینه درد
- ۳- مثانه، کیسه صفر (لینت بخش)
- ۴- اعصاب
- ۵- اعصاب، خواب
- ۶- ضد عفونی کننده
- ۷- کبد، کیسه صفر
- ۸- تصفیه کننده خون - مدر (فشار خون)
- ۹- نقرس، روماتیسم، آرتریت
- ۱۰- دردهای معده
- ۱۱- دیابت (بیماری قند)
- ۱۲- رگلهای دردناک

نماینده کل، شرکت میکروم
تلفن ۹۷۴۸۵۱ صندوق پستی ۳۴/۳۲۵
فروش در کلیه دارگاه‌ها، ستورها و فروشگاه‌های معتبر
نماینده فعال از شهرستانها می‌پذیریم.

امر حاکی است که هنوز سرگنده زیر لحاف است و به احتمال زیاد، رادیکال‌های منفرد و گروه‌های سیاسی که برای دستیابی به دموکراسی تلاش می‌کنند در معرض این خطر جدی قرار دارند که از آنها حمام خون وحشتناکی در کشور به راه افتد.

من نمی‌دانم اولین بار در کجای دنیا باب شد که مومنان به انقلاب و رادیکال‌های از جان گذشته را "ضدانقلابی" بخوانند. این هم از آن چیزهای خاص وطن ما باید باشد. اما به هر حال، فریبکاران نیستند که حرف آخر را می‌زنند. حرف آخر با تاریخ

است. ما جان‌مان را گذاشته‌ایم وسط، و این بدان معنی است که چشم به سودی نداریم. اما میراث‌خواران نیز سودی نخواهند برد. می‌توانستند در تاریخ از خود چهره‌هایی جاویدان بسازند و ستایش ابدی ملتی را بدرقه نام خود کنند، اما نمی‌دانم، مطلقاً نمی‌توانم بدانم این تنها سودی را که در پایان راه عمر خود می‌توانستند ببرند فدای کدام نفع ناچیزمادی کرده‌اند. نفعی که متاسفانه و متاسفانه زیر ماسک "اسلام" نیز پنهانش می‌کنند، و این جنبه وحشتناک‌تر قضیه است.

وقتی تظاهرات آرام را خشم

بقیه از صفحه ۱۳

کنندگان را در راهی‌مائی را به دست یا به غلط در حدود "صدها هزار" دگر کردند و از آنها بعنوان جمعیتی که طرفداری از آزادی مطبوعات و بیان به اعتراض برخاسته‌اند یاد کردند.

با توجه به چنین زمینه‌ای، آیا دولت یا سایر ارگانهای مقتدر در گوشه و کنار شهر که ادعای مسئولیت در مقابل انقلاب و ملت را دارند، نمی‌بایستی اقدامات لازم برای "حفظ نظم" و آرامش را در مقابل دشمنان کنج‌کاو مردم سایر کشورهای دنیا که از طریق خبرنگاران مختلف به تظاهرات دیده دوخته بودند، بعهده می‌گرفت؟ هیچ منطقی نمی‌تواند بپذیرد که جماعتی بخاطر هدفی و یا بعنوان اعتراض به مسئله‌ای اعلام راهی‌مائی نمایند و آنگاه در جامعه‌ای که مدعی است آزادی بطور تمام و کمال در آن مراعات میشود، مورد هجوم گروه‌های تحریک‌شده قرار بگیرد و در این میان دولت مسئول

نیز تنها نظاره‌گر باشد! در اینجا به احزاب و دستجاتی که اخبار مربوط به راهی‌مائی را دگرگونی جلوه دادند یا پیشاپیش از آن بعنوان توطئه‌ای که باید از آن جلوگیری کرد، نام بردند، شاید نتوان خرده گرفت. ولی نمیتوان بی‌تفاوتی مقامات مسئول را بهمین سادگی توجیه کرد و از آن گذشت.

نگاهی به عابریان و مردمی که ناظر راهی‌مائی بودند، روشنگر نکتتهای ظریف و در عین حال خطرناک است. اکثریت این مردم ضمن اظهار تأسف از حملاتی که به تظاهراتکنندگان می‌شده و مردردی با آنها که زیر رکنار سنگ و شیشه قرار داشتند، با لحنی تکرار کننده از فشار و احتیاج سخن می‌گفتند. دولت باید توجه داشته باشد که چنین طرز فکر و برداشتی از واقعتهای موجود جامعه ما در شرایط فعلی رشدی قارچ گونه دارد!

با واژه آزادی مطبوعات...

جراید را که در زمان طاغوت هم نشریاتمان توقیف شد ببینند و بخوانند تا بیکدار باب نزنند و عامل ظلم وحشتناکی نسبت به صدها نفر افراد امیدوار و بیگانه نشوند.

آزادی فکر و قلم مقاله‌ایست که در آن زمان در هفته نامه امید ایران نوشته‌ام که پس از انتشار آن روزنامه‌ام بوسیله ایادی شاه توقیف شد و خودم بزندان افتادم. من اسام را از وقتی مبارزاتش از نجف و پاریس بصورت گسترده شروع شد شناختم و دیر شناختن رهبر انقلاب نباید وسیله توقیف قلم و مجله امید ایران که هر هفته وجودش مورد قبول اکثریت خانواده‌هاست نبود.

مناسفانه دست‌اندرکاران گروه فشار آن چنان شتاب‌زده و بدون مطالعه پرونده سازی می‌کنند که گاهی قبل از ملاحظه اسناد مثبت یا مدرک خدمت افراد اوراق افشاکگری بچه‌گانه‌ای میسازند و بدر و دیوار می‌چسبانند که بسیار خنده‌آور است.

باین خیال که مردم به‌بینند، علی‌اکبر صفی‌پور با نوشتن سرمقاله‌ای درباره سفر شاه و ثریا بشوروی در بیست و سه سال پیش چه گفته است؟ کلمات و جملات و هدف از نگارش این سر مقاله را با دقت بخوانید و بهدف نویسنده فکر کنید، در آن زمان که معلوم نبود انقلابیون امروز در کجا بودند من روزنامه نویس بودم و در زمان آن دیکتاتور خون‌آشام نگارش این مقاله منطقی خود سبب شهامت و رشادت نویسنده باید محسوب شود چون مدرک مثبتی است که نمایانگر طرز فکر آنی زمان من بوده است و ثابت می‌کند تا چه حد بیاد ایران بودم، برای اعتلای ایران عزیز قلم بدست گرفته‌ام و شاه خودخواه را براه خدمت هدایت کرده و به مخالفت برخاستم و صورت جلسات مجلس گواها این مدعاست. از آن گذشته حضرت آیت‌الله خمینی در آن زمان دستوری صادر نکرده بودند که نمایندگان مجلس باید استعفا بدهند، همانطور که به نمایندگان آخرین دوره مجلس تکلیف فرمودند و آنها از آن تضییقات معاف شده‌اند. از طرفی هنگام قیام ۱۳۴۲ نویسنده در خارج از ایران بودم و بفرضی که در ایران می‌بودم در آن زمان هم مثل حالا بمکتب مرحوم دکتر مصدق اعتقاد داشتم و بغیر از او زعیم دیگری را قبول نداشتم و دلیل ارادت و عشق خالصانه من به افکار و اندیشه‌های آن قهرمان

و جنجال می‌خواهند خود را متولی و طرفدار انقلاب جلوه بدهند خیانت بحساب می‌آید و اعتراض دارند که چرا من چندین سال قبل از تاسیس ذوب آهن، خواهان احداث آن در میهن عزیزم ایران بودم و بشاه‌جبار و خوش‌گذران هشدار داده‌ام که وقت خود را در این مسافرت‌ها به تشریفات و عیاشی نگذارند.

روزگار بهترین محک اعمال و نیت افراد است، دیر یا زود خدمت یا خیانت در صحنه زندگی انقلابیون و بخصوص در تاریخ ایران ثبت می‌شود، آن روزها گذشت که شاه و ساواک امیدا ایران را توقیف و تعطیل کردند و ولی اعمال مذموم آنها برایشان نکبت و بدبختی ببار آورد.

حالا که انقلاب شده و جمهوری اسلامی جای سلطنت را گرفته نباید بشکل همان زمان و با همان رویه دولت انقلابی، در بهار آزادی با بهانه‌های بچه‌گانه بفکر تعطیل مطبوعات و اختناق فکر و توقیف امید ایران و سایر جراید بیفتند و همان کاری را که شاه ملعون کرد عیناً انجام دهد.

من این روزها که گرفتار قانون اختناق آفرین مطبوعات شده‌ام بیاد همان روزی که از طرف "سرتیب احسنی" سازمان امنیت احضار شدم افتادم و این بار خود داوطلبانه ساعت ۱۰ صبح روز دوشنبه بملاقات آقای دکتر میناچی وزیر ارشاد ملی رفتم تا با او بگویم که نگذار تاریخ تکرار شود. می‌خواستم بگویم در زمان طاغوت سازمان امنیت به بهانه انقلاب سفید امید ایران را از انتشار بازداشت و شش سال این مجله تعطیل شد تا پس از فرار شاه بامید پیام امام با همت گروهی از جوانان دانشمند و روشنفکر زندگی از سر گرفت و با سرعت تیراژ مطلوبی بدست آورد، حیف است که حالا دست اندرکاران انقلاب و کارگزاران وزارت ارشاد ملی اولین ارمانشان بجامعه باسواد توقیف مجله امید ایران باشد. دکتر میناچی وزیر ارشاد ملی در جواب من گفت برادر، انقلاب است، سیلی آمده، کوچک و بزرگ، ضعیف و قوی را از جلو پای خودش برمیدارد و ممکن است در گذرگاه سیلی خیلی‌ها بناحق معدوم شوند از من کاری ساخته نیست، این تصمیم شورای انقلاب و فرمان رهبر است! ما کاری

نمی‌کنیم مردم خودشان سراغ شما می‌آیند و موسسه شما را تعطیل می‌کنند، این جا پس از شش سال باز بیاد "سرتیب احسنی" افتادم و بی اختیار قیافه مردی که ششماه پیش ظاهراً برای احیای آزادی، برای سقوط رژیم مستبد شاه برای نجات قلم‌ها و برای بسط عدالت تلاش می‌کرد جلو چشم مجسم شد. در حالی که از اطاق وزیر ارشاد ملی بیرون می‌آمدم بخاطرم رسید برای آخرین بار که شاید آخرین نوشته‌ام در سمت مدیر امید ایران باشد بشما خوانندگان عزیز بگویم، من از آرزوهای طلائی خود که ارتباط فکری با شما بود بحکم دولت انقلابی قریباً محروم می‌شوم و شما پدران و مادران مهربان، برادران و خواهران و فرزندان عزیز و شیفته‌گان راه آزادی ایران شما که همیشه مشوق کارکنان امید ایران بودید و هر روز با تلفن و نامه و تلگراف همه ما را تشویق بکار و ترغیب به خدمت میکردید، بدانید که باز هم امید ایران بمانند زمان طاغوت دچار خطر توقیف قرار گرفته و اگر با این اقدام مستبدانه دولت انقلاب، ما نتوانستیم همه هفته امید ایران را بعنوان سفیر اندیشه‌های نویسنده‌گان آن‌بخانه شما روانه کنیم عامل این فراق "سرتیب احسنی" سازمان امنیت خود داوطلبانه ساعت ۱۰ صبح روز دوشنبه بملاقات آقای دکتر میناچی وزیر ارشاد ملی رفتم تا با او بگویم که نگذار تاریخ تکرار شود. می‌خواستم بگویم در زمان طاغوت سازمان امنیت به بهانه انقلاب سفید امید ایران را از انتشار بازداشت و شش سال این مجله تعطیل شد تا پس از فرار شاه بامید پیام امام با همت گروهی از جوانان دانشمند و روشنفکر زندگی از سر گرفت و با سرعت تیراژ مطلوبی بدست آورد، حیف است که حالا دست اندرکاران انقلاب و کارگزاران وزارت ارشاد ملی اولین ارمانشان بجامعه باسواد توقیف مجله امید ایران باشد. دکتر میناچی وزیر ارشاد ملی در جواب من گفت برادر، انقلاب است، سیلی آمده، کوچک و بزرگ، ضعیف و قوی را از جلو پای خودش برمیدارد و ممکن است در گذرگاه سیلی خیلی‌ها بناحق معدوم شوند از من کاری ساخته نیست، این تصمیم شورای انقلاب و فرمان رهبر است! ما کاری

علی اکبر صفی‌پور

ایران، در آستانه حمام خون!

بقیه از صفحه ۱۱

دمکراتیک، وکلا و حقوقدانان و نویسندگان و روزنامه‌نگاران به عمل آمده است. دوره‌های روزنامه‌ها را که بگردید، می‌بینید که تا این اواخر، جز در چند مورد پراکنده علیه هیچ نیروی مشخص چپ اینهمه سخنرانی و موعظه و تهدید نشده است که روزنامه‌ها و مجلات و حقوقدانان و دمکراتیک و ملی" مورد هجوم‌های تبلیغاتی قرار گرفته‌اند، و چنین است که آدمی چون متین دفتری، بیشتر از موجود بی‌وطنی چون آیت‌الله کیانوری "مرد نفرت و انزجار نظام حاکم و ایادی و عمال آنست." نظام حاکم برای اجرای برنامه کلی "مخالفت زدائی"، قبل از اینکه این جریان‌ها حائل را خنثی و نابود سازد، هرگز بطور جدی و عملی سراغ نیروهای چپ نخواهد رفت، همانطور که رژیم‌های شیلی‌اندونزی و فیلیپین و غیره چنین نکردند. آنها حالات گارانبری خود را ابتدا از "آیندگان" آغاز کردند. تصمیم قطعی بر این گرفته شد که "آیندگان" برای همیشه خاموش شود و شما خواهید دید اگر نیروهای سیاسی موجود و توده مردم موقع چنیند، "آیندگان" دیگر هرگز بان صورت از چاپ بیرون نخواهد آمد. بعد از "آیندگان"، نوبت روزنامه‌ها و مجلات افشاکرانه دیگر است و می‌بینید که شترعلمداران متقلب انقلاب، در خانه ماهر خوابیده‌است و "امیداران" به بهانه‌های دیگر تعطیل می‌شوند. قضات اینکه تعطیل نشریات مستقل که عمدتاً افشاکر دسیسه‌های امپریالیستی جهت رجعت به مواضع قبلی خود در ایران هستند، و تلاش برای ایجاد جامعه‌ای لال و کر و کور، بخت چپ‌کشی است، و کدام قدرت از چنین وضعی سود می‌برد! امپریالیست‌ها و نفت‌خواران جهانی و عمال داخلی آنها، یا مستمعان و توده‌های مردم، به‌عبده خوانندگان ما است، اما واقعیت این است که چنین اتفاقی می‌بایست بیفتد، زیرا سرکشی جریان‌ها در این طریق بوده است و بقیه مسائل و بهانه‌ها، برای توجیه قضایاست. بهمین لحاظ، وقتی نتوانستند با هیچ دلیلی صدای بحق مبارزترین قشر روزنامه‌نگاران امروز ایران را ببندند، برای جلوگیری از "فصولی" های نویسندگانی که جز مبارزه با آن رژیم، جز زندان و منوعیت قلم و جز مبارزه و درگیری با صاحبان طاغوتی مطبوعات پیش از انقلاب گناهی ندارد، اتهام مضحک وابستگی و همگامی با امپریالیسم را سرداده‌اند. دستگاه‌ها ما به مردم جواب نمیدهد که براساس امپریالیسم پیش سر شماست یا ما؟ و من در اینجا، بعنوان روزنامه‌نگاری که سوی زندان و درگیری‌هایی که همه اهل قلم و حتی کسانی از قدرتمندان امروزی شاهدش هستند) اگر آقای فروهر هم سولوی زمستان سال ۴۹ در زندان

ابتدائی‌ترین خواسته‌ها و حقوق طبیعی و انسانی مردم استاندند. در چنین شرایطی، وظیفه ما جز افشاگریها و جز نشان دادن تاریکی‌های آینده چه می‌توانست باشد؟ ما میدانستیم کار به اینجا میکشد و این را بارها و بارها اعلام کردیم و هشدار دادیم که با تمام شدن بساط خیمه‌شب‌بازی انتخابات‌خبرگان، کار تمام است و شمارش معکوس برای ایجاد یکی از خشن‌ترین و عقب مانده‌ترین دیکتاتورهای تاریخ بشر آغاز خواهد شد. تا دیروز، بما میگفتند شما تهمت میزنید و خیالیابی میکنید، اما نمیدانستند روزنامه‌نگاری که نتواند چهار قدم جلوتر از نوگویی خود را ببیند، بدر لای جز می‌خورد، و همان روزنامه‌نگاری میشود که در عصر راهپیمایی، نبض مطبوعات عمده ما را در دست داشته، در آینده نزدیک نیز شماره‌ام، با همان روزنامه‌نگاران سرور کار خواهد داشت و همان فضای اختناق‌آمیز عصر هویدا و آموزش در انتظاران خواهد بود. همیشه در تاریخ چاپ‌لوسان و بی‌هتران و دیروزگان و دلالان و نوگرانی هستند که در آرزای پول و خانه و بند و بست، برای هرگونه گوش‌بفرمانی و گروگذاشتن شرف و حیثیت نداشته خود آماده‌اند و اتفاقاً جناح حاکم آموزش و هدایت و حمایت کنیف‌ترین مهره‌های مطبوعات آریامهری و سپردن مطبوعات بزرگ کشور بدست آنها برناه ریزی کرده است. امروز نویسندگان مبارز آیندگان باید در زندانها باشند ما ماموران حقیر و شناخته شده ساواک و ادارات آگاهی، همانها که در ماجرای کنیف چاپ آن نامه کذائی علیه آیت‌الله خمینی دست داشتند، امروز در پناه جمهوری اسلامی "باید دردمح و ثنائی قدرتمندان روز خبر و گزارش و مصاحبه بنویسند.

ما می‌توانستیم چون آنها باشیم، باقلا "دورسرها و مکافات بود در روزی با قدرتمندان خطرناک را تودیریم در گوشای بنشینیم. اما انسانهایی هستند که زندگی برای آنها جز مبارزه معنی دیگری نمیدهد، و مبارزه هم همیشه آشکنک و سرکشکنک دارد.

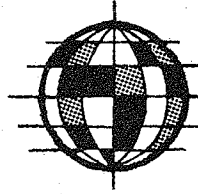
ما میدانیم که درگیرودار این مبارزه، مبارزهای که به اطلت و حقانیت آن عمیقاً اعتقاد داریم با مصیبت‌هایی فراتر از احضار در دادگاه و محاکمه درگیر خواهیم بود، ما دقیقاً میدانیم که نظام حاکم حتی‌همین نیم‌درصدی "هائی" که مطبوعات را هم رعایت نخواهد کرد و در مواردی که احیاناً "خلاف قانون عمل شده باشد ما را به محاکمه در حضور هیئت منصفه نخواهد کشید، زیرا میدانند هرچلسه محاکمه مطبوعاتی ما به محاکمهای علیه رژیم و جهت رسوائی عمال خودگامه و دیکتاتورهای کوچکولو بی‌مقدار روز بدل خواهد شد. با قبول چنین خطراتی است که ما، مبارزه را، مبارزهای را که از سالها قبل و در اوج اختناق رژیم سابق آغاز شده ادامه خواهیم داد زیرا

باین گفته پرسوز روزنامه‌نگار شهید می‌زاده عشقی پای‌بندم که گفت: من آن نیم که بکسر تدبیر مملکت تسلیم هرزه گرد قضا و قدر کنم مامیدانیم که در این راه مخاطرات بسیاری متوجه ما است. اینجا دیگر مساله سانسروااختناق عصر آریامهری در میان نیست، اینجا قضیه بود و نبود در میان است، و ما باصداقت هرچه تمام‌تر اعلام میکنیم که خود را داده‌ایم، و همه اینها بخاطر این است که در مقابل انبوه مردمی که هنوز هم تشنه آزادی، دمکراسی و بدیهی‌ترین حقوق انسانی خود هستند، و در برابر نسل آینده‌کشوره مدیون و مسؤولیم.

من به سهم خود، خود را در برابر آن جوان دانشجویی که در راه‌پیمایی روز یکشنبه در جلوی نخست‌وزیری جاخو خورده بود، اما با پیراهن آغشته بخون فریاد "یا مرگ یا آزادی" سر میداد. مسؤول میدانم. من به سهم خود، خود را در برابر آن زن شجاعی که در جلوی دانشگاه، لپین‌ها و گروههای تعلیم دیده، پیراهن تنش را پاره کرده بودند، اما همچنان مقاومت میکرد و "مرگ بر فاشیسم" میگفت. مسؤول میدانم. من به سهم خود، خود را در برابر همه آن کسانی که در ماجرای حمله شبانگهی پاسداران به خانه همکار آیندگانی من، قاطعانه در برابر مسلسل بدست‌های بدتر از ماموران ساواک مقاومت کردند و شعار "مرگ براین ساواک اسلامی" شان، سکوت شبانگهی گوی نویسندگان را در هم شکست مسؤول میدانم. من به سهم خود، خود را در برابر صاحبان دهها هزار نامه و تلگراف و تلفنی که طی این مدت چند ماه دائماً ما را به ادامه مبارزه و آلوده نشدن در کفالت نوگری و هرجاچی صفی تشویق میکردند، مسؤول میدانم. من بردستهای همه آنها، و همه شما، بوسه میزنم و بر اراده آهنین مردم میهن برای ادامه مبارزه علیه کاذبان و کذابان تاریخ، درود میفرستم. اگر مجله ما را تعطیل میکنند، ما از راههای دیگری پیوند خود را با شما ادامه خواهیم داد اما هرگز مسئولیت‌هایی را که بردوش گرفته‌ایم فراموش نخواهیم کرد.

بعد از بریدن صدای ما، نوبت دست بردن به لوله تفنگ است. حاکمیت کنونی باید بداند که بعد از شکستن قلم‌ها، بر تعداد مبارزانی که تنها راه احقاق حق را در لوله‌های تفنگ می‌بینند افزوده خواهد شد، زیرا فریاد انبوه نیم‌درصدی "هائی" که روز یکشنبه با خشم و کین و نفرت، شعار "یا مرگ یا آزادی" شان سراسر تهران را به لرزه درآورده بود، هنوز در فضای این شهر طنین‌انداز است. در شهرها و روستاهای دیگر هم، حاکمیت غاصب بهتر میداند اوضاع از چه قرار است.

... هنوز فریاد آن مجاهد بزرگ ارمنی انقلاب مشروطه، در گوشها طنین دارد که خطاب به مردم محاصره شده و گرسنه‌مانده تبریز، فریاد میزد: "مردم، شما گرسنه‌اید، اما آزادی!"



یکشنبه گذشته در جلسه پایانی کنفرانس هیئت اجرائی سازمان آزادیبخش فلسطین در دمشق یک روبروئی سخت بین یاسر عرفات و دوتن از رهبران جبهه خلق برای آزادی فلسطین - جرج حبش - رخ داد. درگیری بر سر مداخلات جبهه خلق در حوادث خوزستان بود.

بدنبال این درگیری نمایندگان جبهه خلق از جلسه خارج شدند. ساعتی بعد دفتر جبهه خلق در پاریس پیامی دریافت کرد با این مضمون که: لازم است گروه ضربت هرچه زودتر به تهران و خوزستان اعزام شوند. این گروه شامل پنج تن از دستچپی های فلسطینی بود که جهت سازمان دادن فعالیتهای تجزیه طلبانه عازم ایران میشدند سه تن از آنان پاسپورت اردنی، یکتن پاسپورت لبنانی و پنجمی پاسپورت کانادائی داشت. از آنجا که مسئولان دولت موقت انقلاب در جریان این توطئه قرار گرفتند بنظر میرسد که گروه ضربت بحضی ورود به ایران بازداشت شده اند.

به بخش محرمانه خبر میرسد که یکی از بلندپایگان دولت که مسئولیتهای اطلاعاتی را بعهده دارد، توانسته است با نفوذ در ارتش جناحی از ارتش را در اختیار گیرد. همین مقام قبلا " بعضی از استادان عملیات کوماندوئی را جهت تعلیم دادن نفرات غیر - نظامی زیرفرمان خود که از لبنان به ایران آمده اند را برای مأموریتهای ویژه به محل اجتماع و تعلیمات در یکی از نقاط نزدیک تهران است که در گذشته برای مانور از آن استفاده میشد، اعزام کرده است.

مسئله ارتباط یکی از روحانیون صاحب قدرت با رژیم گذشته اینفته با انتشار سندی از سوی مبارزان مسجد قبا بصورت مسئلهای جدی، مطرح شد.

این روحانی که پیشینه اش از ارتباط وی با فرخ روپارسا حکایت داشت در لیست مأموران مخفی ساواک دارای شماره رمز بوده است و ظاهرا " دکتر مهاجرانی واعظ در محاکمه خود بنام او اشاره کرده، بگفتند محافل آگاه پنهان شدن نام این روحانی در چند هفته اخیر از وسائل ارتباط جمعی رسمی نشانه افشاکری گروههای مبارز درباره سابقه وی بوده است.

ماجرای کناره رفتن رئیس ستاد پیشین ارتش که از اقوام یکی از وزرای صاحب قدرت فعلی است اینفته با انتشار سندی روشن شد. در این سند اشاره شده است که رئیس ستاد پیشین که سخت معتقد به استقلال ایران و اندیشه های ناسیونالیستی است، به مبارزه با کسانی که در ارتش مشغول جناح بندی بوده اند پرداخته ولی چون قدرت معاون او که از سوی یک جناح مذهبی صاحب قدرت حمایت میشده بیشتر بوده، ناچار به کناره گیری میشود.

هفته گذشته جلسهای بعنوان افطار در منزل یکی از سفرای عرب در تهران تشکیل شده بود. در این جلسه پنج سفیر و معاونانشان درباره سیاست آینده دولت های مطبوعشان در مورد خوزستان به بحث نشسته اند. و در نهایت گزارش مشترکی نوشته شده که در آن سفرای مطبوعشان توصیه کرده اند در مورد حوادث خوزستان سیاست صبر و انتظار در پیش بگیرند.

برخلاف آنچه سخنگوی دولت پیرامون هزینه نگهداری هواپیماهای اف ۱۴ اظهار داشت یکی از مقامات آگاه نیروی هوایی جمهوری اسلامی هزینه هواپیماها را یک پنجم کل میلیی میدانست که طباطباتی عنوان کرده است. بگفته این مقام سخنان سخنگوی دولت فقط در جهت توجیه اقدامی بوده است که کمر نیروی هوایی جمهوری اسلامی را خواهد شکست و فقط دشمنان استقلال و آزادی ایران را خوشحال خواهد کرد.

خانه بزرگ و اشرافی " حبیب ثابت " سرمایه دار معروف در اختیار کمیته شمال تهران و الهیه قرار گرفته و از آن بعنوان دفتر کمیته استفاده میشود. هفته قبل ماشین های سردکن خانه از کار می افتد و روسای کمیته یک مهندس متخصص را برای تعمیر آن، بآن خانه می برند، مهندس متخصص وقتی وارد زیرزمین عمارت میشود متوجه میگردد که یک قسمت کامل از ماشین آلات خنک کننده در محل دید نیست و برای پیدا کردن آن بمطالعه ساختمان می پردازد. در حالت کنجکاوی متوجه میشود که روی دیوار ساختمان یک سوییچ برق کار گذاشته شده که لامپ آن حتما " پشت آن دیوار است، مهندس وقتی دیوار را می کوبد یقین حاصل میکند که پشت آن خالی است که بکمک اعضاء کمیته آنرا خراب میکنند. وقتی آن دیوار خراب میشود با همان سوییچ لامپ را روشن مینمایند و متوجه میشوند که ۲۵ مجسمه عتیقه در یک اتاق بزرگ چیده شده که یکی از آنها مجسمه بودا بوده است. سایر مجسمه های موجود در آن سالن ۲۴ عدد بوده که روی آنها جواهرات بسیار قیمتی وجود داشته و قیمت سالن عتیقه خانه ثابت را بیش از پانصد میلیون - تومان تخمین زده اند.

بعلت سنگینی مجسمه ها که باید با جرئت از جا کنده بشوند شاید تاکنون آن مجسمه ها در جای خود مانده باشد میگویند چند روز قبل از کشف عتیقه ها یک خارجی پیشنهاد داده بوده است که حاضر است عمارت ثابت را با ماهی صد هزار تومان اجاره کند، بعید نیست فقط برای حفاظت آثار عتیقه از دسترس انقلابیون این رقم اجاره پیشنهاد شده باشد.

تضاد بین سخنان سخنگوی دولت پیرامون هویت کسانی که در راهپیمایی روز یکشنبه طرفداران آزادی مطبوعات را با چماق و چاقو و سنگ مجروح کردند و آنچه روزنامه جمهوری اسلامی نوشته بود باعث شگفتی عمومی شده بود. طباطباتی عوامل صهیونیسم را که در لباس اسلامی خواهی به ایجاد هرج و مرج دست زده بودند باعث این حوادث میدانست در حالیکه روزنامه حزب حاکم خیر از مجروح شدن مسلمانان مبارز بدست طرفداران آزادی مطبوعات میداد. بهرحال ظاهرا " حزب حاکم از هم اکنون خود را آماده میکند تا با بدست گرفتن ریاست جمهوری و نخست وزیری خود را از مشکل دولت موقت راحت کند تا برخلاف گفته آنان حرفی نزنند!



علی زائر زاده

آنها که انقلاب را خونین کردند!

هفته گذشته را باید بحق شومترین هفته پس از پیروزی انقلاب تا این لحظه دانست. غم و تاسف و نگرانی در این است که قرائن و شواهد و روند ناخوشایند وقایع اخیر از احتمال وجود هفته هائی بس شومتر در آینده می دهد. یکشنبه گذشته دهها هزار تن و به روایت بسیاری از خبرگزاریها و شهود عینی چند صد هزار تن از مردم تهران در همان خیابانهائی که راهپیمائیهای حماسی عاشورا و تاسوعا در آنها برگزار شده بود، دست به راهپیمائی و اعتراض زدند و بر علیه اختناق و فشار و به طرفداری از آزادی بیان و عقیده و آزادی مطبوعات فریادهای خشم آلود سردادند. در این میان گروهی دیگر متشکل از ساده لوحان و تحریک شدگان بر آنان تاختند تا به گمان خود بر طبق فرضیه هائی که به آنان تحمیل شده بود از " اسلام " دفاع کنند، غافل از آنکه اسلام واقعی عطای چنین دفاع ابلهانه ای را به لقای می بخشد.

از سوی دیگر ستاد چریکهای فدائی خلق توسط چماق بدستان " مبارز " تسخیر شد. مجاهدین خلق هدف بعدی " لشکر مبارز " بود. دانشگاه تهران و مقر بسیاری از سازمانهای سیاسی منجمله جبهه دمکراتیک ملی جولا نگاههای دیگر مدافعین دروغین اسلام بود.

انعکاس این رویدادهای زشت و تنفربرانگیز در درون ایران و در سطح بین المللی چگونه است؟ و آنان که سردمداران این حرکات مسموم کننده هستند، به دنبال چه میگردند؟ با تحریک توده های ناآگاه و در عین حال آکنده از شور و سادگی و با به بند کشیدن قلم و بیان در پی چه هدف و مقصودی هستند؟ ظاهرا " پاسخ بدین پرسش و دیگر پرسشهای مشابه روشن و آشکار است، اما پرسش بزرگتر آن است که امید توفیق " اینان " تا چه حد است؟

این هجوم دیوانهوار به آزادیهای فردی و اجتماعی که در حاله ای از زد و بندهای بین المللی برای دست اندازی به وحدت و استقلال ایران عزیز هر روز بیش از روز پیش اوج میگیرد، در عمل طراحان بی وطن توطئه ها را به گجا خواهد کشاند؟ به گرداب و گودالی که زیالهدان تاریخ نام دارد!

ایران یک مفهوم انتزاعی و مجرد نیست. ایران " وطن " است و جانیست که ایرانی سربلند و آزاده با تاریخی دیرین و سراسر مبارزه بر علیه خودکامگی در آن می زند. و به لطف آنچه که در طول چند دهه گذشته بر این مردم رفته است، ایرانی بخوبی می داند که چگونه از این وطن دفاع کند: این دفاع تنها از یک طریق میسر است و آن هم دفاع از آزادی است. از آنجائیکه " آزادی " نیز همچون خود ایران مفهومی انتزاعی و مجرد نیست، نمی توان به دروغ گفت که آزادی هست... وقتی که آزادی نیست! آزادی قابل لمس است و اگر نباشد تو قادر به لمس آن نیستی و میدانی که نیست! بهمین خاطر بود که صدها هزار تن روز یکشنبه فریاد زدند: نیست!

ولی این نیست گفتن ها دلیلی بر " نباشد ابدی " نیست. روزهای اول پیروزی انقلاب را با امروز مقایسه کنید! تعداد معترضان آنروز چقدر بود و امروز چقدر است؟! چه عاملی باعث می شود تا هزاران هزار انسان تنها ۶ ماه پس از به پیروزی رسیدن انقلابی که خود در آن سهم بوده و هستند اینگونه خشم آلود به خیابانها بریزند؟ آیا دلیل آن آزادی بی حد و حصری است که شما مدعی هستید به آنان ارزانی داشته اید؟! خیر دلیل آن محدودیت فزاینده ای است که بر آنان تحمیل شده است! ولی یک نگاه به جمعیت روز یکشنبه و فریادهای اعتراضی که از اطراف و اکناف کشور بلند است و نگاهی به افزایش سرسام آور این صداهای خشمگین و معترض کافی است تا بتوان نقطه پایان این تحمیل و فشار را بچشم دید.

در این میان سکوت و بی تفاوتی ارگانی که بنام دولت در تهران نشسته است، غیر قابل توجیه ترین عمل و یا در واقع " بی عملی " ممکن است. ظاهرا " سخن گفتن در این باره بیش از این جایز نیست، چرا که در شش ماه گذشته بی فایده بودن آن به گرات به اثبات رسیده است و امروز دیگر مردم و مطبوعات باید در مقابل موج فزاینده فشار و تحمیل تنها به خود و همت خود متکی باشند.

مردم و مطبوعات همانطور که در رژیم پیشین بر علیه فشار، ظلم، اختناق و استبداد مبارزه کردند و عاقبت به پیروزی رسیدند، اینبار نیز لا محاله هرگونه توطئه و طرح خائنانه را درهم خواهند شکست. ولی تاسف در آن است که طراحان توطئه سکوت و اختناق، تجربه زنده و حماسی چند ماه پیش را به این سرعت فراموش کرده اند و می پندارند با توسل به همان شیوه های شکست خورده می توانند اراده و خواست خود را که دقیقا " با آرمان ملت تضاد دارد بر مردم ایران تحمیل نمایند، چرا که این گوته بینی در هر صورت به از دست رفتن و ضایع شدن جان و مال پاره ای دیگر از هموطنان ما می انجامد وگرنه نتیجه محتوم آن یعنی پیروزی مردم آنقدر واضح و آشکار است که به پیش بینی نیز نیازی ندارد.

بنام اسلام آزادی را شهید کردند!

